

اخلاق الہی

گردآوری کننده:

حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا مرتضی جلیلی

تلخیص :

آموزه های بنیادین علم اخلاق

محمد فتحعلی خانی

مقدمه علم اخلاق

اخلاق در لغت و اصطلاح:

اخلاق بر وزن افعال کلمه‌ای عربی و جمع واژه خلق است. خلق به ویژگی‌های نفس انسان گفته می‌شود، همان گونه که خلق به صفات بدن گفته می‌شود. پیامبر گرامی اسلام خطاب به خداوند چنین دعا می‌کردند:

اللهم حسن خلقی كما حسنت خلقی. (۱)

در این دعا پیامبر از خداوند طلب می‌کند که صفات نفس او را همچون صفات بدنش نیکو فرماید. بنابراین اخلاق یعنی صفات نفسانی انسان هر گاه گفته شود که شخصی دارای اخلاق نیکوست، منظور این است که صفات نفسانی او نیکوست. اعمال انسان متناسب با ویژگی‌های نفسانی اوست؛ یعنی اگر صفات نفسانی کسی نیکو باشد اعمال او هم نیکو خواهد بود. به همین دلیل وقتی کسی همواره اعمال خوبی انجام می‌دهد، می‌گویند اخلاق او خوب است.

برای روشن شدن مطالب فوق آشنایی با چند اصطلاح لازم است.

۱- ملکه

انسان موجودی دو بعدی، یعنی مرکب از بدن مادی و نفس غیر مادی است. هر یک از این دو جزء وجود انسان، حالات و صفاتی دارند، مثلاً بدن مادی انسان‌ها را این گونه توصیف می‌کنیم: انسان بلند قامت یا کوتاه قامت انسان سفید رو یا سبزه رو و انسان مجروح یا انسان سالم و...

همان طور که از مثال‌های فوق پیداست حالت‌ها و صفات بدن مادی انسانها برخی تغییر ناپذیرند و یا به کندی تغییر می‌کنند بلندی یا کوتاهی یک فرد بالغ صفتی است که تغییر نمی‌کند؛ ولی شخصی که در اثر بیماری تب می‌کند و صورت او در اثر حرارت سرخ می‌شود، به زودی و پس از معالجه حرارت بدن او طبیعی می‌شود و سرخی صورتش برطرف می‌شود.

حالات و صفات نفس انسان نیز دو گونه‌اند: برخی به سرعت دگرگون می‌شوند و برخی دیگر پایدار هستند. صفات پایدار نفس به سادگی تغییر نمی‌کنند. این صفات پایدار در اثر تکرار اعمالی خاص در انسان پدیدار می‌شوند. اگر کسی بخواهد صفت پایداری را در نفس خویش پدید آورد باید اعمال متناسب با آن صفت را بسیار تکرار کند. در اثر تکرار این اعمال، صفتی پایدار در نفس پدید می‌آید که آن را ملکه می‌نامند، و از این پس هر گاه کلمه ملکه را به کار بریم، مقصود صفتی پایدار در نفس انسان خواهد بود.

۲- فضیلت و رذیلت

ملکات نفس انسان منشأ افعال نیک و بد او هستند. ملکاتی که منشأ افعال نیکو هستند فضیلت نامیده می‌شوند و ملکاتی که منشأ افعال بد هستند رذیلت نامیده می‌شوند. فضایل موجب کمال انسان و نیکی دنیا و آخرت او هستند و رذایل، انسان را از کمال واقعی دور می‌کنند و دنیا و آخرت او را تباه می‌سازند.

اکنون با توجه به اصطلاحاتی که آموختیم خلق را تعریف می‌کنیم:

«خلق ملکه‌ای نفسانی است که باعث می‌شود افعال خاصی از انسان به سادگی و بدون نیاز به فکر و تأمل صادر شود»

خلق نیکو یعنی صفات نفسانی پایدار نیکو و خلق بد یعنی صفات نفسانی پایدار بد. خلق نیکو فضیلت است و خلق بد رذیلت نام دارد.

تعریف علم اخلاق

علم اخلاق علمی است که فضایل و رذایل نفسانی انسان را شناسایی می‌کند. در علم اخلاق با شناخت قوای نفس انسان و کمال هر یک از این قوا معلوم می‌شود که کدام فعل متناسب با کمال قوای نفسانی است. وقتی بدانیم کمال هر یک از قوای نفس چیست، می‌توانیم بفهمیم کدام ملکه نفسانی پدید آورنده این کمال است و کدام ملکه مانع آن؛ به عبارت دیگر با شناخت کمال قوای نفس فضایل نفسانی لازم برای رسیدن به کمال را خواهیم شناخت. بنابراین می‌گوییم علم اخلاق فضایل لازم برای رسیدن به کمال و رذایل مانع از رسیدن به آن را شناسایی می‌کند.

علم اخلاق علاوه بر شناسایی فضایل و رذایل ارزش افعال انسان را نیز مشخص می‌نماید. هر علمی پدید آورنده فضایل نفسانی نیست؛ بنابراین در علم اخلاق افعالی که پدید آورنده فضیلت هستند شناسایی می‌شوند. این گونه افعال دارای ارزش مثبت اخلاقی هستند. همچنین افعالی که موجب پدید آمدن رذیلت هستند. در علم اخلاق شناسایی می‌شوند. این گونه افعال ارزش منفی اخلاقی دارند به طور خلاصه می‌توان گفت: در علم اخلاق دو گونه ارزش گذاری داریم یا به عبارتی دو چیز موضوع ارزش گذاری‌های ماست: افعال و ملکات. ملکات را چنان که گفتیم با اوصافی همچون فضیلت و رذیلت ارزش گذاری می‌کنیم و افعال را با اوصافی چون جمیل، نیکو، خوب، قبیح، ناپسند، بد، درست و نادرست توصیف می‌نماییم.

ارزش گذاری افعال

در بخش «اخلاق هنجاری» از مباحث فلسفه اخلاق، قاعده یا قواعدی کلی به دست می‌آید. با استفاده از این قواعد می‌توان عمل خوب و درست را از عمل بد و نادرست تشخیص داد. مکاتب مختلف اخلاق، قواعد متفاوتی را برای این کار معرفی می‌کنند، ولی به طور مختصر می‌توان قاعده کلی برای تشخیص خوبی و بدی اعمال را این گونه معرفی کرد:

هر عمل که به تحقق کمال انسان کمک می‌کند خوب و درست است و هر عمل که کمال انسان را در خطر قرار می‌دهد نادرست و بد است.

در علم اخلاق باید موارد و مصادیق این قاعده کلی را شناسایی کرد. مقصود از مصادیق، افعال جزئی ما که در شرایط و موقعیت‌های روزمره اتفاق می‌افتد نیست بلکه باید معلوم کرد کدام نوع از افعال خوب و کدام نوع از افعال بد هستند. به عبارت دیگر این که کدام فعل به تحقق کمال انسان کمک می‌کند و کدام فعل کمال انسان را به خطر می‌اندازد.

تصور کنید در اتوبوس نشسته‌اید و مسافری که پهلوی شماست با آرامش و متانت به شما سلام می‌کند. شما بی‌هیچ تردیدی پاسخ سلام او را می‌دهید. اما پس از چند لحظه او به شما می‌گوید که دچار مشکل مالی است و از شما تقاضای کمک می‌کند. در این جا شما دچار تردید می‌شوید و از خود می‌پرسید: آیا به او کمک کنم یا نه؟ چرا تردید می‌کنید؟ در حالی که می‌دانید همان طور که جواب سلام دیگران کاری نیکوست احسان به نیازمندان نیز نیکوست. علت تردید شما، تردید در درستی یا خوبی احسان نیست؛ بلکه شما در راستگویی آن فرد تردید می‌کنید. علم اخلاق این گونه تردیدها را برطرف نمی‌کند، بلکه فقط به ما می‌آموزد که کدام نوع از افعال، خوب و کدام نوع بد هستند. پس پرسش علم اخلاق از خوبی افعال، پرسش از خوبی هر فعل خاص و شخصی نیست، بلکه پرسشی کلی است.

ارزش گذاری ملکات

دسته‌ای دیگر از پرسش‌ها نیز وجود دارد که در علم اخلاق پاسخ داده می‌شود. این پرسش‌ها درباره ملکات نفسانی انسان است. در علم اخلاق می‌خواهیم بدانیم کدام ملکات انسان فضیلت و کدام رذیلت هستند. برای این منظور باید معیاری به دست آوریم که با آن معیار فضایل و رذایل نفس انسان شناخته می‌شوند. کلی‌ترین معیار برای تشخیص فضیلت و رذیلت، مشابه همان معیاری است که در تشخیص خوبی و بدی افعال وجود دارد؛ یعنی در تشخیص فضیلت بودن یا رذیلت بودن صفات نفسانی هم باید بینیم کدام ملکات، کمال‌غایی انسان را محقق می‌کنند و کدام صفات نفسانی، مانع از کمال انسان می‌شوند هر صفت نفسانی که کمال انسان را ممکن می‌سازد فضیلت و هر صفت نفسانی که مانع کمال انسان است رذیلت است.

به طور خلاصه علم اخلاق پاسخگوی دو دسته اصلی از سؤالات است:

الف - کدام افعال درست، خوب یا واجب هستند؛

ب - کدام ملکات، ملکات فاضله هستند.

پس با توجه به این موارد، موضوع علم اخلاق، ملکات و افعال انسان است.

قلمرو علم اخلاق

گفتیم علم اخلاق به ما نشان می‌دهد که چه نوع افعالی خوب و درست هستند؛ به عبارتی علم اخلاق درباره درستی و خوبی فعل انسان در همه عرصه‌های زندگی بحث می‌کند. با توجه به عرصه‌های مختلف زندگی باید قلمرو علم اخلاق را به طور روشن‌تر مشخص نمود و در تعریف آن جای داد. افعال انسان در یک تقسیم بندی کلی دو گروه می‌شود: گروه نخست اعمالی است که انسان در رابطه با خویشتن انجام می‌دهد؛ یعنی اعمالی که در ارتباط با هیچ کس یا هیچ چیز دیگری غیر از خود انسان نیست. گروه دوم

اعمالی است که در ارتباط با افراد یا چیزهای دیگر غیر از خود انسان است. افراد و چیزهایی که با عمل انسان مرتبط هستند دو گونه‌اند: یا موجوداتی محدود و فناپذیرند و یا موجودی فناپذیر و نامحدود. افعالی که در ارتباط با موجود نامحدود و فناپذیر است رابطه انسان و خدا را در بر می‌گیرد و افعالی که با موجود یا موجودات محدود و فناپذیر ارتباط دارد رابطه انسان با محیط پیرامون را بر قرار و تنظیم می‌کنند. محیط انسان دو گونه است: محیط انسانی و محیط طبیعی. محیط طبیعی شامل همه طبیعت است مانند کوه‌ها، رودها، دریاها، دشت‌ها، جنگل‌ها و... و محیط انسانی شامل همه انسانها و مصنوعات انسانی است به این ترتیب باید گفت افراد انسان، اجتماعات انسانی شامل جوامع صنفی، نژادی، ملی و جامعه جهانی و... ماشین آلات و محیط شهری شامل ساختمان‌ها، خیابان‌ها، اماکن عمومی و خصوصی و... محیط انسانی را تشکیل می‌دهند. پس در مجموع انواع روابط انسان که افعال او را تقسیم می‌کند از این قرار است:

۱- رابطه انسان با خود؛

۲- رابطه انسان با خدا؛

۳- رابطه انسان با محیط

۳-۱- رابطه انسان با محیط طبیعی

۳-۲- رابطه انسان با محیط انسانی

۳-۲-۱- اشخاص

۳-۲-۲- جامعه

۳-۲-۳- محیط شهری

۳-۲-۴- مصنوعات بشری

علم اخلاق می‌تواند درباره همه انواع روابط انسان بحث کند و فعل خوب و درست را در هر یک از این عرصه‌ها معرفی کند. در گذشته‌های دور، عالمان اخلاق بیشتر به رابطه انسان با خود و خدا توجه داشته‌اند، ولی در اسلام به روابط گوناگون انسان توجه شده است.

امروزه نیز شاخه‌های جدیدی در علم اخلاق پدید آمده است که از جمله مشهورترین آنها اخلاق پزشکی و اخلاق زیستی است. شاخه‌های دیگری نیز در علم اخلاق وجود دارند که از چگونگی روابط انسان در محیط کار، مدرسه و امثال آن بحث می‌کند.

با توجه به مطالب گذشته، اکنون می‌توان علم اخلاق را این گونه تعریف کرد:

اخلاق علمی است که به ما نشان می‌دهد روابط گوناگون خود را چگونه تنظیم کنیم تا به هدف غایی از خلقت خویش دست یابیم.

این تعریف سؤالاتی را به ذهن می‌آورد، مثلاً ممکن است کسی بپرسد:

آیا در اخلاق از شرایط و مقررات مالکیت انسان بر منابع طبیعی و یا ابزار تولید بحث می‌شود؟

آیا در اخلاق از مجازات‌های مربوط به جنایات انسان‌ها بر یکدیگر بحث می‌شود؟

پاسخ به این گونه سؤالات، نیازمند آشنایی با تفاوت‌های علم اخلاق با برخی معارف دیگر است این تفاوت‌ها را به زودی مورد بحث قرار می‌دهیم.

اهمیت علم اخلاق

اهمیت علم اخلاق به سبب اهمیت اخلاق است. اهمیت اخلاق را می‌توان از زوایای مختلفی بررسی کرد. اخلاق روابط چهارگانه انسان را در بر می‌گیرد بنابراین اصلاح آن به معنای اصلاح همه روابط انسان و نتیجه آن رسیدن انسان به تعادل واقعی خواهد بود. مقصود از تعادل واقعی انسان این است که آرزوها و افعال انسان با استعدادها، نیازها و غایات وجودی او هماهنگ شود. برای شناخت ویژگی‌های انسان متعادل باید از هست‌ها آغاز کرد؛ یعنی باید غایت وجودی انسان استعدادها و نیازمندی‌های او را شناخت آن گاه می‌توان انگیزه‌های او را به سوی آرزوهای دست یافتنی و متناسب با کرامت و جایگاه وجودی او جهت بخشید و مقدمات لازم برای رسیدن به آن آرزوها را فراهم کرد. مهم‌ترین مقدمه برای رسیدن به آرزوهای شایسته انسان، آگاهی از کمال و راه‌های رسیدن به آن است و علم اخلاق این آگاهی را در اختیار انسان می‌گذارد.

در همه ادوار تاریخ، انسان‌ها برای رسیدن به تعادل فردی و اجتماعی کوشیده‌اند و همه جوامع اعم از جوامع دینی و غیر دینی روابط خود را در چارچوب قواعد و ضوابط تنظیم کرده‌اند. بخش عمده‌ای از این ضوابط اخلاقی بوده‌اند. ضوابط اخلاقی هرگاه از طریق وحی دریافت شده‌اند، مؤثرتر و صحیح‌تر بوده‌اند ولی این بدان معنی نیست که اخلاق ویژه انسان‌های دیندار است نیاز به اخلاق را عقل انسان نیز درک می‌کند و درستی و نیکی برخی از اعمال و خطا بودن و زشتی برخی دیگر را می‌توان درک نمود. خداوند در وجدان اخلاقی انسان، آگاهی و تمایل به خیر را قرار داده است؛ هر چند این آگاهی اجمالی و مختصر باشد.

عقل انسان نیاز به اخلاق را حداقل در قلمرو روابط و مناسبات اجتماعی درک می‌کند. انسان‌ها همان طور که ضرورت قانون را برای برقراری نظم در می‌یابند و ضرورت قوانین اخلاقی را برای برقراری نظم عادلانه و آرام بخش می‌فهمند. انسان جامعه‌ای را که با ضوابط اخلاقی حفاظت و هدایت می‌شود دلپذیرتر می‌یابد و می‌فهمد که راه رسیدن به تعادل، آرامش و موفقیت، التزام به اخلاق است. امیرمؤمنان علی(ع) در روایتی فرموده‌اند:

لو كنا لا نرجوا جنه و لا نخشى ناراً و لا ثواباً و لا عقاباً لكان ينبغى لنا ان نطالب بمكارم الاخلاق فانها مما تدل على سبيل النجاح

اگر به بهشت و پاداش امید نداشتیم و از آتش جهنم و عقاب نمی‌هراسیدیم، شایسته بود که مکارم اخلاق را بخواهیم، زیرا که آنها راهنمای نجات و پیروزی‌اند. (۲)

این روایت بسیار پرمعناست. یکی از معانی احتمالی این روایت این است که اگر آخرتی در کار نبود و حیات انسان در دنیا خلاصه می‌شد، باز هم مکارم اخلاق مطلوب بودند؛ چرا که زندگی دنیا را دلپذیر و انسان را در دنیا متعادل و آرام می‌سازند. احتمالاً یکی دیگر از درس‌های این روایت، این است که خوبی و مطلوبیت مکارم اخلاق، چنان است که حتی اگر در برابر کارهای نیک پاداشی در کار نبود و بر اثر اعمال بد عقابی صورت نمی‌گرفت، باز

هم درک خوبی و مطلوبیت مکارم اخلاقی ما را وا می‌داشت که آنها را بخواهیم. در این معنا حتی آثار مکارم اخلاق در بهبود حیات دنیایی انسان‌ها هم سبب مطلوبیت آنها نیست، بلکه خوبی ذاتی مکارم اخلاقی مورد نظر است. احتمالات دیگری نیز در معنای این روایت وجود دارد که از آنها در می‌گذریم.

اهمیت اخلاق به قدری است که پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند:

انما بعثت لا تتم مکارم الاخلاق؛ من برای کامل کردن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام.

از این روایت فهمیده می‌شود که حداقل یکی از مهم‌ترین اهداف دین، تربیت اخلاقی انسان‌هاست. همچنین از ایشان نقل شده است که «الاسلام حسن الخلق» و نیز «الخلق الحسن نصف الدین (۳)» و نیز «اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا (۴)» این روایات از اهمیت اخلاق برای دین انسان‌ها حکایت می‌کنند. اهمیت اخلاق برای دنیای انسان‌ها نیز در روایات مورد توجه بوده است. امیرالمؤمنین(ع) فرموده‌اند: من حسنت خلیقته طابت عشرته؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد زندگانی‌اش گواراست.

این سخنان اهمیت اخلاق را نشان می‌دهند و هر گاه موضوعی بدین پایه از اهمیت باشد، علم به آن نیز مهم خواهد بود. علم اخلاق راهنمای انسان‌هاست تا به آثار سودمند اخلاق نیک هدایت شوند و چگونگی یافتن آنها را بشناسند و به مکارم اخلاق بگردند و اعمال نیکو را پیشیه خود سازند انسان بودن اخلاق نمی‌تواند به کمالات خود آن گونه که باید دست یابد علم اخلاق راهنمای انسان است و انبیاء راهنمایان در مسیر کمال هستند. اگر انسان بی‌نیاز از راهنمایی اخلاقی بود، یکی از اهداف بزرگ انبیاء هدایت اخلاقی مردم نبود.

نمی‌گوییم اخلاق منحصر به انسان‌های دیندار است، بلکه می‌گوییم انسان بدون هدایت دین نمی‌تواند به کمال مطلوب اخلاق دست یابد و به همین دلیل پیامبران برای هدایت اخلاقی انسان‌ها مبعوث شده‌اند.

هدف و فایده علم اخلاق

هدف علم اخلاق، پاسخگویی به دو دسته سؤالی است که قبلاً ذکر کردیم. این هدف در خدمت هدف مهم‌تری است که همان هدف غایی حیات انسان است.

هدف غایی حیات انسان، کمال است؛ یعنی تحقق قوایی که در وجود او نهفته است. علم اخلاق با شناساندن افعال درست و نشان دادن فضایل و رذایل انسان را برای رسیدن به کمال راهنمایی می‌کند. پاسخ‌های علم اخلاق به سؤالات مذکور انسان را یاری می‌دهد رفتار و ملکات نفسانی خود را چنان تنظیم کند که به کمال برسد.

بنابراین هدف نهایی اخلاق، کمک به تحقق هدف حیات انسان است؛ ولی هدف بی‌واسطه علم اخلاق، شناساندن افعال خوب و بد (فضایل و رذایل) است.

شناختن فضایل و رذایل، علاوه بر تأثیری که در حرکت انسان به سوی کمال دارد فواید دیگری نیز دارد. با شناخت رفتارهای خوب و درست روابط اجتماعی نیز نظم می‌گیرد؛ زیرا رفتار اخلاقی افراد جامعه موجب

برقراری و روابط مناسب میان آنهاست و شناخت رفتار صحیح، مقدمه ضروری عمل اخلاقی است پس یکی از فواید علم اخلاق، تحقق جامعه سالم با روابط سالم است.

از دیگر فواید علم اخلاق، ایجاد شرایط روحی و روانی مناسب در فرد است. همان طور که گفتیم علم اخلاق راهنمای انسان در دو کار است: اصلاح رفتار و پدید آوردن ملکات فاضله در نفس.

انسان با شناخت رفتار صحیح و انجام آنها، از سویی وجدان اخلاقی خویش را آسوده می‌کند و از سوی دیگر مورد تأیید و پذیرش جامعه قرار می‌گیرد. تأیید اجتماع و آسودگی وجدان اخلاقی، موجب تعادل روانی فرد می‌شود و از بروز تنش‌های روانی ناشی از تضادهای درونی و بیرونی جلوگیری می‌کند.

کسی که از رفتار اخلاقی درستی دارد کمتر دچار احساس گناه می‌شود و اضطراب حاصل از احساس گناه او را نمی‌آزارد چنین فردی دچار کشمکش درونی نیست و در درون او نزاعی میان وجدان اخلاقی و اعمال گذشته او رخ نمی‌دهد. همین آسودگی موجب احساس خرسندی می‌شود و او را برای تلاش سازنده به سوی اهداف زندگی آماده می‌کند انسان‌هایی که از سوی اطرافیان و اجتماع خود مورد تأیید قرار می‌گیرند، زمینه همکاری و مشارکت با دیگران را می‌یابند و مقدمات لازم برای موفقیت اجتماعی را به دست می‌آورند. کسی که رفتارش از لحاظ اخلاقی صحیح است اعتماد دیگران را جلب می‌کند و فرصت‌های بیشتری برای فعالیت اجتماعی و اقتصادی به دست می‌آورد انسان‌های خوش اخلاق روابط خانوادگی و شغلی موفق‌تری دارند و موفقیت‌های بیشتر در آنان احساس رضایت از زندگی و نشاط برای کوشش بیشتر را به وجود می‌آورد.

پی‌نوشتها

- ۱- بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۵۳.
- ۲- اخلاق در قرآن، مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۲؛ به نقل از مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۳.
- ۳- بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۵.
- ۴- بحار، ج ۷۱، ص ۳۷۳.
- ۵- بحار، ج ۷۸، ص ۱۵۸.

بخش دوم:

رابطه انسان با خدا

همان طور که قبلاً گفتیم، اخلاق اسلامی روابط گوناگون انسان با خدا، خود و محیط را تنظیم می‌کند. در اخلاق اسلامی می‌آموزیم که چگونه رفتاری را در رابطه با خدا و خویشتن و محیط پیشه کنیم تا ملکات نفسانی ستوده‌ای بیابیم، کمالات شایسته انسانی را به دست آوریم و به هدف غایی خلقت خویش یعنی قرب خداوند و آرامش و سعادت ابدی برسیم.

نخستین و مهم‌ترین این روابط، رابطه انسان با خالق خویش است هر رابطه‌ای متکی به اطراف رابطه است در هر رابطه حداقل دو طرف وجود دارد و رابطه انسان با خداوند نیز دو طرف دارد. در برخی از روابط یک طرف رابطه فعال و طرف دیگر منفعل است. مثلاً در رابطه انسان با اشیاء محیط پیرامون، انسان طرف فعال و اشیاء طرف منفعل رابطه‌اند. برخی دیگر از روابط اجتماعی خود در برابر انسان‌های دیگری قرار دارد که آنها نیز همچون او فعال هستند و به طور همزمان از او تأثیر می‌گیرند و بر او تأثیر می‌گذارند. تفاوت روابط انسانی متقابل با روابط انسان با اشیاء در این است که تأثیر اشیاء بر انسان تأثیری ناخواسته و ناآگاهانه است در حالی که تأثیر انسان‌ها بر یکدیگر تأثیری آگاهانه و خودخواسته است در نتیجه نمی‌توان اشیاء را فعال دانست.

نوع دیگری از رابطه وجود دارد که یک طرف رابطه هیچ‌گاه منفعل نمی‌شود. رابطه انسان و خداوند این گونه است بررسی این رابطه و چگونگی آن تا حدود زیادی در مباحث جهان بینی صورت می‌گیرد در جهان بینی رابطه تکوینی انسان و خداوند بررسی می‌شود. در این رابطه اراده و آگاهی انسان هیچ تأثیری ندارد. رابطه تکوینی انسان با خداوند رابطه خالق و مخلوق است خالق که کمال مطلق است و مخلوقی که فقر و نیازمندی محض است و به اراده خالقش استعدادهایی در او نهفته است. این گونه رابطه، رابطه خالق و مخلوق اختصاص به انسان ندارد، بلکه همه هستی مخلوق خداست همه عالم فقیر الی الله است و خداوند غنی علی الاطلاق است. نوع دیگری از رابطه میان انسان و خداوند برقرار است که به آگاهی و اراده انسان مربوط است یعنی اگر انسان موجودی بدون آگاهی و اراده بود چنین رابطه‌ای برقرار نمی‌شد. نام این رابطه را رابطه معرفتی می‌گذاریم زیرا منشأ همه رابطه‌هایی از این دست معرفت انسان به خداست.

معرفت انسان به خداوند حاصل مباحث اصول عقاید است که در حقیقت به عقل نظری مربوط می‌شود معرفت انسان از دو جهت به اعمال ارادی او مربوط می‌شود:

الف - معرفت انسان ناشی از برخی فعالیت‌های ارادی است که از آن با عنوان تأثیر اعمال اختیاری بر معرفت یاد خواهیم کرد؛

ب - برخی از اعمال انسان که به رابطه او با خداوند مربوط است تحت تأثیر این معرفت قرار می‌گیرد که از آن به تأثیر معرفت بر عمل یاد می‌کنیم.

تأثیر اعمال اختیاری بر معرفت

معرفت انسان به خداوند دو گونه است: معرفت فطری غیر اکتسابی و معرفت حصولی. خداوند انسان را فطرتاً خداشناس و بلکه خداپرست آفریده است. انسان به اقتضای فطرت خویش همراه با همه ذرات هستی به وجود خداوند آگاه است و به سوی خداوند گرایش دارد. قرآن کریم بر آگاهی فطری انسان از خداوند تأکید دارد:

و اذ أخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامه انا كنا عن هذا غافلین او تقولوا اشرك اباؤنا من قبل و كنا ذریه من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون؛ (۲۰)

و یاد کن هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری شهادت دادیم. تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این امر غافل بودیم. یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم آیا ما را به خاطر آن چه باطل اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟

از این آیه فهمیده می‌شود که خداوند از همه آدمیان به ربوبیت خویش اقرار گرفته است این اقرار گرفتن همگانی به این معناست که همه آدمیان به اقتضای خلقت خاص نوع خود به وجود خداوند و ربوبیت او آگاهند.

اگر چنین آگاهی فطری و همگانی ای وجود دارد پس چگونه است برخی آدمیان وجود دارند و ربوبیت او انکار می‌کنند و برخی نسبت به وجود خداوند دچار شک و تردیدند؟ در پاسخ می‌توان گفت انسان افزون بر شناخت و گرایش فطری به خداوند گرایش فطری دیگری نیز دارد. گرایش انسان به لذات حسی نیز فطری است و توجه او به امور محسوس از ویژگی‌های ذاتی اوست هر گاه انسان در توجه به محسوسات و گرایش به لذات حسی افراط کند، فطرت او پوشیده می‌شود و از آگاهی فطری خویش غافل می‌شود خداوند عقل را به انسان عطا فرموده است تا در این مواقع راهمای او باشد انسان با عقل خویش می‌تواند تردیدها را از خود دور سازد و آگاهی فطری خویش را باز یابد.

معرفت انسان به وجود خداوند و صفات او هر گاه به یاری قوه عاقله و به واسطه مفاهیم کلی و دلایل عقلی صورت گیرد، معرفتی حصولی است و به دست آوردن این معرفت نیازمند حرکتی اختیاری برای شناخت حقیقت است.

یکی از جنبه‌های ارتباط اخلاق با معرفت خداوند در همین جا مطرح می‌شود. شناخت حصولی وابسته به اعمال اختیاری انسان و اخلاق عهده‌دار معرفتی اعمال خوب و درست و تمییز آنها از اعمال بد و نادرست است پس تکلیف اخلاقی انسان درباره اعمالی که بر شناخت حصولی او اثر می‌گذارند چیست؟

ضرورت اخلاقی شناخت خداوند

چنان که دانستیم اخلاق روابط انسان را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که او را به کمال برساند. همچنین دانستیم که خوبی و بدی اعمال بستگی به تاثیر آنها در رسیدن به کمال دارد. عملی که اثر مثبت دارد یعنی انسان را به کمال نزدیک‌تر می‌کند عمل درست و خوب است و عملی که دور کننده انسان از کمالش باشد نادرست و بد است. بنابراین تلاش برای شناخت خداوند از نظر اخلاق به دلایل زیر ضروری است:

۱- نخست آن که شناخت کمال انسان وابسته به شناخت خداست کمال انسان قرب خداوند است و چگونه می‌توان این کمال را شناخت بی آن که خدا را شناخته باشیم. کمال انسان، بالاترین رتبه معرفت به خداوند است. بالاترین مرتبه معرفت به خداوند که برای انسان امکان‌پذیر است کمال نهایی اوست انبیاء این مرتبه از معرفت به پروردگار و اوصاف او را دارا هستند. ادیان الهی راه رسیدن به این مرتبه را به انسان معرفی کرده‌اند؛ راهی که از مسیر تهذیب نفس و انجام اعمال متناسب با توانایی‌ها و کمالات انسان می‌گذرد؛ راهی که ترسیم کننده فضایل انسانی است و روابط و اعمال انسان را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که بیشتر انسان‌ها و بلکه همه آنها امکان رسیدن به هدف غایی خلقت را بیابند.

۲- تشخیص درستی و خوبی اعمال، نیازمند شناخت آثار و نتایج آنها نسبت به هدف حقیقی و اصلی است پس بدون شناختن هدف امکان ارزیابی اخلاقی اعمال وجود ندارد. یک عمل نسبت به یک هدف دارای ارزش مثبت و نسبت به هدفی دیگر دارای ارزش منفی است. برای آن که ارزش حقیقی عمل را بشناسیم، باید هدف حقیقی و اصیل را بشناسیم. برای امثال کسب درآمد بیشتر و تأمین رفاه خانواده یکی از اهداف سرپرست خانواده است. بنابراین هر عملی که این هدف را محقق سازد نسبت به این هدف دارای ارزش مثبت است. اما اگر عملی درآمد خانواده را افزایش دهد ولی کرامت انسانی آنها را خدشه‌دار کند، آیا می‌توان آن را دارای ارزش مثبت دانست؟ در این جا باید هر دو هدف را با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم کدام یک از آنها اصیل‌تر و بر دیگری مقدم است. رفاه شرایطی است که در آن شرایط فرد فرصت و امکان بیشتری برای تفکر و عبادت خواهد داشت یعنی رفاه وسیله و ابزار خوبی برای تحقق اهداف انسان است ولی اگر این وسیله خود مانع تحقق هدف دیگری شود، دیگر مطلوب نخواهد بود؛ چرا که کرامت انسانی هدفی اصیل است و هیچ‌گاه نباید این هدف اصیل را به پای هدفی واسطی و وسیله‌ای قربانی کرد. با شناخت هدف اصیل یعنی کرامت انسانی به راحتی می‌توانیم پاسخ پرسش فوق را بدهیم و بگوییم عملی که کرامت انسان را خدشه‌دار کند حتی اگر بارزترین درجه رفاه را هم فراهم آورد، ارزش مثبت ندارد.

شناخت هدف غایی انسان، امکان طبقه بندی اهداف واسطی را فراهم می‌کند و ما را قادر می‌سازد که ارزش هر عمل را نسبت به اهداف واسطی و هدف غایی بسنجیم. البته تشخیص آثار و نتایج همه اعمال برای انسان امکان‌پذیر نیست. از همین رو راه‌شناسی علاوه بر اتکاء بر وجدان اخلاقی، نیازمند راهنمایی الهی است و خداوند انبیاء را برای همین امر مبعوث فرموده است.

۳- راه‌شناسی، یعنی شناختن راه رسیدن به کمال نیازمند شناخت راهنمای حقیقی است بدون شناخت پیامبران راه وصول به کمال به طور شناخته نمی‌شود. پس دلیل دیگر برای ضروری بودن شناخت خداوند ضرورت شناخت نبوت و انبیاء الهی است. بدون شناخت خداوند و صفات حکمت و لطف الهی نبوت شناخته نمی‌شود و جستجو برای شناخت پیامبر راستین معنا نمی‌یابد.

بنابراین خداشناسی به معنای شناخت وجود و صفات خداوند، از دید اخلاق امری درست خوب و واجب است. آن چه تاکنون گفتیم به خوبی نشان می‌دهد که تأمل عقلانی درباره وجود و صفات خداوند از دیدگاه اخلاق ضروری است. همین مطالب را می‌توان دلیلی برای تحریک خود و تشویق دیگران به تحصیل معرفت خداوند دانست؛ ولی علت حقیقی گرایش انسان به شناخت خداوند قدری دقیق‌تر و لطیف‌تر است.

ریشه و علت تمایل انسان به شناخت خداوند کمال خواهی اوست انسان فطرتاً خواستار کمال و خواهان برترین کمال است. یکی از کمالاتی که بدون آن تحقق هیچ کمال انسانی دیگری ممکن نیست کمال علمی است. انسان فطرتاً خواهان شناخت خود و دیگر موجودات است. این خواست فطری او را؛ و می‌دارد که به شناخت علت حقیقت هستی روی آورد. انسان با شناخت علت هستی می‌خواهد جهل را از خود زایل سازد و به کمال خود دست یابد. انسان تا زمانی که علت وجود خود و دیگر موجودات را نمی‌داند از نقصان علمی رنج می‌برد و کمال خود را تحقق نیافته می‌بیند. پس معرفت خواهی انسان نسبت به خداوند معلول کمال جویی اوست.

با این توضیحات در می‌یابیم که هم علت معرفت جویی انسان کمال خواهی اوست و هم دلایلی که ذکر کردیم وابسته به ویژگی فطری کمال خواهی انسان است. انسان از آن رو که خواستار کمال است، می‌خواهد کمال غایی و مقصد نهایی را بشناسد و می‌کوشد خوب و بد اعمال خویش را بسنجد و راه رسیدن به کمال را جستجو می‌کند.

پی نوشتها

۲۰- اعراف، ۳ - ۱۷۲.

دو گونه معرفت اکتسابی

گفتیم از دیدگاه اخلاق، تلاش برای شناخت خداوند امری ضروری است؛ یعنی انجام اعمال اختیاری خاصی که به شناخت خداوند منتهی می‌شوند از لحاظ اخلاقی ضرورت دارند. باید توجه داشت که اعمال اختیاری که موجب شناخت خداوند می‌شوند دو گونه‌اند و به بیان دیگر شناخت اکتسابی خداوند از دو راه ممکن است:

راه نخست

تحصیل علوم کلامی و فلسفی است. آشنا شدن با براهین اثبات وجود و صفات خداوند باعث حفاظت معرفت فطری انسان است. کسی که با این براهین آشنا باشد، می‌تواند در برابر وسوسه‌ها مقاومت کند و یقین خود را به خداوند رشد و تعالی بخشد. براهین خدانشناسی از لحاظ منطقی به نتیجه‌ای ضروری، یعنی وجود خداوند و صفات او می‌رسند. اما آیا هر کس با این براهین آشنا باشد، ضرورتاً خدا‌باور و خداپرست خواهد شد؟ پاسخ این پرسش منفی است زیرا داورهای انسان تحت تاثیر عوامل گوناگونی قرار دارد. یکی از این عوامل ارزیابی منطقی امور است؛ اما عوامل دیگری وجود دارد که نتایج ارزیابی‌های منطقی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. انسان گاه در اثر عوامل روانی و محیطی به نتایج منطقی ارزیابی‌های خود بی‌اعتنایی می‌کند.

از جمله عوامل محیطی که در داورهای انسان‌ها اثر می‌گذارد، عقاید موروثی و عادات‌های فکری است اجتماع انسانی عقاید و اندیشه‌هایی را که پذیرفته است پاسداری می‌کند و معتقدین به آن عقاید را تایید می‌کند و امتیازات اجتماعی را به آنان اختصاص می‌دهد کسانی که با عقاید رسمی و موروثی اجتماع خود مخالفت کنند از تایید جامعه برخوردار نخواهند بود و امتیازات و موقعیت‌های اجتماعی خود را از دست خواهند داد. ترس از مخالفت جامعه و از دست دادن تایید و موقعیت اجتماعی موجب می‌شود ارزیابی‌های عقلی و منطقی کنار گذاشته شوند و هر گاه نتیجه یک سنجش منطقی با عقاید مشهور و مورد تایید جامعه مخالف باشد افراد در آن شک می‌کنند و به بهانه‌های مختلف آن را نمی‌پذیرند.

عقاید تعهد آور و محدودیت آفرین نیز همواره با مخالفت نفس روبرو می‌شود. نفسی که خواستار آزادی مطلق است و می‌خواهد آزادانه امیال حیوانی خویش را تامین کند از محدود شدن می‌هراسد و هر باوری را که او را به خویشتن داری در برابر خواست‌های نفسانی دعوت کند، مزاحم می‌پندارد:

بل پرید الانسان لیفجر امامه؛ (۲۱)

انسان شک در معاد ندارد بلکه او می‌خواهد آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت تمام عمر گناه کند. همچنین برخی عقاید انسان را به فعالیت‌هایی دعوت می‌کند که با راحت‌طلبی او سازگار نیست به این دلایل انسان‌ها در برابر عقاید تعهد آفرین، محدود کننده و خلاف عادات ذهنی مقاومت می‌کنند. این عقاید حتی اگر قوی‌ترین پشتوانه عقلی و استدلالی را داشته باشند توسط انسان‌های نفس پرست پذیرفته نمی‌شوند. پذیرش این عقاید علاوه بر سلامت نفس نیازمند مرتبه‌ای از مجاهده با نفس است اگر کسی موانع پذیرش حق را از دل و ذهن خویش بزدايد و نتایج دلایل عقلی را پذیرا شود، در پله نخستین نردبان معرفت خدا ایستاده است این

نردبان ارتفاعی به بلندی آسمان‌ها دارد و پله‌های آن قابل شمارش نیست چرا که مرتبه بزرگی و پایان ناپذیری خداوند بر کسی معلوم نیست. چگونه می‌توان از این نردبان بلند بالا رفت و اگر یادگیری و ابداع دلایل جدید خدانشناسی، می‌تواند خدا جویان را به او نزدیک کند؟

براهین خدانشناسی مانند پل‌هایی هستند که بر روی رودخانه‌ای زده شده‌اند؛ رودخانه‌ای که یک سویس ساحل الحاد و شرک و در سوی دیگرش ساحل خداپرستی و توحید است کسی از یک پل سالم و مستحکم عبور کند از یک سوی رودخانه به سوی دیگر رفته است و نیازی به پل‌های دیگر ندارد. هر پل عده‌ای را کمک می‌کند تا از این رود بگذرند و چون گذشتند پل‌های دیگر حتی اگر بیشتر از هزاران باشند به کار آنها نمی‌آید. عاقلانه نیست کسی که از پل می‌گذرد باز گردد و از پل دیگر عبور کند پل‌ها تنها معبر و وسیله‌اند و هدف و مقصد نیستند. کسی که از پل عبور می‌کند باید به راه خود ادامه دهد نه آن که باز گردد و دوباره به پل و ساختمان و زینت آن اندیشه کند. البته ممکن است آنها که ارزش و لذت عبور از رودخانه را دریافته‌اند و زیبایی‌های ساحل توحید را دیده‌اند دیگران را از آن سوی رودخانه به سوی خود دعوت کنند و آنان را به گذر از پل تشویق نمایند ولی این به معنای باز ماندن از ادامه راه نیست.

دومین راه معرفت خدا

معرفت حقیقی انسان به خداوند معرفتی که در حد توانایی بشر باشد به معنای احاطه ذهن بر یک معنی و مفهوم نیست، بلکه به معنای تجلی خداوند بر عقل انسان است یعنی آمادگی این که خداوند خود را بر ما آشکار کند؛ وگرنه عقل ضعیف انسان قادر به شناخت او نیست امام زین العادین (ع) در مناجات شیرین خود با خداوند این چنین می‌گوید:

بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت؛ (۲۲)

تو را به تو شناختم و تو خود مرا به وجودت راهنمایی کردی و به سویت خواندی.

خداوند در انسان معرفتی فطری نسبت به خالق قرار داده است و به ذهن و اندیشه او توانایی درک براهیم خدانشناسی را داده است تا او با استفاده از این ادله و براهین معرفت فطری خویش را پاس دارد و رشد دهد. براهین خدانشناسی مسیر کمال بخشیدن به معرفت خدا را بر انسان می‌گشاید ولی ادامه راه به گونه‌ای دیگر طی می‌شود انسان برای آن که زمینه را آماده کند تا خداوند معرفت خویش را بر عقل و دل او بتاباند باید کاری را که پروردگارش فرموده است انجام دهد. معرفت خداوند مقدمه بندگی و فرمانبرداری از اوست و بندگی و فرمانبرداری موجب رشد و بالندگی معرفت به خداست عمل بر اساس دستور پروردگار آینه جان بنده را صیقل می‌دهد و آماده پذیرش نور معرفت پروردگار می‌سازد خداوند در قرآن ایمان و عمل صالح را موجب خروج از ظلمت به نور معرفت معرفی کرده است:

رسولا یتلوا علیکم آیات اللّٰه مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور؛ (۲۳)

پیامبری که آیات روشن گر خدا را بر شما تلاوت می‌کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی به سوی روشنایی بیرون برد.

پیامبر اکرم (ص) نیز می‌فرماید: من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم؛ (۲۴)

هر کس به دانسته‌های خود عمل کند خداوند آن چه را نمی‌داند به او می‌آموزد.

برخی از مفسران آیه ۲۸۲ سوره بقره را به همین معنی گرفته‌اند آن جا که خداوند فرموده است:

واتقوا الله و يعلمکم الله؛ (۲۵)

از خدا بترسید تقوای الهی پیشه کنید خداوند به شما دانش می‌دهد.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان این معنی را مخالف سیاق آیه مذکور می‌داند، ولی در ذیل همین آیه

می‌فرماید: اگر چه این معنی با سیاق آیه سازگار نیست ولی کتاب و سنت بر درستی این سخن دلالت دارد.

اگر بنده‌ای مطیع پروردگار خویش باشد و بندگی حقیقی پیشه کند و با خدای خویش آن گونه که او می‌پسندد

مناجات کند و اعمال خود را با فرمان و رضای او مطابق سازد حضور خداوند را در خواهد یافت و عالم را محضر

خدا خواهد دید این علم حضوری به ذات و صفات پروردگار هدیه‌ای است که خداوند به پاداش عمل صالح به او

عطا می‌کند بالاترین مراتب این معرفت خالص و زلال را در امامان معصوم می‌توان دید. مرتبه والایی که بنده

خطاب به پروردگار خویش می‌گوید:

عمیت عین لا تراک؛ چشمی که تو را نبیند کور است در این مرتبه از معرفت خداوند آشکارترین حقیقتی است

که تردیدی در وجود آن راه ندارد حقیقت یگانه اوست و چیزهای دیگر همه باطل اند. در این مرتبه از معرفت،

هیچ واسطه‌ای نمی‌تواند میان بنده و خداوند قرار گیرد، چرا که هیچ چیز آشکارتر از او نیست تا بتواند واسطه

معرفت او باشد.

الهی ترددی فی الاثار یوجب بعد المزار فاجمعنی بخدمه توصلنی الیک کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده

مفتقر الیک ایکن لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکن هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل

یدل علیک و متی بعدت حتی تکنون الاثار هی الی توصل الیک عمیت عین لا تراک علیها رقیبا؛ (۲۶)

خدایا رجوع به آثار تو دیدار را دور می‌سازد پس مرا به خدمتی بر خودت وادار کن که به تو رساندم. چگونه با

چیزی که در هستی‌اش نیازمند توست به سوی تو راهنمایی توان شد. آیا غیر تو چنان پیدایی دارد که آشکار

کننده تو باشد؟ چه هنگام پوشیده بوده‌ای تا به نشانه‌ای که تو را نماید نیاز باشد و چه زمان دور بوده‌ای که آثار

موجب وصال به تو شوند. چشمی که تو را نمی‌بیند در حالی که همواره مراقب اویی کور است.

ظرفیت معرفتی انسان تا بدان جاست که همه واسطه‌ها را کنار می‌زند و همه حجاب‌ها را پاره می‌کند تا به لقاء

پروردگار برسد. رسیدن به این رتبه جز با عنایت پروردگار ممکن نمی‌شود؛ زیرا اوست که باید خود را بر بنده‌اش

آشکار کند. بنده‌ای که زمینه این کمال را در خود پدید آورده است از خدای خویش می‌خواهد که معرفتی این

چنین به او عنایت کند:

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور

فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک؛ (۲۷)

خدایا مرا بریدن از همه چیز به سوی خودت ببخشای! و دیدگان دل ما را به روشنایی نگاه بر تو نورانی ساز! تا دیدگان دل‌ها حجاب‌های نور را بر درد و به معدن بزرگی رسد و ارواح ما به بزرگی تو آویخته گردد. با از میان رفتن حجاب‌هاست که دیدار پروردگار ممکن می‌شود و دعای اولیاء مستجاب می‌شود که خطاب به خدای خویش می‌گویند:

اللهم انی اسئلك الرضا بعد القضاء و برد العیش بعد الموت و لذة النظر الی وجهک الکریم؛ (۲۸)

ای خدا از تو خشنودی پس از قضایت و گوارایی خوشی پس از مرگ و لذت نگاه به روی بزرگوارت را می‌طلبم. با استجابت این دعاهاست که اولیاء خداوند می‌توانند بگویند: لم اعبد ربا لم اره؛ پروردگاری را که ندیده‌ام نمی‌پرستم (۲۹) و یا ادعا کنند: ما رأیت شیئا الا و رأیت الله معه و قبله و فیه؛ هیچ چیز را ندیدم جز آن که خدا را با او و پیش از او و در او دیدم.

چنان که گفتیم رسیدن به این مراتب بلند از بندگی و معرفت تنها از گذرگاه عمل ممکن است عمل صالح و مداومت بر آن به تدریج معرفت را افزایش می‌دهد و هر چه خلوص عمل بیشتر می‌شود ظرف معرفت انسان وسیع‌تر می‌گردد در مقابل عمل ناصالح تیرگی می‌آورد و معرفت انسان را زایل می‌کند، تا آن جا که معرفت فطری او هم زیر غبار معصیت مدفون می‌سازد. خداوند آشکارترین حقیقت است اگر عیبی هست در دیدگان ماست که غبار آن را پوشانیده است.

انک لا تحتجب عن خلقک الا ان تحجبهم الاعمال دونک. (۳۰)

تو از آفریدگانت پوشیده نیستی مگر آن که کارهایش حجاب شده باشد.

پس به طور خلاصه دومین راه خداشناسی را عمل صالح می‌نامیم. عمل صالح عملی است که دو ویژگی داشته باشد:

الف - تامین کننده مصلحت انسان باشد؛ یعنی در نفس آن عمل مصلحت باشد؛ مثل راستگویی و امانت داری که تامین کننده مصلحت انسان هاست. نفس عمل راستگویی و امانت داری با هر نیتی که صورت گیرد از دروغ‌گویی و خیانت در امانت بهتر است.

ب - به نیت کسب رضایت خداوند صورت گیرد.

این دو ویژگی تشکیل دهنده جسم و روح عمل هستند. ویژگی اول یعنی مصلحت بودن عمل را تشکیل می‌دهد و ویژگی دوم که نیت الهی است روح و جان عمل است. اگر عمل انسان این هر دو ویژگی را داشته باشد انسان را به کمال نزدیک می‌کند. عمل صالح همواره رابطه انسان و خداوند را تحکیم می‌کند. نیت الهی شرط قبولی نماز است و مصلحت انسان در اقامه نماز است، زیرا خداوند به آن امر فرموده است. پس نماز، عمل صالحی است که رابطه انسان و خداوند را تحکیم می‌کند کسی می‌تواند نماز بخواند که خداشناس باشد و نماز، رابطه‌ای معرفتی میان انسان و پروردگار است.

اما همه اعمال صالح مانند نماز نیستند که نیت در آن‌ها شرط درستی عمل باشد. مثلا امانت داری بر همه انسان‌ها لازم و از دیدگاه اخلاق نیز پسندیده است و خیانت در امانت امری ناپسند است هیچ کس نمی‌تواند به این دلیل که نمی‌تواند قصد الهی داشته باشد در امانت دیگران خیانت کند. نتیجه قهری این گونه اعمال صالح،

تحکیم رابطه انسان با دیگران است انسان امانت دار رابطه و در عین حال اگر به قصد برآوردن رضای خداوند از خیانت پرهیز کند علاوه بر تحکیم روابط خود با دیگران رابطه خود و خداوند را نیز محکم می‌کند.

یکی از راه‌های خداشناسی که معرفت حضوری انسان نسبت به خداوند را پدید می‌آورد عمل صالح است عمل صالح از طرفی خود رابطه‌ای معرفتی میان انسان‌ها و خداست چرا که بدون شناخت خداوند امکان عمل صالح وجود ندارد و از طرف دیگر، معرفت انسان به خداوند را تقویت می‌کند. در بحث حاضر به این جنبه دوم پرداختیم اما در بحث‌های آینده به جنبه نخست نیز خواهیم پرداخت.

بندگان صالح خدا در اثر عمل خالصانه به وظایف دینی و انجام اعمال صالح به درجه‌ای از معرفت دست می‌یابند که حضور خداوند را در همه هستی درک می‌کنند و به صفات پروردگار معرفتی حضوری می‌یابند معرفت بندگان صالح به خداوند و تقرب ایشان به پروردگار موجب می‌شود حقایقی را ببینند که از دید دیگران پوشیده است. این بصیرت، نتیجه یقین خلل‌ناپذیر آنان به خداست.

در روایات آمده است که پیامبر اکرم(ص) روزی پس از اقامه نماز جوانی را دیدند که بسیار ضعیف و رنگ پریده بود؛ جسمی نحیف داشت و چشمانش در کاسه سرش فرو رفته بود. پیامبر از آن جوان احوالپرسی کردند و فرمودند: کیف اصبحت؟ حالت چگونه است؟ آن جوان پاسخ داد: اصبحت موقنا یعنی در حال یقین هستم

پیامبر فرمودند: هر یقین نشانه‌ای دارد علامت یقین تو چیست؟ جوان پاسخ داد: یا رسول الله یقین من مرا اندوهگیم ساخته و باعث شده است شب‌ها را زنده بدارم و روزها در اثر روزه تشنگی را تحمل کنم و از دنیا و آن چه در اوست چشم پوشم. گویی عرض پروردگار را می‌بینم که برای حساب برپا شده است و خلایق برای حساب محشور شده‌اند و من در میان آنها هستم و گویی اهل بهشت را می‌بینم که در بهشت متنعم‌اند و در حالی که بر تخت‌ها تکیه زده‌اند به یکدیگر تعارف می‌کنند و اهل آتش را که در جهنم عذاب می‌کشند و فریاد می‌زنند و گویی اکنون صدای حرکت آتش را می‌شنوم که در گوشم می‌پیچد. پیامبر فرمودند: این بنده‌ای است که خداوند قلبش را به نور ایمان منور ساخته است. سپس خطاب به آن جوان فرمود: بر همین رویه باقی بمان. جوان گفت: یا رسول الله! از خدا بخواه که شهادت در کنار شما را روزیم کند پس پیامبر برایش دعا کرد و او پس از چندی در یکی از عزوات پیامبر به شهادت رسید. (۳۱)

به طور خلاصه تأثیر عمل اختیاری بر معرفت را در دو دسته مورد بحث قرار دادیم:

الف - یادگیری ادله خداشناسی عملی اختیاری است انسان به اختیار خود به کلام و فلسفه رو می‌آورد آشنایی با براهین خداشناسی از نظر اخلاقی و دینی دارای ارزش مثبت است و گاه از لحاظ دینی واجب است زیرا شناخت کمال انسان شناخت راه رسیدن به کمال و شناخت راهنمایان مسیر کمال بدون شناخت خدا ممکن نیست.

ب - اعمال صالح اختیاری هستند و موجب تقرب به خداوند می‌شوند؛ یعنی انسان را به سوی کمال می‌برند انسان کامل‌تر آمادگی بیشتری دارد که خداوند معرفت خویش را به او افاضه نماید.

تأثیر معرفت بر اعمال اختیاری

اعمال اختیاری انسان اعمالی هدف دار هستند. یعنی انسان برای رسیدن به هدفی مشخص اقدام به انجام عمل اختیاری می‌کند اهداف انسان نیز با یکدیگر مرتبط هستند بسیاری از اعمال و اهداف تنها در ارتباط با اهداف دیگر معنا دار می‌شوند.

یکی باغبان هر روز ساعت‌ها کار می‌کند و زحمت کاشت تکثیر و نگهداری گل‌ها و درختان میوه را در تمامی فصول سال تحمل می‌کند و رنج خار گل‌ها و درختان را به جان می‌خرد او همه این اعمال را به اختیار خود انجام می‌دهد و هدفش از این کار باروری گل و درخت است اما او باروری و شادابی درخت را به چه دلیل انتخاب و اختیار کرده است؟ آیا بدون داشتن هدفی دیگر این عمل معنایی خواهد داشت؟

بدون شک اگر مقصود از این همه تلاش شادابی درختی باشد که میوه‌های تلخ و زهرآلود می‌دهد و بوی تنفر انگیزی پراکنده می‌کند و منظره‌های زشت پدید می‌آورد تلاش بی معنایی خواهد بود و بسیاری خواهند گفت این اعمال بیهوده و غیر معقول است اما اگر باغبان بگوید خریداران پول فراوانی در برابر میوه درختان او می‌دهند دیگر هیچ کس عمل او را بیهوده نخواهد دانست زیرا کسب درآمد عملی عاقلانه هدفی خردمندانه است. اما چرا خریداران پول زیادی برای خرید میوه‌های تلخ می‌دهند؟ اگر خریداران بگویند میوه این درخت درمان بیماری صعب‌العلاجی است و دارو سازان آن را به قیمتی گزاف می‌خرند پاسخی عاقلانه داده‌اند و عمل آنها معنا دار و هدف آنها معقول می‌شود پس همه کارها متناسب با هدفی که دارند موجه و معقول می‌شوند در این مثال اگر شفای بیماران به عنوان هدفی خردمندانه وجود نمی‌داشت تمام کارهای باغبان خریداران و داروسازان لغو و بیهوده تلقی می‌شد.

مقصود از این مثال روشن شدن پیوند اهداف با یکدیگر است رابطه اهداف با هم موجب می‌شود که برخی از آنها را در یک پیوند طولی قرار دهیم و یکی از آنها را هدف غایی و اهداف دیگر را هدف میانی و واسطه‌ای قلمداد کنیم هدف غایی هدفی است که ذاتا مطلوب است اما هدف میانی ذاتا مطلوب نیست بلکه به سبب تاثیری که در تحقق هدف غایی دارد مطلوب است. در مثال مذکور هدف از سم پاشی درختان مبارزه با آفت است و مبارزه با آفت برای به دست آوردن محصول مرغوب صورت می‌گیرد این‌ها همه اهداف میانی و واسطه‌ای هستند زیرا ذاتا مطلوب نیستند. دلیل عدم مطلوبیت ذاتی این اهداف این است که اگر بتوان کاری کرد که محصول مرغوب بدون از بین بردن آفت مورد نظر به دست آید دیگر کسی مبارزه با آن آفت را هدف خود قرار نمی‌دهد و سم پاشی نمی‌کند و یا اگر بتوان از طریق دعا کردن آن آفت را از میان برد هیچ کس رنج سم پاشی را تحمل نخواهد کرد. حتی اگر روزی راه آسان‌تر و ارزان‌تری برای مبارزه با آن بیماری شناخته شود، دیگر کسی آن درخت را نخواهد کاشت و محصول آن را نخواهد خرید و هیچ داروسازی آن دارو را نخواهد ساخت؛ چون همه این اعمال واسطه رسیدن به درمان بیماری بوده‌اند و خود مطلوبیت ذاتی نداشته‌اند.

اعمال اختیاری انسان هدف دار است و اهداف کوچک و بزرگ انسان متناسب با هدف غایی حیات او شکل می‌گیرد. بنابراین شناخت انسان از خود و غایت وجودی‌اش تعیین کننده اهداف اوست و اعمال اختیاری او همه به جهتی هدایت می‌شوند که شناخت او از انسان و جهان اقتضا می‌کند.

اگر انسان جهان را آفریده خداوند حکیم قادر متعال بداند بی‌شک همه هستی را هدف‌مند می‌داند و خلقت هیچ موجودی را باطل نمی‌شمارد و اگر به خالق حکیم ایمان نداشته باشد آفرینش را؛ ۱۱ باطل و بیهوده می‌پندارد:

و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار؛ (۳۲)
و آسمان و زمین و آن چه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کفر ورزیده‌اند پس وای از آتش بر آنان که کفر ورزیدند.

انسان خداپرست رستگاری خویش را حاصل باور به هدف مندی عالم می‌داند. در نظر او اعتقاد به این که جهان با هدفی حکیمانه آفریده شده است راه کمال را بر انسان می‌گشاید و او را خسران و عذاب آخرت رهایی می‌بخشد:

الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار (۳۳)

همانان که خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای منزه‌ی تو! پس ما را از عذاب دورخ در امان بدار.
انسان مؤمن همه ذرات عالم را از جماد و نبات و حیوان و انسان، اجزای نظامی هدف دار می‌بیند که از خداست و به سوی او در جریان و حرکت است:

تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیمًا غفورًا (۳۴)

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌یابند به راستی که او همواره بردبار آمرزنده است.
اعتقاد به وجود غایتی حکیمانه برای انسان و جهان آثار مهمی در اعمال اختیاری انسان دارد که به چند مورد اشاره می‌نماییم:

۱- شور و نشاط زندگی را افزایش می‌دهد.

انسان برای اعمال خود به دنبال هدفی ارزشمند است و زندگی بی‌هدف برای او بی‌ارزش است اعتقاد به خدای یگانه حکیم اعتقاد به هدف را پدید می‌آورد هدفی که تعقیب آن ارزشمند است هدف زندگی برای انسان موحد از این ویژگی‌ها برخوردار است:

الف: هدف غایی و راه رسیدن به آن قابل شناخت است؛ زیرا اگر رسیدن به هدف غایی زندگی مستلزم شناخت باشد و خداوند امکان این شناخت را برای بندگان پدید نیاورد کاری غیر حکیمانه کرده است و خداوند منزّه از آن است.

ب - این هدف قابل دستیابی است زیرا اگر انسان برای هدفی آفریده شده باشد که قدرت رسیدن به آن را دارا نباشد آفرینش او عبث خواهد بود فعل خداوند غیر حکیمانه و ظالمانه خواهد بود.

ج: این هدف محدود و متناهی نیست. اگر هدف حیات به گونه‌ای باشد که در مقطعی از زندگی به دست آید و شخص در ادامه زندگی خود انگیزه‌ای برای تلاش نداشته باشد در واقع بخشی از عمر او پوچ و بی انگیزه خواهد بود.

از دید انسان خداپرست هدف غایی خلقت قرب خدای نامتناهی است پس هیچ گاه تلاش او برای تحقق این هدف متوقف نمی‌شود و هیچ لحظه‌ای از عمر او فاقد انگیزه تلاش نخواهد بود با وجود این ویژگی‌ها در هدف زندگی انسان موحد اعمال اختیاری او همواره از پشتوانه روحی کافی بهره‌مند خواهد بود و نشاط زندگی در حیات انسان موحد هیچ گاه کم رنگ نخواهد شد.

۲- انسان موحد و معتقد به شرایع الهی اعمال اختیاری خود را مطابق با تعالیم شریعت الهی تنظیم می‌کند زیرا معتقد است خداوند دانای مطلق آفریننده او و جهان است و راه رسیدن به کمال انسان را بهتر از خود او می‌شناسد.

۳- نوعی هماهنگی و همزیستی را میان انسان و محیط طبیعی پدید می‌آورد.

انسان در همه دوره‌های زندگی خود کوشیده است بر قوای طبیعت چیره شود و از مواهب طبیعی بهره برداری کند. هدف از بهره‌کشی از طبیعت رفع نیازهای طبیعی انسان بوده است انسان خوراک، پوشاک و مسکن و دیگر لوازم رفاه را از طبیعت اطراف خود فراهم می‌آورد در گذشته انسان‌ها به مقدار رفع نیاز خود از طبیعت برداشت می‌کرده‌اند ولی امروز که تکنولوژی ابزار چیرگی بر طبیعت را به سهولت در اختیار انسان قرار داده است انسان‌ها بیش از نیاز طبیعی خود از طبیعت برداشت می‌کنند و رفتاری خصمانه را با طبیعت در پیش گرفته‌اند رفتار نامناسب بشر با طبیعت معضلات هولناکی را در رابطه با محیط زیست و امکان ادامه حیات بر روی زمین پدید آورده است.

اگر انسان به مبدا مشترک خویش و طبیعت ایمان داشته باشد و به صفات خداوند همچون رزاق بودن مؤمن باشد هرگز به استثمار افراطی از طبیعت روی نمی‌آورد و همزیستی بهتری با دیگر اجزاء خواهد داشت زیرا موحدان معتقدند انسان و طبیعت هر دو مخلوق خدای واحدی هستند که بر نیازمندی‌های آنها عالم است و آنان را بیهوده نیافریده است تا نسبت به تامین نیازشان کوتاهی نماید.

به طور خلاصه معرفت خداوند بر اعمال اختیاری انسان به این دلیل اثر می‌گذارد که معرفت خداوند موجب اعتقاد به هدف داری عالم شناخت هدف غایی زندگی، شناخت راه رسیدن به هدف زندگی، امکان طبقه بندی اهداف و یافتن انگیزه و نشاط کافی برای عمل می‌شود.

پی‌نوشتها

۲۱- قیامت، ۵.

۲۲- دعای ابوحمزه ثمالی.

۲۳- طلاق، ۱۱.

۲۴- الحیاء، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲۵- بقره، ۲۸۲.

۲۶- دعای عرفه امام حسین.

۲۷- مناجات شعبانیه.

۲۸- شرح چهل حدیث، ص ۴۶۵.

۲۹- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۳۰- دعای ابوحمزه ثمالی.

۳۱- سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۳۲، ماده یقین.

۳۲- شرح چهل حدیث، ص ۴۶۵.

۳۳- آل عمران، ۱۹۱.

۳۴- اسراء، ۴۴.

۳۵- ص، ۲۷.

۳۶- ص، ۲۷.

موانع معرفت خدا

در مباحث قبل گفتیم که عواملی همچون عادات ذهنی، خوف از مخالفت اجتماع و هراس از مسئولیت و محدودیت مانع شناخت حقیقت می‌شود اکنون با تفصیل بیشتری به توضیح موانع این شناخت می‌پردازیم.

۱- پیروی از هوای نفس

پیروی از هوای نفس به معنای مخالفت با فرمان عقل، شرع و یا وجدان اخلاقی است. هر گاه کسی آن چه را که به واسطه نور عقل و یا هدایت شرع و وجدان اخلاقی خود نادرست می‌داند انجام دهد قوای ادراکی و قوه عاقله او دچار رکود و ناتوانی می‌شود و از درک حقایق و حتی روشن‌ترین حقیقت یعنی خدای عالم عاجز می‌شود.

خداوند در آیه ۲۳ از سوره مبارکه جاثیه می‌فرماید:

أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ الْهَوَىٰ هُوِيَةً وَ اضلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.

آیا دیدی و تعجب نمی‌کنی از کسی که هوای خویش را معبود خود قرار داد در حالی که او معبود حقیقی خویش را می‌شناسد و خداوند او را که می‌داند معبود حقیقی کیست گمراه گردانید و بر گوش و قلبش مهر زد و بر دیده‌اش پرده نهاد؟ چه کسی پس از خدا او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

معبود قرار دادن هوای نفس به معنای پیروی از هوای نفس است و پیروی از هوا موجب زوال عقل و قوه شناخت انسان است امیرمؤمنان علی(ع) هوای فرموده‌اند: الهوی شریک العمی (۳۵) در این فرمایش گهربار امام هوای نفس را به منزله و همدوش نابینایی معرفی کرده‌اند و مقصود آن است که هوای نفس قوه شناخت انسان را از بین می‌برد امام علی در عبارتی دیگر می‌فرمایند:

و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر (۳۶)

چه بسیار عقلی که تحت سیطره هوای نفس قرار می‌گیرد.

وقتی عقل اسیر هوا شود، دیگر قادر به انجام وظیفه اصلی خویش که شناخت حقایق و تمییز نیک و بد از یکدیگر است نخواهد بود.

ایشان در فرمایش دیگری چنین راهنمایی فرموده‌اند:

قاتل هواک بعقلک (۳۷)

به وسیله عقل با هوای خود مبارزه کن

این جمله بیانگر رویارویی همواره عقل و هواست زیرا همان طور که هوای نفس قوای ادراکی و خرد انسان را ناتوان می‌سازد تنها راه مبارزه با هوای نفس عقل انسان است با عقل می‌توان به جنگ هوای نفس رفت و از پیروی آن پرهیز نمود.

۲- محبت دنیا

یکی از موانع شناخت محبت افراطی است به طور کلی می‌توان گفت محبت خارج از اندازه قوای ادراکی و شناخت فرد را مختل می‌کند هر گاه فردی به شخص، مقام یا شی‌ای محبت بیش از حد داشته باشد نخواهد

توانست زشتی‌ها کمبودها و مضار محبوب خود را ببیند و بپذیرد و سخن مخالفان محبوب خود را نیز نخواهد شنید امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید:

عين المحب عمیة عن معایب المحبوب و اذنه صماء عن قبیح مساویه (۳۸)

چشم محب از دیدن عیوب محبوب نابیناست و گوشش از زشتی بدی‌های او ناشنواست. بنابراین می‌توان گفت شناخت موضوعات مورد علاقه و محبت شدید دشوار است چنان که مشهور است «حب الشی یعمی و یصم» از پیامبر اکرم(ص) نیز روایتی به همین مضمون نقل شده است به همین ترتیب می‌توان گفت وقتی چیزی مورد علاقه شدید باشد نه تنها شناخت آن دشوار می‌شود بلکه شناخت مخالفان آن نیز دشوار خواهد بود زیرا شخص محب همواره به مخالفان محبوب خود به دیده تردید و گاه دشمنی نظر می‌کند و نمی‌تواند محاسن و فواید مخالفان را بشناسد.

یکی از قضاوت‌های رایج میان دنیا پرستان و دلبستگان به حیات دنیا این است که گمان می‌کنند خداپرستی با بهره‌مندی از مواهب دنیا سازگار نیست بحث درباره دنیا در فصل مستقلی خواهد آمد ولی اجمالاً باید بدانیم که از دید موحدان دنیا و نعمت‌های آن مخلوق خداست. انسان موحد که عاشق خداست به هر چیز به دیده نشانه و گواه وجود خداوند می‌نگرد نعمت‌های دنیا نیز از دید انسان موحد مذموم و ناپسند نیست؛ آن چه ناپسند و مذموم است دلبستگی به دنیا است ولی انسان‌های سطحی نگر و نزدیک بین، خدا، انبیاء و شرایع را با بهره‌مندی از دنیا مخالف می‌بینند پیشاپیش در برابر اندیشه خدا پرستی موضع مخالف می‌گیرند و وجود خدا و دین را انکار می‌کنند.

محبت دنیا چشم و دل دنیا پرستان را کور کرده و دیگر قدرت دیدن حقایق برتر را ندارند امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

لحب الدنيا صمت الاسماع عن سماع الحکمة و عمیت القلوب عن نور البصیرة؛ (۳۹)

به سبب محبت دنیا گوش‌ها از شنیدن حکمت ناشنوا و قلب‌ها از روشنایی بصیرت نابینا می‌شود.

به همین دلیل ایشان بنا بر نقل امام صادق(ع) در موعظه‌ای فرموده است:

فارفض الدنيا! فان حب الدنيا یعمی و یصم و یبکم و یذل ارقاب؛ (۴۰)

دنیا را رها کن زیرا محبت دنیا انسان را کور و کر و گنگ می‌کند و مردم را ذلیل می‌کند.

محبت دنیا موجب غفلت از حقیقت و انکار آن می‌شود و جهل و غفلت و حقیقت اولین مانع رسیدن به کمال است از این رو امام صادق(ع) فرموده‌اند:

راس کل خطیئة حب الدنيا؛ (۴۱)

آغاز و منشا همه کجروی‌ها محبت دنیا است.

۳- سطحی‌نگری

نگاه سطحی و نزدیک بین، مانع شناخت عمیق امور است انسان‌هایی که دچار قضاوت عجولانه هستند و به ظنون خود در قضاوت بسنده می‌کنند به معرفت یقینی و استواری دست نمی‌یابند و آنان که حواس محدود

بشری را یگانه ابزار شناخت می‌دانند از شناخت حقایق برتر از حس محرومند. وجه مشترک این گونه افراد را می‌توان سطحی نگری و نزدیک بینی نامید.

قرآن کریم اعتماد بر ظن را در موارد بسیاری موجب گمراهی دانسته است آیات گوناگونی منشا شرک مشرکان را پیروی از ظن و گمان معرفی کرده است دیدگاه قرآن درباره ظن و گمان این است که در شناخت واقع نباید به ظن اعتماد کرد. تا زمانی که علم یقینی نداریم نمی‌توانیم بگوییم حقیقت را شناخته‌ایم. علم یعنی معرفت به چیزی همراه با عدم احتمال نقیض آن ولی در ظن و گمان همواره احتمال خلاف وجود دارد قرآن کریم می‌فرماید:

ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً (۴۲)

گمان در وصول به حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

بالاترین حقیقت که وجود خداوند است و برترین عقیده که باور به یگانگی اوست برای کسانی شناخته می‌شود که بر ظنون خویش تکیه نمی‌کنند و عقاید خود را بر پایه استوار علم بنا می‌کنند آنان از شرک و الحاد مصون هستند و دیگران که بر ظن و گمان تکیه دارند در خطر انکار خدای یگانه‌اند.

الا ان لله ما فی السموات و من فی الارض و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرون (۴۳)

آگاه باش که هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است از آن خداست و کسانی که غیر از خدا شریکانی را می‌خواند از حق پیروی نمی‌کنند. بلکه اینان جز از گمان پیروی نمی‌کنند؛ و جز تخمین زدن کاری نمی‌کنند.

از دیگر مصادیق سطحی نگری و نزدیک بینی، اعتماد به حواس ظاهری و بسنده کردن به آنهاست. افراد حس‌گرا امر غیر محسوس را که حواس ظاهری قادر به درک آن نیست منکر می‌شوند. آنها مشهودات و محسوسات خود را بررسی نمی‌کنند، تا منشأ آنها را تشخیص دهند. چه بسا منشأ این امور مشهود موجود دیگری باشد که هم اکنون آن را نمی‌بینیم و یا اصولاً قابل مشاهده حسی نباشد بنی اسرائیل مردمی نزدیک بین و حس‌گرا بودند. آنان به سبب اعتماد بیش از حدی که بر حس خود داشتند فریب سامری را خوردند و مجسمه ناتوانی را معبود پنداشتند در حالی که هیچ یک از آثار هوشیاری آگاهی و توانایی در آن دیده نمی‌شد سامری از زینت‌های مردم گوساله‌ای ساخت که صدایی از آن شنیده می‌شد آن گاه به بنی اسرائیل گفت این گوساله معبود شما و موسی است:

فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا الهکم و اله موسی فسنی؛ (۴۴)

پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد و او و پیروانش گفتند: این خدای شما و خدای موسی است و پیمان خدا را فراموش کردند.

آنان فریب سامری را خوردند زیرا هنگامی که صدای مجسمه را شنیدند آن را نشانه حیات پنداشتند و این نشانه را کافی دانستند. خداوند درباره این عمل بنی اسرائیل این گونه قضاوت می‌کند:

افلا یرون الا یرجع الیهم قولا و لا یملک لهم ضرا و لا نفعاً (۴۵)

مگر نمی‌بینند که گوساله پاسخ سخن آنان را نمی‌دهد و به حالشان سود و زبانی ندارد؟

این آیه در واقع بنی اسرائیل را سرزنش می‌کند که چرا در مشهودات خود تدبر نکرده‌اند و از خود نپرسیدند که این گوساله چرا از پاسخ سخنان ما عاجز است و از خود نپرسیدند: چگونه موجودی که سود و زبانی برای ما ندارد و قدرت بر سود رساندن و ضرر زدن ندارد معبود ما باشد؟

در این آیه ساده اندیشی و سطحی نگری بنی اسرائیل محکوم شده است و ویژگی حس‌گرایی و دوری از تعقل در موارد دیگری نیز از بنی اسرائیل دیده شده است. آنان از پیامبر خود می‌خواستند که خدا را به آنان نشان دهد به طوری که بتوانند با چشمان خود خدا را مشاهده کنند:

فقالوا ارنا الله جهره (۴۶)

بنی اسرائیل به موسی گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمای.

و اذا قلت يا موسى لن نومن لك حتى نرى الله جهره فأخذتكم الصاعقه و انتم تنظرون (۴۷)

به یاد آورید آن گاه که گفتید: ای موسی، تا خدا را آشکار نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد پس در حالی که می‌نگریستند صاعقه شما را فرا گرفت.

حس‌گرایی افراطی باعث محرومیت از شناخت حقایق غیر مادی است و کسانی که این ویژگی را دارند قادر به شناخت خداوند نیستند و هرگز به آفریدگار جهان ایمان نمی‌آورند.

۴- عادات فکری و تقلید از پدران

انسان زندگی خود را بر پایه اعتقادی خاص درباره انسان و جهان بنا می‌کند و این عقاید زیر بنای نظام زندگی و آرزوها و آرمان‌های اوست دگرگون کردن این عقاید کار دشواری است، زیرا تغییر آنها برخلاف عادات فکری و عملی مردم است مقاومت اقوام گوناگون در برابر رسالت انبیاء نمونه‌ای از این دشواری است:

فلما جاءهم موسی بایاتنا بینات قالوا ما هذا الاسحر مفتری و ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین: (۴۸)

پس چون موسی آیات روشن ما را برای آنان آورد گفتند: این جز سحری ساختگی نیست و از پدران پیشین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم.

کسانی که به شیوه‌ای از اندیشه و زندگی عادت کرده‌اند به دشواری می‌توانند آن را مورد ارزیابی قرار دهند و با معیار عقل آن را بسنجند در چنین وضعیتی بسا افکار خلاف عقل که پذیرفته می‌شود و هیچ کس به نادرستی آن توجه نمی‌کند:

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا و لو کان آباؤنا هم لا یعقلون شیئا و لا یهدون (۴۹)

و چون به آنان گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند باز هم در خور پیروی هستند.

عادت فکری و عملی برای کسی که حق را به معیار خرد و وجدان نمی‌سنجد به یک اندازه گمراه کننده است مخالفان انبیاء هم با عقاید توحیدی و هم با دستورات عملی انبیاء مخالفت می‌کرده‌اند منشا این مبارزه و مخالفت عادات فکری و عملی آنها بود.

داستان مبارزه بت پرستان با حضرت ابراهیم نمونه‌ای از مقاومت در برابر عقیده حق به سبب عادات فکری است. در قرآن کریم آمده است که حضرت ابراهیم بت پرستی را محکوم کرد و از مردمش پرسید که آیا بت‌ها صدای شما را می‌شنوند؟ آیا نفع و ضرری دارند؟ و مقصود آن حضرت این بود که چگونه موجودی ناشنوا و ناتوان را می‌توان پرستید. در پاسخ گفتند: ما پدران خود را پرستش‌گر این بت‌ها یافته‌ایم و به این راه ادامه می‌دهیم: قالوا وجدنا آباءنا كذلك يفعلون؛ (۵۰)

گفتند: بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند. اعمال زشت مشرکان و استدلال آنان در برابر پیامبر گرامی اسلام نیز نمونه‌ای از عادات عملی است که موجب مخالفت با حق می‌شود در تفاسیر گفته‌اند که مشرکان مکه عریان بر گرد کعبه طواف می‌کردند و این عمل را عبادت می‌پنداشتند. پیامبر اکرم (ص) طواف در حالت عریان را ممنوع ساخت. مخالفان پیامبر عمل پدران خود را به عنوان حجتی در مخالفت با آن حضرت مطرح می‌کردند: و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا يأمر بالفحشاء اتقولون على الله ما لا تعلمون (۵۱)

و چون کار زشتی می‌کنند می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است بگو قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟ در این آیه گویا زشت‌کاران عمل پدران خود را دلیلی بر این گرفته‌اند که خداوند به این عمل فرمان داده است اینان عمل پدران خود را چنان حجت قاطعی می‌دانند که از خود نمی‌پرسند مگر خداوند به کار زشت فرمان می‌دهد؟ و بدین سبب هرگز به زشتی عمل خود نمی‌اندیشند. ۵- رذایل نفسانی

صفات پایدار نفس انسان رفتار و تصمیم‌های او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کسانی که نفس خود را به فضایل آراسته‌اند در مقام تصمیم‌گیری و عمل انتخاب شایسته‌ای دارند و آنان که نفسشان را به رذایل آلوده‌اند از انتخاب درست در مقام عمل محروم می‌مانند عجب و خودپسندی و استکبار از جمله این رذایل است.

امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند:

العجب يفسد العقل (۵۲)

عجب عقل را فاسد می‌کند.

عجب قدرت شناخت صحیح را از بین می‌برد و آفت خرد آدمی است امام علی خطاب به فرزند گرامی خود امام حسن مجتبی می‌فرمایند:

و اعلم ان الاعجاب ضد الصواب و آفة الالباب (۵۳)

بدان که اعجاب خودپسندی دشمن صواب رای و سخن درست و آفت خردهاست. با توجه به این سخنان و با نگاه به تجربه در می‌یابیم که خودپسندی قوه تشخیص حقیقت و نیک و بد را ضعیف می‌کند و موجب گمراهی فکری و عملی انسان می‌شود.

خودپسندی موجب برتر دانستن خود و استکبار و برتری جویی است و اگر کسی دچار این بیماری نفسانی شود، حق‌پذیر نخواهد بود.

ان الذین یجادلون آیات اللّٰه بغير سلطان اتیهم ان فی صدورهم الاکبر ما هم ببالغیه فاستعذ باللّٰه انه هو السميع البصیر (۵۴)

در حقیقت آنان که درباره نشانه‌های خدا بی آن که حجتی بر ایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند در دل‌هایشان جز برتری خواهی نیست و آنان به مقصود خود از مجادله نخواهند رسید. پس به خدا پناه جوی زیرا او خود شنوای بیناست.

پی‌نوشتها

- ۳۵- نهج‌البلاغه، رسائل، ۳۱.
- ۳۶- همان، کلمات قصار، ۲۱۱.
- ۳۷- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۴۲۴.
- ۳۸- الحیاء، ج ۱، ص ۱۵۶.
- ۳۹- همان.
- ۴۰- همان.
- ۴۱- شرح چهل حدیث، به نقل از اصول کافی کتاب ایمان و کفر، باب حب الدنيا و الحرص علیها، حدیث 1
- ۴۲- یونس، ۳۶.
- ۴۳- یونس، ۶۶.
- ۴۴- طه، ۸۸.
- ۴۵- طه، ۹۹.
- ۴۶- نساء، ۱۵۳.
- ۴۷- نساء، ۱۵۳.
- ۴۸- قصص، ۳۶.
- ۴۹- بقره، ۱۷۰.
- ۵۰- شعرا، ۷۴.
- ۵۱- اعراف، ۲۸.
- ۵۲- الحیاء، ج ۱، ص ۲۵۸.
- ۵۳- نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.
- ۵۴- غافر، ۵۶.

مراتب معرفت

آگاهی انسان از حقایق هستی همواره یکسان نیست. آگاهی ما نسبت به امور گاه ظنی و گاه یقینی است. معرفت حقیقی زمانی به دست می‌آید که انسان یک حقیقت را همان طور که در واقع است بشناسد و نسبت به آن یقین داشته باشد. یقین زمانی حاصل می‌شود که هیچ گونه تردیدی نیست به درستی آگاهی خود نداشته باشیم. بنابراین معرفت حقیقی اولاً مطابق با واقع است و ثانیاً یقینی است یعنی به شک و تردید آلوده نیست. کسی که دارای معرفت یقینی به حقایق است در واقع به کمال یکی از قوای نفس خود نزدیک تر شده است. قوه عاقله انسان هر چه دارای معرفت یقینی بیشتری باشد دارای کمال برتری است چنان قبلاً گفتیم منشا معرفت جویی انسان کمال خواهی اوست یعنی انسان به وسیله معرفت نوعی برتری و کمال را در خود پدید می‌آورد و چون انسان فطرتاً خواستار کمال است به طور فطری خواستار معرفت است هر چه معرفت انسان به حقایق عالم بیشتر باشد و هر چه معرفت او یقینی تر و پیراسته تر از شک و تردید باشد کمال حاصل از معرفت او قوی تر و برتر است بنابراین آدمی به طور فطری خواهان یقین محکم تر و استوارتر است و اگر آن چه انسان به آن معرفت دارد موجود اشرف و کامل تر باشد کمال قوه عاقله انسان نیز برتر خواهد بود پس می‌توان گفت برترین کمال قوه عاقله انسان شناخت یقینی خداوند است زیرا خداوند کمال مطلق است و هیچ موجودی به درجه کمال او نمی‌رسد.

معرفت انسان به خداوند همانند دیگر معرفت‌های او دارای مراتبی است انسان پس از حصول علم به وجود خداوند در حقیقت شک و تردید را از بین می‌برد و به رتبه یقین می‌رسد ولی یقین او نیز می‌تواند رشد کند و استحکام بیشتری یابد.

اولین مرتبه از مراتب یقین را علم الیقین می‌نامند علم الیقین از طریق استدلال به دست می‌آید. براهین کلامی و فلسفی موجب علم الیقین می‌شوند؛ مشروط بر آن که انسان تحت تاثیر گرایشات نفسانی نباشد بنابراین باید گفت رسیدن به مرتبه علم الیقین نیز نیازمند مجاهده با نفس است فردی می‌تواند نتایج براهین کلامی و فلسفی را بپذیرد و به آنها معتقد شود که نفس خود را تربیت کرده باشد و با تمرین و ممارست آموخته باشد که در مسیر کشف حقیقت از گرایشات نفسانی مزاحم پرهیز کند و فقط تابع حکم عقل خویش گردد تربیت نفس به گونه‌ای که در برابر حکم عقل تسلیم باشد، اختصاص به مؤمنین ندارد یعنی فرد غیر مؤمن هم می‌تواند در این مرحله با نفس خود مبارزه کند و خود را به تابعیت حکم عقل عادت دهد. البته اگر کسی بتواند چنین کاری کند به زودی ایمان در دل او راه خواهد یافت زیرا ایمان به خدا و معارف دین مطابق حکم عقل است.

دومین مرتبه یقین عین الیقین نام دارد در این مرتبه، حقیقت به کمک بصیرت درونی مشاهده می‌شود و به صورت روشن تر و آشکارتر بر صاحب یقین معلوم می‌گردد. شخص در مرتبه علم الیقین از طریق لوازم و وسایط حقیقت را در می‌یافت ولی در مرتبه عین الیقین خود حقیقت را می‌بیند برای تشبیه گفته‌اند که علم الیقین مانند آگاهی از وجود آتش به واسطه مشاهده دود است و عین الیقین همچون آگاهی از وجود آتش با مشاهده خود آن است عین الیقین نیز نیازمند مجاهده با نفس و تصفیه باطن از آلودگی هاست کسی می‌تواند به این

مرتبه برسد که بر گرایش‌های نفسانی خود مسلط باشد از ارتکاب گناه پرهیز کند و ریاضت‌های شرعی را تحمل کند. تفاوت مجاهده با نفس در این مرتبه با مرتبه علم‌الیقین این است که در این مرتبه فرد به سبب داشتن علم‌الیقین به مرتبه نخست ایمان راه یافته و تصفیه باطن خود را باید با تبعیت از شریعت صورت دهد بنابراین می‌توان درک رتبه عین‌الیقین را مخصوص مؤمنان دانست. انسان مؤمن در اثر پیروی از فرمان پروردگار خود مرتبه یقین خود را بالا می‌برد و بر کمال قوه عاقله خویش می‌افزاید و عمل صالح را نردبان کمال حقیقی خویش قرار می‌دهد.

مرتبه سوم از مراتب یقین حق‌الیقین است. در این مرحله انسان خود و همه هستی را فقیر می‌یابد آن گونه که فیض دائمی خداوند به آنان می‌رسد. درک انسان در این مرتبه از مشاهده هم واضح‌تر و نزدیک‌تر است. مانند کسی که داخل در آتش شود.

چنین فردی علاوه بر مشاهده حرارت آتش را با همه وجود احساس می‌کند پس درک عمیق‌تر و نزدیک‌تری از آتش دارد صاحب حق‌الیقین نیز حضور خداوند را با همه وجود حس می‌کند و خود را پیوسته دریافت کننده فیض خداوند می‌بیند رسیدن به این مرتبه با ریاضت‌ها و مجاهدت‌های دشوارتری ممکن می‌شود. باید علایق مادی و دنیایی را ترک گفت و عمل صالح و تصفیه باطن را ادامه داد تا جایی که حتی تخیلات انسان در اختیار خود او باشد و از آلودگی دنیا پیراسته شود.

مرتبه بالاتر از حق‌الیقین مرتبه فنا است انسان عارف در اثر سیر و سلوک و انجام ریاضت‌های شرعی به مرتبه‌ای می‌رسد که خود را نمی‌بیند و جز وجود خداوند مطلق وجودی را مشاهده نمی‌کند و در نظر او موجودات دیگر حباب‌های روی آبند که هیچ اصلتی ندارند و تنها دریایی که زیر این حباب‌ها و کف‌هاست حقیقت دارد. عارف وقتی که علم و قدرت و اراده‌ای جز علم و اراده و قدرت خداوند نبیند به این مقام رسیده است.

دستیابی به این مراتب فقط از طریق ریاضت‌های شرعی امکان‌پذیر است و پایداری و خلوص و توکل می‌خواهد و مهم‌تر از همه نیازمند راهنمایی معلمان و مربیان آزموده و عارف است سالک این طریق باید از تعلیم و تربیت انسان‌های راه رفته بهره‌گیرد و در تمامی مسیر عقل و شرع را چراغ هدایت و میزان سنجش خطا از صواب قرار دهد و به هیچ بهانه‌ای از این دو تخطی نکند و گرنه در خطر سقوط و در معرض هلاک خواهد بود.

انواع توحید

معرفت حقیقی به خداوند معرفت به وجود و صفات اوست کسی که به خداوند معرفت دارد به یگانگی او آگاه است اعتقاد به توحید رابطه انسان و خداوند را تشکیل می‌دهد در نتیجه همه اعمالی که این عقیده را تقویت می‌کنند از لحاظ اخلاقی ارزشمند هستند و به کمال حقیقی انسان کمک می‌کنند از سوی دیگر عقیده به توحید در اعمال و روابط دیگر انسان نیز تأثیر فراوانی دارد. انسان موحد در روابط خود با دیگر انسان‌ها و محیط به گونه‌ای عمل می‌کند که با رفتار و عمل انسان‌های مشرک متفاوت است.

توحید عقیده‌ای ظریف و دقیق است که شناخت تفصیلی آن نیازمند آگاهی از انواع آن است انواع توحید عبارتند از: توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و توحید در عبادت.

توحید ذات

مقصود از توحید ذات توحید خداوند یگانه است یعنی موجودی که واجب الوجود است و مبدا همه هستی است یکی است قل هو الله احد مثل و مانند ندارد لیس کمثله شی و در مرتبه وجود او موجودی نیست و لم یکن له کفوا احد

توحید صفات

توحید صفات یعنی عقیده به این که صفات خداوند عین ذات اوست و صفات او نیز یکدیگر یگانه‌اند یعنی تعدد صفات موجب کثرت در ذات او نیست توحید ذات به این معناست که موجود واجب دیگری غیر از خداوند وجود ندارد یعنی توحید ذات وجود مثل و مانند را برای خداوند نفی می‌کند به این معنا که علاوه بر آن که خارج از ذات خداوند واجب الوجود دیگری وجود ندارد ذات خداوند نیز منزله از هر گونه کثرت و ترکیب است.

توحید افعالی

خداوند همان طور که در ذات شریک ندارد در فاعلیت نیز شریکی ندارد همه موجودات وابسته به اویند و هیچ فعلی از موجودات مستقل از فاعلیت خداوند نیست و تاثیر هر فاعلی در عالم قائم به خداوند است. انسان اگر چه در سرنوشت خویش مؤثر است ولی این تاثیر را به حول و قوه الهی داراست نه آن که فاعلی هم عرض با خداوند باشد هر فعل و حرکتی در عالم به فعل و اراده خداوند وابسته است و هیچ موجودی و انهاده به خود نیست.

توحید در عبادت

اعتقاد به یگانگی ذات و توحید صفات و افعال خداوند در انسان بینشی پدید می‌آورد که او را به برقراری رابطه‌ای خاص با خدا و جهان وادار می‌کند. انسانی که از لحاظ نظری به توحید ذات و صفات و افعال خداوند باور داشته باشد، در عمل به سوی خداوند می‌شتابد و توحید عملی را در خود محقق می‌سازد. توحید نظری علاوه بر آن که کمال قوه نظری نفس است مبدا افعال و رفتاری در انسان می‌شود که کمالات دیگری نیز در او پدید می‌آورد. توحید در عبادت یعنی یگانه پرستی و تنها از خداوند اطاعت کردن و همه اعمال را برای او انجام دادن اگر چه عبادت به اعمالی همچون نماز و روزه و نیایش خداوند گفته می‌شود و هر انسان موحد باید این اعمال را برای خدا انجام دهد و در عبادت پروردگار شریکی را راه ندهد ولی عبادت منحصر به این اعمال نیست اگر کسی به کارهای خود جهت الهی بدهد و برای خدا کار کند عبادت کرده است از همین رو حضرت ابراهیم می‌گوید:
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین... (۵۵)

پی‌نوشتها

۵۵-انعام، ۱۶۲.

ایمان

معرفت خداوند و شناخت عقلانی نسبت به ذات و صفات او اولین مرتبه از مراتب کمال نظری انسان است وقتی عقل انسان وجود خدای خالق قادر متعال را بپذیرد نخستین شرط حرکت به سوی او را به دست آورده است ولی هر حرکتی علاوه بر شناخت نیازمند انگیزه است شناخت به تنهایی نمی‌تواند انسان را به حرکت آورد به ویژه اگر حرکت در جهت و مسیر خاصی دشوار باشد. شناختی می‌تواند انسان را به حرکت آورد که شوق‌انگیز باشد و اشتیاق انسان وقتی برانگیخته می‌شود که نتیجه حرکت خود را لذت آور، سعادت بخش و کمال آفرین بیابد. کسی که لذت عملی را چشیده باشد و خوشی حاصل از کاری را تجربه نموده باشد اشتیاق بیشتری برای انجام آن عمل دارد به خصوص اگر تجربه به او نشان دهد که با تکرار آن عمل لذت و خوشی بیشتری پدید می‌آید نه آن که لذت حاصل از آن عمل یک نواخت و ملال آور شود لذت‌های جسمانی مانند لذت خوردن و آشامیدن در صورتی که از حد معینی تجاوز کنند به رنج و ناخوشی بدل می‌شوند لذیذترین غذاها وقتی که زیاد خورده شوند لذت بخش نخواهند بود و موجب زیان جسم و تنفر روح می‌گردند. اما لذات معنوی این گونه نیستند یعنی تکرار آنها موجب دلزدگی نمی‌شود و هر بار که تکرار می‌شوند لذت بیشتری به همراه می‌آورند.

اگر شناخت انسان نسبت به یک حقیقت نشان دهنده وجود کمال و لذتی خاص در اثر عملی خاص باشد انگیزه اولیه برای انجام عمل پدید می‌آید. برای روشن شدن مطلب دو شناخت را با هم مقایسه می‌کنیم اگر کسی ارتفاع قله دماوند را بداند هیچ گاه به خاطر این آگاهی انگیزه حرکت به سوی فتح قله را نخواهد یافت چنین شناختی حرکت آفرین نیست ولی اگر کسی بداند که با فاتحان قله دماوند جایزه‌ای گرانبها می‌دهند انگیزه حرکت در او پدید خواهد آمد آن گاه رنج این سفر را با جایزه آن مقایسه می‌کند و اگر جایزه را به قدر کافی ارزشمند بیابد، رنج فتح قله را بر خود همواره می‌سازد. شناخت خدا و صفات او از نوع شناخت‌هایی است که حرکت آفرین است زیرا انسان موحد می‌داند که جهان مخلوق خداوندی علیم است و او مختار است که راه حرکت به سوی خدا را انتخاب کند و اگر چنین کند به برترین لذت‌ها و پایدارترین سعادت و کمال دست می‌یابد پس برای درک این لذت و کسب این کمال باید حرکت کرد این آگاهی شوق آفرین است ولی کافی نیست زیرا کسی که از وجود سعادت و لذتی به سبب گواهی عقل یا اخبار دیگران باخبر می‌شود به اندازه کسی که لذت و سعادت را چشیده باشد اشتیاق به درک آن را ندارد. بنابراین می‌توان شناخت کسی را که آن لذت را تجربه کرده است شناختی عمیق‌تر و حرکت آفرین‌تر دانست.

با توجه به توضیحات فوق ایمان فوق ایمان را این گونه تعریف می‌کنیم ایمان معرفتی است شوق آفرین و حرکت بخش به حقیقت متعالی که در نتیجه شناخت عقلانی پدید می‌آید و در اثر تجربه عملی رشد می‌کند و در گفتار و رفتار فرد تجلی می‌یابد.

در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که فرمودند:

الایمان معرفة بالقلب، اقرار باللسان و عمل بالارکان. (۵۶)

در روایتی دیگر امام رضا از امیرالمؤمنین(ع) و ایشان از پیامبر اکرم(ص) نقل فرموده‌اند:

الایمان قول مقول و عمل معمول و عرفان بالعقول. (۵۷)

در این گونه روایات بر عنصر شناخت و عمل تأکید شده است ایمان حقیقی است که در زندگی انسان مؤمن تاثیر عینی و آشکار دارد او در گفتار و رفتار از دیگران ممتاز است و مشی عملی زندگی او با ایمان به او تناسب دارد.

رابطه علم و ایمان

ایمان به چیزی بیشتر از شناخت عقلانی و یا یقینی است. ایمان، یقین توأم با عمل و عشق است. با توجه به مطالبی که قبلاً درباره یقین و مراتب آن گفتیم می‌توان مراتب علم الیقین و بالاتر از آن را معرفت توأم با ایمان دانست زیرا انسان مؤمن در اثر عمل صالح و ریاضت‌های شرعی یقین خود را بالا؛ «می‌برد. این گونه ریاضت‌ها و اعمال صالح در اثر اشتیاق به حقیقت شناخته شده صورت می‌گیرند و در انسان مؤمن تجربه‌ای پدید می‌آورند که از سویی شناخت نزدیک‌تر و عمیق‌تر است و از سویی دیگر موجب اشتیاق بیشتر و عمل افزون‌تر می‌شود.

بنابراین شناخت یقینی عقلانی مطابق با واقع که آن را علم می‌نامیم شرط لازم و مقدمه ضروری ایمان است ولی ایمان چیزی فراتر از علم است ایمان علاوه بر علم اشتیاق و عمل را نیز به همراه دارد چه بسا انسان‌هایی که با وجود داشتن علم ایمان نمی‌آورند و به مقتضای علم خود عمل نمی‌کنند.

فرعون و پیروان او نمونه انسان‌هایی هستند که با وجود داشتن علم یقینی ایمان نیاوردند. موسی آیات روشن‌گر خدا را به آنان عرضه کرد و آنها به درستی سخن او یقین کردند ولی با او به مبارزه و مخالفت پرداختند:

و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علواً فانظر کیف کان عاقبة المفسدین؛ (۵۸)

و با آن که دل‌هایشان بدان آیات خدا یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. پس بین فرجام فسادگران چگونه است.

مخالفت فرعون با موسی در حالی که شاهد معجزات موسی بوده است. دیگران و از جمله ساحرانی که فرعون برای مقابله با موسی استخدام و خدای موسی ایمان آوردند و در زبان و عمل به ایمان خود وفادار ماندند. آنان پس از مشاهده معجزه موسی بی‌درنگ به سجده افتادند و ایمان خود را به پروردگار موسی اعلام داشتند. آنها حتی از تهدید و خشونت فرعون نهراسیدند و وحشت شکنجه و نابودی آنان را از ایمانشان جدا نکرد.

در این جا پرسش مهمی مطرح می‌شود: چرا علم به تنهایی موجب ایمان نمی‌شود؟

موانع ایمان

برای پاسخ به پرسش فوق لازم است ضمن یادآوری سخنان گذشته به طور مختصر موانع ایمان را بررسی کنیم. چنان که قبلاً اشاره کردیم ایمان آوردن عملی اختیاری است یعنی انسان به اختیار خود حرکت به سوی حقیقت متعالی عالم؛ یعنی خدای خالق جهان را آغاز می‌کند. بنابراین علاوه بر علم اراده نیز در ایمان مؤثر است عوامل

مؤثر در اراده و اختیار انسان اگر با ایمان سازگار باشند انسان می‌تواند طریق ایمان را برگزیند و اگر با آن ناسازگار باشند انتخاب ایمان دشوار خواهد بود؛ بنابراین برای رسیدن به ایمان باید موانع ایمان را شناخت و راه مبارزه با آن را آموخت.

در مباحث قبل عواملی را به عنوان موانع معرفت بر شمردیم تمامی آن عوامل را می‌توان از دو جهت به عنوان مانع ایمان نیز معرفی کرد: نخست آن که چون معرفت مقدمه ضروری و شرط لازم ایمان است هر چیزی مانع معرفت باشد ناگزیر مانع تحقق ایمان هم خواهد بود.

دیگر آن که عواملی همچون دنیا پرستی، سطحی نگری، رذایل نفسانی و... حتی اگر مانع شناخت حقیقت نشوند در موارد بسیاری مانع از دل بستن به حقیقت و عمل کردن به مقتضای آن می‌شوند یعنی این موانع حتی اگر در مرحله شناخت که شرط لازم ایمان است کارگر نباشند در مرحله تحقق شرط کافی ایمان و التزام عملی و حرکت به مقتضای معرفت، مؤثر می‌افتند و مانع ایمان می‌شوند برای مثال رذایل نفسانی همچون برتری‌طلبی و تکبر درباره فرعون و فرعونیان مانع شناخت آنان نبوده است ولی مانع پذیرش عملی حقیقت شده است چنان که در آیه ۱۴ سوره نمل دیدیم آنان با وجود یقینی که به آیات الهی یافتند با آن مقابله نمودند. علت انکار و مقابله آنها همان طور که در آیه ذکر شده است ظلم و تکبری بود که نفسهایشان را آلوده ساخته بود. فرعونیان انسان‌هایی فاسد بودند و عاقبت مفسدین محرومیت از ایمان است، حتی اگر عقول ایشان حقیقت را دریابد و به آن یقین آورد.

آثار ایمان

ایمان به خداوند متعال زندگی را به سوی امور معنوی و متعالی جهت می‌بخشد و شور حرکت و تلاش را در انسان افزایش می‌دهد. انسان مؤمن لذت و کمالی را خواستار است که هیچ لذت دنیایی و کمال مادی به ارزش و مطلوبیت آن نمی‌رسد پس شوق او در خواستن این لذت و کمال بیشتر از شوق کسانی است که خواستار لذت و کمالات مادی هستند.

ایمان به وجود خداوند حکیم و توانا موجب می‌شود که جهان را هدف دار بدانیم. هدف آفرینش کمال و سعادت انسان است پس نظم جهان به گونه‌ای است که مانع کمال و سعادت انسان نمی‌شود. این اعتقاد موجب آرامش و اطمینان در انسان می‌شود. انسان با امید به آینده تلاش می‌کند و به سوی کمال حرکت می‌نماید. انسان مؤمن در اثر شکست ظاهری ناامید نمی‌شود، زیرا خداوند را ناظر بر عمل خویش می‌داند و معتقد است که نظام عادلانه هستی، تلاش خالصانه او را برای رسیدن به کمال نادیده نمی‌گیرد و پاداش زحمات او به او داده خواهد شد:

ان الله لا یضیع اجر المحسنین (۵۹)

همچنین پیروزی ظاهری نیز موجب غرور مؤمنان نمی‌شود زیرا می‌دانند که همه پیروزی‌ها در اثر لطف و امداد خداوند است:

و ما رمیت اذا رمیت و لکن الله رمی. (۶۰)

ایمان به خداوند و دین الهی به بهبود روابط اجتماعی نیز از دو جهت کمک می‌کند انسان متدین از سویی رعایت حقوق دیگران را تکلیف شرعی خود می‌داند و معتقد است اگر حقوق دیگران را پایمال کند با تنبیه و عذاب الهی مواجه خواهد شد و ترس از عقاب الهی او را وادار می‌کند که حقوق انسان‌های دیگر را رعایت کند و از سوی دیگر معتقد است کمک و یاری به انسان‌های دیگر موجب خشنودی خداوند است. پس با احسان و نیکی به دیگران، پاداش الهی را دریافت می‌کند و افزون بر آن رابطه خود را با خدا تقویت می‌کند.

یکی دیگر از آثار اجتماعی ایمان به خداوند، تعهد مؤمنان به اصلاح نظام اجتماعی است. انسان مؤمن به سبب تکلیف دینی، خود را متعهد می‌داند که در برپایی نظام اجتماعی عادلانه تلاش کند و نیز مساعد ساختن محیط اجتماعی را برای تحقق کمالات انسانی، مطلوب و موجب تقرب به خداوند می‌داند. او معتقد است در اجتماعی که ارزش‌های الهی بر آن حاکم است رسیدن به کمالات انسانی امکان‌پذیر است و انسان‌های بیشتری می‌توانند به هدف خلقت خویش نزدیک شوند.

بنابراین یکی از آثار ایمان تعهد و مسئولیت اجتماعی است.

مراتب ایمان

ایمان نیز همچون معرفت مراتبی دارد. بخشی از آن چه بیشتر درباره مراتب شناخت گفتیم مربوط به مراتب ایمان نیز می‌شود، زیرا همان گونه که در تعریف ایمان گفته شد ایمان حقیقتی است مرکب از معرفت اشتیاق و عمل. بنابراین معرفی مراتب معرفت مستلزم بیان مراتبی از ایمان است. در مراتبی که برای ایمان آوردیم، ارتقای مرتبه ایمان به معنای رشد درجه شناخت، شوق و فعالیت بود. اگر رشد این سه عنصر هم جهت و هماهنگ باشد ایمان فرد بالاتر رفته است. در قرآن و روایات سخنان آشکاری درباره مرتبه‌دار بودن ایمان وجود دارد، در آیه ۲ سوره انفال آمده است:

انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون؛
مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است:

لایمان درجات و طبقات و منازل فمنه التام المنتهی تمامه و منه الناقص البین نقصانه و منه الراجح الزاید رجحانه؛ (۶۱)

ایمان دارای درجات، مراتب و مراحل است. از جمله آنها ایمان تام است و ایمانی ناقص که کاستی آن آشکار است و ایمانی برتر که برتری آن بسیار است.

درجات ایمان انسان در اثر عمل صالح بالا می‌رود. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است:

ان الایمان لیبدوا بیضاء فاذا عمل العبد الصالحات نما و زاد حتی یبيض القلب کله؛ (۶۲)

ایمان پاره‌ای سفید از نور در قلب پدید می‌آورد پس اگر بنده اعمال صالح را انجام دهد آن نور رشد می‌کند و زیاد می‌شود تا آن که همه قلب را سفید کند.

اولین مرتبه ایمان هنگامی است که عقل انسان در برابر حقیقت خاضع شود هر گاه عقل ما وجود خداوند و صفات او را تصدیق کند به اولین رتبه ایمان رسیده‌ایم ولی قانع شدن عقل مانع از وجود وسوسه‌ها و شک‌ها نمی‌شود. انسان مؤمن در آغاز دچار شک و وسوسه است. تا زمانی که این وسوسه‌ها از میان نرود ایمان فرد آلوده و آغشته به شرک است:

و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون؛ (۶۳)

و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آن که شرک می‌ورزند.

این مرتبه را اگر چه می‌توان رتبه نازل ایمان می‌توان خواند ولی قرآن توصیه می‌کند این مرتبه را اسلام بنامیم: قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم... (۶۴)

برخی از بادیه نشینان گفتند: ما ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاورده‌اید لیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است.

ایمان رتبه‌ای بالاتر از اسلام است چنان که در تعریف ایمان آوردیم، ایمان معرفتی است که اشتیاق درونی به عمل صالح و طاعت خدا و پیامبر را به همراه دارد کسی که با اکراه از فرامین الهی پیروی می‌کند و یا ترک اطاعت پروردگار می‌نماید، مؤمن نیست. کسی در ایمان خود صادق است که با میل و رغبت درونی از خداوند و اولیاء او پیروی می‌کند و فرمان می‌برد و هیچ وسوسه‌ای او را به تردید نمی‌اندازد:

انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل اللّٰه اولئک هم الصدقون؛ (۶۵)

در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و دیگر شک نیاورده و با مال و جان‌شان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان راستگویانند.

اکنون اگر انسان مؤمن که تردیدها را از میان برده است عمل صالح پیشه کند و در اطاعت خداوند تلاش بیشتری نماید از حد واجبات بگذرد و مستحبات و مندوبات را انجام دهد خداوند یقین او را مستحکم‌تر و معرفت او را روشن‌تر می‌سازد. چنین انسانی اموری را مشاهده می‌کند که از انسان‌های معمولی پوشیده است و به معرفتی حضوری نسبت به خداوند دست می‌یابد که شوق و محبت او به پروردگار را افزایش می‌دهد و او را در طریق حق استوارتر می‌سازد.

پی‌نوشتها

۵۶- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۲۷.

۵۷- الحیاء، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵۸- نمل، ۱۴.

۵۹- توبه، ۱۲۰.

۶۰- انفال، ۱۷.

۶۱- محجة البیضاء، ج ۱، ص ۲۷۷.

۶۲- همان.

۶۳- یوسف، ۱۰۶.

۶۴- حجرات، ۱۴.

۶۵- حجرات، ۱۵.

محبت

محبت یعنی دوست داشتن چیزی یا کسی دوستی با گرایش، کوشش و جذب شدن شناخته می‌شود. حالت محبت هر گاه در انسانی پدید آید آن کس به محبوب خود مایل می‌شود و برای رسیدن به محبوب می‌کوشد و به آن مجذوب می‌شود.

محبت در حقیقت دوست داشتن کمال و بیزارگی از نقص است. هم موجودات ناقص ذی‌شعور و هم موجود کامل حقیقی دوستدار کمال و بیزار از نقص هستند. یعنی هم خداوند محب است و هم انسان‌ها خداوند محبوب هم هست چون کمال مطلق است پس برترین محبوب و در حقیقت محبوب واقعی خداست. با توجه به این مطالب می‌توان محبت را به دو گونه تقسیم کرد و احکام مختص و مشترک هر یک از آنها را بیان نمود: محبت یا محبت موجود ناقص و فقیر به کمال است و یا محبت موجود کامل و غنی به کمال در هر صورت، محبوب، کمال است.

عوامل محبت

محبت رابطه‌ای است میان محب و محبوب. وقتی محب به محبوب معرفت یابد چون در او کمالی مشاهده می‌کند به او محبت می‌یابد. بنابراین یکی از عوامل اصلی در واقع شرط لازم پدید آمدن محبت معرفت است. محبت انسان به کمال ریشه در معرفت او به خویشتن دارد. هر انسانی نسبت به خود علم حضوری دارد و همزمان وجود خود که رتبه‌ای از کمال است و فقر خود را درک می‌کند پس به خود محبت دارد؛ چرا که خود را واجد رتبه‌ای از کمال می‌شناسد و به کمالاتی که در انتظار اوست محبت دارد چرا که از فقر خود آگاه و از آن بیزار است.

محبت انسان به خود، او را وامی‌دارد که به سوی کمال حرکت کند و نقص را از خود بزدايد هر چیز که محبوب انسان واقع می‌شود از آن روست که انسان کمالی را در آن می‌یابد و رسیدن به آن را رفع نقص خود می‌داند. قوای نفس انسان هر یک به تناسب خود دوستدار چیزی هستند، محبت غذا، نکاح، جاه، مال و هر محبت دیگری برای رفع نقصانی در انسان است.

دقت در عامل معرفت عامل اصلی دیگری را به ما نشان خواهد داد معرفت به کمال، عامل محبت است پس کمال موجود در محبوب یکی دیگر از عوامل ایجاد محبت است.

هر دو عامل یعنی معرفت به کمال محبوب و کمال موجود در محبوب هر چه رتبه بالاتری داشته باشند محبت نیز شدیدتر خواهد شد این دو عامل، هم در محبت موجود ناقص به کمال و هم در محبت موجود کامل به کمال حضور دارند یعنی هم انسان در اثر معرفت به کمال محبوب به آن محبت می‌یابد و هم خداوند به سبب کمال بندگان به آنها محبت دارد.

عامل سومی نیز در محبت وجود دارد که مختص محبت موجود ناقص به کمال است آن عامل، آگاهی به فقر و نیازمندی است. عامل سوم محبت انسان به کمال شناخت فقر و وابستگی اوست. انسان، فاقد برخی کمالات است و از این فقدان بیزار است پس به رفع آن مشتاق می‌شود و محبت کمال را پیدا می‌کند.

مراتب محبت

با توجه به این عوامل در می‌یابیم که هر گاه عوامل محبت قوی‌تر باشند محبت نیز شدیدتر است بنابراین می‌توان برترین رتبه محبت را هنگامی یافت که محبوب در بالاترین مرتبه کمال باشد. برترین محبوب خداست چرا که کمال‌ترین حقیقت هستی اوست و برترین و شدیدترین محبت وقتی تحقق می‌یابد که محبوب خدا باشد. بالاترین رتبه معرفت به برترین موجود عالم، شدیدترین محبت را پدید می‌آورد بنابراین هر موجودی که به خداوند معرفت بیشتری داشته باشد، محبت شدیدتری دارد. بیشترین معرفت به خداوند از آن خود خداوند است یعنی او ذات خود معرفت دارد و دیگر موجودات همه از معرفت حقیقت او عاجزند: ا عرفناک حق معرفتک. عامل سوم محبت به انسان اختصاص دارد آگاهی انسان از فقر خود، ناشی از علم حضوری او به وجود خود است انسان به خود و محدودیت وجود خود بالاترین آگاهی را دارد در نگاه اول این آگاهی در همه انسان‌ها شدید و به یک میزان است ولی به دو دلیل این معرفت نیز دارای مراتبی است اول آن که انسان‌های معصیت کار و سرکش چنان از نفس خویش غافل می‌شوند که گاه ادعای خدایی می‌کنند و فقر و نیازمندی خود را منکر می‌شوند. در قرآن کریم آمده است:

و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون؛ (۶۶)

و چون کسانی می‌باشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خود فراموشی کرد، آنان همان نافرمانند. در این آیه فراموشی خداوند سبب خود فراموشی معرفی شده است. خود فراموشی همراه با عفت از صفات نفس است کسی که خود را فراموش کند فقر و ذلت و نیازمندی خود را نیز فراموش می‌کند بر خود تکیه می‌کند و خود را در برابر خداوند موجودی مستقل گمان می‌کند که امور خویش را خود می‌تواند تدبیر کند و با استفاده از علم و قدرت خود نیازهایش را برطرف سازد. چنین انسانی از نقص و فقر خویش غافل می‌شود و عامل محبت به کمال در او نقصان می‌یابد.

دلیل دوم این است که هر کس فقر خود را در مقایسه با کمال الهی بیشتر و بهتر درک می‌کند. کسی که فقر خود را با غنای خداوند مقایسه کند عمق و شدت نیازمندی خود را بهتر از هر کسی درک می‌کند زیرا به فقر خود به سبب علم حضوری به خویشتن آگاه است چون معرفت انسان‌ها به خداوند دارای مراتب است، معرفت آنها به فقر خویش نیز دارای مراتبی خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت چون عامل سوم محبت نیز مراتبی دارد برترین محبت و شدیدترین آن از آن انسان‌هایی است که بیشترین معرفت را به خداوند دارند و در نتیجه بیشترین معرفت را به فقر و نیازمندی خود دارند.

محبت پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) دو عامل از عوامل محبت را در بالاترین رتبه ممکن دارا است:

۱- محبوب آنان کامل‌ترین موجود هستی است.

۲- معرفت آنان به فقر خود بالاترین معرفت است.

ولی البته معرفت آن بزرگواران به محبوبشان بالاترین معرفت نیست چرا که معرفت خداوند به خویش برترین معرفت ممکن به برترین موجود عالم است و در نتیجه محبت خداوند به خویش برترین محبت است.

محبوب‌های انسان

محبت انسان یا به خویشتن است یا به غیر، محبت انسان به خود محبتی شدید است چرا که معرفت او به خود بسیار نزدیک است محبت به غیر انواعی دارد. انسان به اجسام و افراد و خداوند محبت دارد. محبت انسان به اجسام مانند محبت او به غذا، مناظر زیبا، وسایل رفاه و امثال آن است. محبت به افراد مانند محبت به والدین، فرزندان، همسر، دوستان و خویشاوندان و... است که نوعاً پایه محبت انسان به خود باز می‌گردند، مانند محبت به فرزند؛ و یا یکی از نیازهای او برای یافتن کمالی خاص را برآورده می‌کند انسان خواستار کمال است و هر چه در ایجاد رشد و حرکت او به سوی کمال مؤثر باشد محبوب اوست والدین سبب ایجاد او بوده‌اند و همسر نیاز او به بقاء و ادامه وجود و نیز درک لذایذ خاصی را برآورده می‌کند؛ ولی یکی از نیازهای انسان که مهم‌ترین نیاز اوست استکمال قوه ناطقه اوست. قوه ناطقه انسان خواستار معرفت است چون معرفت موجب کمال آن قوه است و هر چه معرفت برتر باشد کمال این قوه فراهم‌تر است پس انسان در جستجوی کمال قوه ناطقه خود به معرفت خدا می‌رسد و چون خدا را شناخت به او عشق و محبت می‌ورزد.

محبوب حقیقی انسان خداست زیرا هر موجود دیگری جز او فقیر است و کمال او وابسته به خداست خدا به او وجود داده است و او از خود چیزی ندارد. انسان محب کمال حقیقی است و هیچ کمالی جز ذات مقدس خداوند حقیقی و مستقل نیست. پس هیچ محبوبی جز خدا شایسته محبت نیست. هر محبوب دیگری از آن رو می‌تواند محبوب انسان باشد که مخلوق خداست و جلوه‌ای از وجود و قدرت و لطف اوست.

محبوب حقیقی انسان خداست، زیرا موجودی نامتناهی و کمال مطلق است. محبوب‌های دیگر همه ناقصند و هر کس محبوبی جز خدا انتخاب کند محبوبی دروغین را برگزیده است و به زودی در خواهد یافت که که محبوب حقیقی چیزی دیگری است. تفاوت محبت به خداوند و غیر او، مانند تفاوت تأثیر داروی شفا بخش با تأثیر داروی مسکن است داروی مسکن درد را موقتاً تسکین می‌دهد، ولی درمان نمی‌کند و بیمار پس از مدت کوتاهی دوباره دچار درد و رنج می‌شود ولی داروی شفابخش علت درد را از بین می‌برد. هر کس محبوبی جز خدا اختیار کند، تا مدت زمانی آرام می‌گیرد، ولی چون نقص و فقر آن محبوب را دریافت خواستار محبوبی کامل‌تر می‌شود و طلب و خواست او باز می‌گردد.

محبت به غیر خدا موجب خسارت و حسرت است چرا که هر محبوبی جز خدا زوال‌پذیر است. دنیا و اموال و اولاد، شایسته محبت بی‌واسطه نیستند. خداوند دنیا را به بارانی تشبیه می‌کند که موجب رویدن و شکفتن گیاهان می‌شود، ولی سپس خزان می‌رسد و همه آن زیبایی‌ها نابود می‌شوند:

اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یتهیج فتریه مصفراً ثم یتکون حطاماً و فی الاخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوة الدنیا الا متاع العرور؛ (۶۷)

بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. مثل آنها چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن به شگفتی اندازد، سپس آن کشت خشک شود و آن را زرد بینی آن گاه خاشاک شود، و در آخرت دنیا پرستان را عذابی سخت است و مؤمنان را از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

محبوب‌های دروغین، مزاحم رسیدن به محبوب واقعی هستند و محب را فریب می‌دهند و از محبوب واقعی غافل می‌کنند. کسی که محبت محبوبی دروغین را در دل دارد، هم چون کسی است که داروی مسکن مصرف کرده و چون دردی احساس نمی‌کند از درمان خود غافل می‌شود و زمان را برای درمان از دست می‌دهد. تاخیر در درمان ممکن است خطرناک و هلاک کننده باشد. تاخیر در محبت ورزیدن به محبوب حقیقی نیز ممکن است باعث کدورت دل و غفلت از او شود و به انکار خدا و لطف و احسان او بیانجامد.

نشانه‌های محبت حقیقی

۱- محبت حقیقی پایدار است محبت‌هایی گذرا هستند که یا محبوب به خطا برگزیده شده باشد و یا محبوب اصلاً محبوب نبوده باشد هر گاه کسی گمان کند موجودی دارای کمال است و به آن محبت ورزد و سپس دریابد که هیچ کمال اصیلی در او نبوده است محبت او زایل می‌شود و به جستجوی موجود کامل بر می‌آید. همچنین اگر محبت به چیزی یا کسی برای رفع نیاز خویش باشد پس از رفع نیاز، محبت به آن محبوب تمام می‌شود؛ چرا که نیاز محب بر آمده است و کمال مورد نظر خویش را یافته است.

محبت به خداوند پایدار است زیرا کمال حقیقی فقط از آن اوست و هیچ گاه انسان خداشناس به معرفت کمال خداوند نمی‌رسد در هر مرتبه از معرفت به خدا انسان به ضعف معرفت خویش آگاه می‌شود و خواهان ارتقاء معرفت خود به خداوند می‌گردد؛ چرا که خداوند موجود بی‌پایانی است که عقول از معرفت کنه او عاجزند و هر چه در وادی معرفت الله می‌شتابند، باز هم در راه باقی است و اشتیاق فراوان‌تر می‌شود.

۲- محبت حقیقی محبتی است که محب به هر چه که به محبوب انتساب دارد علاقه‌مند باشد. انسان‌های عارف به همه مظاهر هستی محبت دارند به انسان‌ها، طبیعت، حیوانات، رودها و جنگل‌ها و... چرا که همه این‌ها را جلوه خدا و مخلوق ذات اقدس او می‌دانند.

۳- محبت واقعی محب را گوش به فرمان محبوب می‌کند محب همیشه در آرزوی رضای محبوب است پس همان طور که او می‌خواهد عمل می‌کند و خود را آن گونه که محبوب می‌پسندد می‌سازد. محب واقعی، اراده محبوب را بر اراده خود مقدم می‌دارد و با خواست او مخالفت نمی‌کند.

۴- محب واقعی همیشه به یاد محبوب است و هیچ چیز دیگری موجب غفلت او از یاد محبوب نمی‌شود.
۵- محب واقعی خواستار دیدار محبوب و همنشینی و هم صحبتی با اوست. محب واقعی از شنیدن سخن محبوب و سخن گفتن با او را دوست دارد و از دیدار محبوب سیر نمی‌شود.

محبت به خدا

محبت به خداوند محبت راستین است و خداوند یگانه محبوب حقیقی است. همه نشانه‌های محبت حقیقی در محبت به خدا هست. محبت به خداوند پایدار و زوال‌ناپذیر است، چرا که هیچ کمالی برتر از خداوند نیست و هیچ جمالی زیباتر از او وجود ندارد، کسی که خدا را بیابد همه چیزها در چشم او ناقص و حقیر می‌آید: ما ذا وجد من فقدک و ما الذی فقد من وجدک لقد خاب من رضی دونک بدلاً (۶۸)
آن که تو را نیافت چه یافت؟ و آن که تو را یافت چه نیافت؟ کسی که به غیر تو راضی و مایل گشت یقیناً محروم شد.

محبت به خداوند با هیچ محبت دیگری قابل قیاس نیست هر محبت دیگری اگر در طور محبت خدا باشد و به سبب محبت به خدا باشد، محبتی راستین و گرنه دروغین است. کسی که غیر خدا را دوست می‌دارد و محبت او بر محبت خدا بر می‌گزیند، مؤمن نیست. مؤمنان بیشترین محبت را به خداوند دارند.

الذین آمنوا اشد حباً لله (۶۹) محبت خدا شرط ایمان است و کسی مؤمن است که خدا و رسولش را بیش از هر چیز دیگری دوست داشته باشد. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است:

لا يؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما؛ (۷۰)

هیچ یک از شما تا زمانی که خدا و رسولش محبوب‌ترین کس در نزد او نباشد، ایمان نیاورده است. مؤمنان واقعی می‌خواهند قلبشان آکنده از محبت خداوند باشد تا هیچ محبت دیگری در آن جای نگیرد. امام زین العابدین (ع) در دعای ابوحمزه ثمالی این گونه دعا کرده‌اند:

اللهم انی استلک ان تملا قلبی حباً لک؛

ای خدا از تو می‌خواهم که قلبم را از محبتت آکنده سازی.

ویژگی دوستان حقیقی خدا این است که جز محبت او را در دل نداشته باشند. امام حسین (ع) در دعای عرفه این چنین مناجات می‌فرمایند:

انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک؛

تو همانی که بیگانگان را از دل‌های دوستانت زدودی تا جز تو را دوست ندارند.

دومین نشانه محبت حقیقی محبت به همه چیزهایی است که به محبوب انتساب دارد. محبت به غیر خدا وقتی مذموم است که محب، محبوب را مستقل بداند و کمال و جمال آن را وابسته و ناشی از خداوند نداند؛ ولی اگر کسی مخلوقات خداوند را به خاطر انتساب به خداوند بخواد و دوست بدارد محبت او ممدوح و پسندیده است. این گونه دوستی منافاتی با دوستی خدا ندارد، بلکه عین دوستی با خداست. محبت به بندگان صالح خدا محبت خداست کسی که بنده صالحی را به سبب ارتباط و اتصال با خدا دوست دارد، کسی را دوست دارد که خدا دوستدار اوست، پس محبت او اصالتاً از آن خداست و ترشحی از محبت به خداوند است خداوند بندگان مؤمن و صالح را دوست دارد و بندگان ظالم و عاصی را دوست نمی‌دارد؛ پس کسی که حب و بغض خود را متناسب با حب و بغض خداوند نماید می‌تواند مدعی دوستی خدا باشد:

من احب الله و ابغض لله و اعطى لله و منع لله فهو ممن کمل ایمانه؛ (۷۱)

کسی که به خاطر خدا محبت و بغض ورزد و به خاطر خدا ببخشاید و باز دارد پس او کسی است که ایمانش کامل شده است.

در روایات آمده است که دوستی مؤمنین به یکدیگر از بزرگ‌ترین شاخه‌های ایمان است و کسی که دوستی و دشمنی او برای خدا باشد برگزیده خداوند است. (۷۲) اهمیت محبت ورزیدن به کسانی که خداوند آنها را دوست می‌دارد و دشمنی با دشمنان خدا، به قدری است که این دوستی و دشمنی محک ایمان و نیک سیرتی انسان‌هاست. امام صادق(ع) به یکی از اصحاب خود می‌فرماید:

اگر می‌خواهی بدانی که آیا در تو نیکی و خیری هست به قلب خود رجوع کن. اگر بندگان مطیع خدا را دوست می‌داری و گناهکاران را دشمن می‌داری، پس در تو خیری هست و خداوند تو را دوست دارد و اگر چنین نیستی، در تو خیری نیست و مبعوض خداوند هستی. انسان با آن که دوست می‌دارد همراه است. (۷۳)

این گونه روایات نشان می‌دهد که محب واقعی خداوند، به غیر خداوند نیز محبت دارد چرا که آن غیر به خدا منسوب است و اگر کسی به محبوب‌های خداوند یعنی انبیاء و اولیاء و صالحان دوستی نورزد، محبت او به خداوند واقعی نیست و نیز اگر دشمنان خدا را که رشته اتصال و ارتباط با خداوند او گسیخته‌اند دشمن ندارد، به خداوند محبت واقعی ندارد و ایمان او حقیقی نیست:

لا تجد قوما يؤمنون بالله و اليوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو كانوا آباءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون؛ (۷۴)

قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشد دوست بدارند. در دل اینهاست که خدا ایمان را نوشته و آنها را با وحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر درختان آن جوی‌های روان است در می‌آورد همیشه در آن جا ماندگار خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند، اینانند حزب الله آری، حزب خداست که رستگارانند.

محب واقعی خدا، خود را آن گونه که خدا می‌پسندد می‌سازد. عمل خود را مطابق خواست او می‌نماید و ظاهر خویش را خدایند می‌آراید. محب واقعی خدا می‌کوشد محبوب خدا باشد. هر محبی آرزو دارد که محبوبش به او محبت داشته باشد. راه این محبت دو سویه را محبوب حقیقی بر زبان حبیبش جاری نموده و به ما آموخته است:

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله. (۷۵)

تبعیت از پیامبر نشان راستگویی در اظهار محبت است و چون کسی در محبت خویش به خداوند صادق باشد، خداوند نیز او را دوست می‌دارد. تبعیت از پیامبر یعنی عمل به کارهایی که خدا دوست دارد و ترک آن چه خداوند نمی‌پسندد، برای ساختن خویش به چهره و گونه‌ای خدا پسند باید از خود خدا و رسول او پرسید که چگونه باشیم. در قرآن کریم پاکیزگان، توبه کنندگان، محسنین، متقین، صابران، مقسطین، و کسانی که بر خدا توکل می‌کنند و در راه او می‌رزمند، محبوب خدا معرفی شده‌اند و تجاوزکاران، ظالمان، مفسدان، کافران، گنه‌کاران، مستکبران، خیانت پیشگان، مسرفان و کسانی که نعمت‌های خداوند و کفران می‌کنند محبوب خدا نیستند. پس اگر کسی خواهان محب واقعی شدن است و می‌خواهد محبوب خدا باشد باید از این راهمایی‌ها بهره گیرد و با پیروی از دستورات پیامبر اکرم(ص) دل خویش را از محبت غیر پاک سازد و سر به فرمان پروردگار نهد.

کسی که دوستدار واقعی خداست از مناجات با او لذت می‌برد و از این که خدا با او سخن بگوید شادمان می‌شود. درباره سخن گفتن بنده با خدا در مبحث عبادت مطالبی خواهد آمد، ولی درباره سخن گفتن خدا با انسان اشاره‌ای به فضیلت و آثار تلاوت قرآن خواهیم داشت.

قرآن سخن خدا با بنده و عهد او با بندگان است. از امام صادق(ع) روایت شده است:

القرآن عهدالله الی خلقه، فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرأ منه فی کل یوم خمسین آیه؛

قرآن عهد خداوند با بندگان است پس بر هر مسلمانی شایسته است که در عهد خداوند نظر کند و در هر روز پنجاه آیه قرائت نماید. (۷۶)

در پایان این مبحث مناسب است یادآور شویم که محبت خدا به انسان با محبت انسان به خدا فرق می‌کند. خداوند کمال مطلق است و انسان نیاز مطلق. انسان خواستار کمال است پس به کمال مطلق عشق می‌ورزد و خواهان اوست. ولی در برابر کمال خداوند هیچ کمال دیگری وجود ندارد. پس مقصود از محبت خدا به بندگان استکمال بنده است، یعنی چون بنده به اختیار خود طریق کمال را می‌گزیند، خداوند او را دوست می‌دارد و در این کمال جویی او را یاری می‌دهد و چون بنده راه هلاکت و سقوط را در پیش گیرد غضب الهی شامل حال او می‌شود. دوستان خدا اگر قلب خود را از محبت غیر او خالی کنند و هر چه را او می‌پسندد و فرمان می‌دهد عمل نمایند و همواره در یاد او باشند، خداوند نیز آنان را دوست می‌دارد و کمال مطلوب آنان را به آنها اعطا می‌کند.

پی نوشتها

- ۶۶- حشر، ۱۵. ۶۸- دعای عرفه امام حسین. ۷۰- جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۵۱. ۷۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۴۰. ۷۴- مجادله، ۲۲. ۷۶- شرح چهل حدیث، ص ۴۹۷.
 ۶۷- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۳. ۷۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۶. ۷۵- آل عمران، ۳۱.

عبادت

در محبت اخلاق الهی به آن دسته از اعمال اختیاری می‌پردازیم که رابطه انسان و خدا را تنظیم می‌کند و زمینه کمال و سعادت انسان را فراهم می‌کند. در گذشته یادآور شدیم که همه افعال و رفتارهای انسان به نوعی مربوط به رابطه او و خداست. رفتار انسان با دیگران، طبیعت و... اگر مطابق با دستورات شریعت الهی باشد، رابطه او با دیگران و طبیعت را ارتباطی سالم و ثمر بخش می‌کند و علاوه بر آن رابطه او با خدا را نیز تحکیم می‌کند و ارتقاء می‌بخشد. بنابراین همه افعال و افکار انسان در ارتباط با خود و محیط در رابطه او با خدای جهان نیز هست. از نظر اسلام هر کار خیر و مفیدی،

اگر با انگیزه پاک و خدایی باشد، عبادت است. ولی رابطه‌ای اختصاصی میان بندگان و خدا نیز وجود دارد که آن را عبادت به معنای خاص می‌نامیم. انسان در نیایش و تضرع و عبادت مستقیماً با خدای خود سخن می‌گوید. طرفین این رابطه بنده و خداوند است و واسطه‌ای در میان نیست. عبادت بدون ایمان به خدا و اسماء حسنی او امکان‌پذیر نیست.

کسی می‌تواند خدا را عبادت کند و با او راز و نیاز نماید که او را بر احوال خود آگاه و بر اجابت خواسته‌هایش توانا بداند. کسی می‌تواند با خداوند رابطه عبادت برقرار کند، که خداوند را دانا و توانا و بر بندگان خود مهربان بداند.

اکنون مناسب است در معنای عبادت بیشتر دقت کنیم عبادت از لحاظ لغوی به معنای بندگی است رابطه بندگی میان عبد و مولا برقرار است. بنده در برابر مولای خویش فرمانبردار و خاضع است، فقط به او خدمت می‌کند و امید پاداش را فقط از او دارد. اگر نافرمانی از بنده سر زند، امید بخشایش از مولای خویش دارد، مولایش را بزرگ می‌دارد و با دشمنان او دوستی نمی‌کند.

این‌ها همه ویژگی‌های بنده خوب است. اصلی‌ترین شرط بندگی فرمانبرداری است اگر بنده‌ای ترک اطاعت کند، بنده عاصی شمرده می‌شود و توبیخ و تنبیه خواهد شد. بندگی گاه از روی رغبت است و گاه با اکراه همراه است. بندگی گاه از ترس شلاق و زندان است و گاه به امید پاداش، و زمانی از سر محبت و دوستی و اخلاص.

عبادت خداوند نیز به معنای فرمانبرداری خالصانه از اوست این معنای عام عبادت است معنای خاص عبادت اظهار بندگی و ثناگویی در قالب اعمال و مناسکی خاص در برابر پروردگار عالم است برای آن که او شایسته پرستش دانسته شده است. نماز، روزه و حج از جمله این عبادات است. انسان آفریده شده است تا خدای خویش را عبادت کند. عبادت خداوند غایت خلقت بشر است.

و ما خلقت الجن و الانس الایعبدون؛

جن و انس را نیافریدیم جز برای آن که مرا بپرستند؛ (۷۷)

غرض از آفرینش انسان عبادت است و چون در خداوند نقص و کمبودی نیست غرض او از آفریدن انسان، نمی‌تواند جلب فایده‌ای برای خویش باشد. پس مقصود او از آفرینش جن و انس آن است که به رتبه و مقام

عبودیت برسند و در حقیقت فایده آفرینش به جن و انس می‌رسد، نه به آفریننده آنها جن و انس با رسیدن به مقام عبودیت خود را در برابر خداوند ذلیل و بنده می‌بینند و به اختیار خویش از خود منقطع و به خدای خویش متوجه می‌شدند.

توجه به خداوند و انقطاع از ما سوی الله، حالتی است که برای بندگان مخلص و اولیاء خداوند در هر زمان رخ می‌دهد ولی عباداتی همچون نماز و روزه و حج فرصت و محل مناسبی است که توجه بنده فقط به خداوند باشد و از هر آن چه جز اوست جدا شود.

برای رسیدن به چنین درجه‌ای از عبادت، بندگان خدا باید با نفس خویش مجاهدت کنند و در نماز به حضور قلب دست یابند. تمرین حضور قلب و توجه به خداوند، باعث می‌شود که رتبه عبادت بالا رود و انسان به غرض خلقت خویش نزدیک‌تر شود. برای ارتقاء رتبه عبادت باید نخست نیت را خالص کرد زیرا عبادت بدون نیت خالص شرک است و شرک مایه دوری انسان از سعادت و رستگاری است.

اقسام عبادت

امیرالمؤمنین (ع) عبادت عابدان را بر اساس نیت آنها به سه دسته تقسیم کرده‌اند: عبادت بازرگانان، عبادت بردگان، عبادت آزادگان:

ان قوما عبدوا الله رغبة فتلک عبادة التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبة، فتلک عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا الله شکرًا فتلک عبادة الاحرار (۷۸)

گروهی خدا را به انگیزه پاداش می‌پرستند، این عبادت بازرگانان است و گروهی خدا را از ترس می‌پرستند، این عبادت بردگان است و گروهی خدا را برای سپاسگزاری به درگاهش می‌پرستند این عبادت آزادگان است. هر یک از این سه گروه، عبادت خداوند را به انگیزه و نیتی انجام می‌دهد؛ اما آن چه که عبادت راستین و برآورنده غرض آفرینش انسان است عبادت آزادگان است.

امیرالمؤمنین (ع) خود بزرگ‌ترین و خالص‌ترین عابدان است. او خطاب به خدای خویش چنین می‌گوید:

الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک؛ (۷۹)

معبودا! تو را از بیم آتش دوزخت و یا به طمع بهشت نمی‌پرستم، بلکه تو را شایسته پرستش یافتم پس می‌پرستم.

انجام اعمال عبادی به نیت خالص، آثار عبادت را برای عابد پدید می‌آورد. آثاری همچون معرفت بیشتر و یقین افزون‌تر و قرب خداوند درباره نیت در در محبت اخلاص مطالب بیشتری خواهد آمد، فقط در این جا یادآور می‌شویم که توحید در عبادت، مستلزم نیت خالص و از میان بردن شائبه شرک به هنگام انجام اعمال عبادی است عبادات توقیفی هستند.

عبادت به معنای خاص را این گونه تعریف کردیم: اظهار بندگی و ثناگویی پروردگار در قالب اعمال و مناسک خاص.

اکنون لازم است توضیح دهیم که چرا اعمال و مناسک عبادی، قالب و محتوایی معین و غیر قابل تغییر دارند و به اصطلاح توقیفی هستند. عبادت، آشکار ساختن بندگی در برابر مولایی نامتناهی و ثناگویی به آن ذات بی‌کرانه است. اظهار بندگی در برابر همه موالی و مخدومان، متناسب با بزرگی و عظمت آنهاست. اما آیا ما می‌توانیم شناختی در خور عظمت پروردگار به دست آوریم آیا می‌توانیم فاصله عظیمی را که میان ما و خداست پر نماییم.

ثنا گفتن بدون شک نیازمند معرفت است. موجودی را که از اوصاف او بی‌خبریم نمی‌توانیم بستائیم. انسان‌ها به عقل و اندیشه محدود خویش تنها به معرفتی اجمالی و بسیار ضعیف از برخی صفات خداوند دست می‌یابند و هرگز عظمت صفات پروردگار را نمی‌شناسند. عبادات، هر یک ثناگویی پروردگار به صفتی از صفات اوست و نماز که جامع‌ترین عبادت است، ثناگویی حق به جمیع صفات است. انسان ضعیف چگونه می‌تواند این اوصاف را بشناسد تا بتواند خداوند را به جهت این اوصاف ثنا گوید. پس چگونگی ثنای ذات مقدس پروردگار را نمی‌توان شناخت؛ مگر به یاری وحی و آموزش پروردگار که او خود بر صفات خویش آن چنان که هست آگاه است. انسان خاکی قادر به شناخت خدای متعال نیست. امیرالمؤمنین (ع) خطاب به پروردگار خود می‌گوید:

الحمد لله... الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن. الذی لیس لصفته حد محدود. و لا نعت موجود...؛ (۸۰)

سپاس خدایی را... که بلندی همت‌ها او را نمی‌یابد و ژرفی اندیشه‌ها به او نمی‌رسد آن که صفاتی بی‌کرانه است و در وصف نمی‌آید.

قول از درک صفات او عاجزند لم یطلع العقول علی تحدید صفته؛ خرده‌ها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته است (۸۱) و این البته با شناخت فطری انسان‌ها نسبت به خداوند منافات ندارد. این اراده خداوند بوده است که چنین شناخت اجمالی‌ای را به مخلوقات خویش ارزانی دارد، چنان که در روایات آمده است خداوند در نزد هر جاهلی شناخته شده است. حتی شکاکان و منکران نیز بی‌آن که بدانند بر وجود خدای خویش آگاهند: معروف عند کل جاهل (۸۲) در نزد هر جاهلی شناخته شده است. خداوند همان طور که شناخت فطری را این گونه به بندگان خویش ارزانی داشته است، مراتب بالاتر آگاهی را خود به بندگان هدیه می‌کند و آنان را به معرفت بالاترین و برترین معروف مشرف می‌سازد؛ معرفتی خود آگاهانه که مقدمه حرکت انسان به سوی کمال است در روایات آمده است که:

لا یدرک مخلوق شیئاً الا بالله و لا تدرک معرفه الله الا بالله؛ (۸۳)

هیچ آفریده‌ای به چیزی آگاه نمی‌شود مگر به واسطه خدا و معرفت خدا جز به سبب خدا به دست نمی‌آید. خداوند راه بر شناخت خویش مسدود نکرده است و عقول انسانها را به قدر شناخت واجب پروردگار قدرت بخشیده است: «و لم یحجبها عن واجب معرفته» (۸۴) معبود عالم به لطف خویش انبیاء و اولیاء را در طریق معرفت به بالاترین مراتب ارتقاء داده است به خواست خداوند برترین حد معرفت را معصومین دارا هستند، ولی باز هم آن انسان‌های پاک خود معترفند که: «ما عرفناک حق معرفتک» پس طبیعی است که عبادت پروردگار، آن چنان که شایسته اوست حتی در توان انبیاء و اولیاء هم نیست، چنان که خود اعتراف کرده‌اند: «ما عبدناک

حق عبادتک». پس چگونه انسانی که از شناخت خداوند عاجز و در عبادت او ناتوان است می‌تواند ثنای او بگوید؟ او ناگزیر است که عجز خود از ثنای پروردگار را اعتراف کند و با این بیان خدا را بستاید که:

انت کما اثنت علی نفسک؛ (۸۵)

تو آن چنانی که خود خویش را ستوده‌ای.

با وجود چنین عجز بزرگی چگونه است که خداوند بندگان خویش را به عبادت و ثنای خود تکلیف کرده است. اگر او خود دستگیر انسان‌ها نباشد آنان هرگز به انجام این تکلیف قادر نخواهد بود. بنابراین او خود اراده فرموده است که از طریق برگزیدگان درگاه خویش، چگونگی ثناگویی به آستانش را تعلیم فرماید. از این روست که عبادت را باید آن گونه که تعلیم شده است انجام داد و تنها در محدوده‌ای گام نهاد که خداوند معلوم و مقرر داشته است.

حضور قلب

اجازه عبادت و اظهار بندگی در قالب الفاظ و حرکاتی که خداوند به آن امر فرموده شرافتی است که خداوند به انسان هدیه داده است. این الفاظ و حرکات دارای ظاهر و باطنی هستند. تنها کسانی آثار مبارک عبادت را درک می‌کنند که به ظاهر و باطن عبادت اهتمام داشته باشند. یعنی افزون بر انجام اعمال ظاهری، به معانی گفته‌ها و حرکات خود توجه کنند و بدانند که در مقام مناجات با که هستند. کسی دارای حضور قلب است که در هنگام عبادت متوجه عظمت خداوند باشد و به معنای گفتار و اعمال خود آگاه باشد و نیز از هر خیال و اندیشه‌ای جز عبادت، قلب خود را خالی نماید و جز به پروردگار خود نیاندیشد و عبادت خود را آن گونه که شایسته معبود عظیم هستی است به جا آورد. حضور قلب به هنگام عبادت، مراتبی دارد طی کردن این مراحل و بالا رفتن از این مراتب کاری دشوار و نیازمند مراقبت از نفس و مجاهدت با آن است. ذکر این مراتب نیز مباحث دشواری را در بر دارد.

اهمیت حضور قلب در عبادت به اندازه‌ای است که پذیرش عبادت وابسته به آن است. پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند:

عبداللّه کانک تراه و ان لم تکن تراه فانه یراک؛

خدا را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او حتما تو را می‌بیند.

به راستی اگر عبادت کننده، خود را حقیقتاً در محضر پروردگار ببیند نمی‌تواند به چیزی جز او بیاندیشد و در قلب خود یاری به جز یاد حق را جای دهد. هنگامی که به حضور انسان بزرگ و یا قدرتمندی می‌رسیم، سعی می‌کنیم متناسب با مقام آن فرد بزرگ و قدرتمند قادر کنیم. همه حواس خود را متوجه او می‌کنیم و هر خیال و خاطره دیگری از ذهن و دل ما خارج می‌شود. علت این توجه و اجتماع حواس، درک بزرگی مقام آن فرد است و چون به مقام و قدرت او آگاهییم ذهن و زبان و رفتار خود را مخصوص او می‌کنیم. حال اگر واقعا باور کنیم در محضر خداوند علیم قادر هستیم خداوندی که از همه خیالات و خاطرات ما آگاه است و بر پاداش و عقاب اعمال

ما توانست، بدون شک همه یادها جز یاد او از دل ما خارج می‌شود. پس اگر تفرقه حواس و یاد امور دیگر در قلب ما راه می‌یابد به سبب غفلت از جلال و عظمت محضر پروردگار است. امام خمینی که خود عاشق خداوند و عابد خالص محضر ربوبی بودند درباره اهمیت حضور قلب چنین فرموده‌اند:

بر ارباب بصیرت و معرفت و مطلع بر اسرار اخبار اهل بیت عصمت و طهارت پوشیده نیست که روح عبادات و کمال و تمام آن به حضور قلب و اقبال آن است که هیچ عبادتی بدون آن مقبول درگاه احدیت و مورد نظر لطف و رحمت او نشود و از درجه اعتبار ساقط است. (۸۶)

اگر عبادت بدون حضور قلب پذیرفته نیست و اگر خلقت انسان برای عبادت بوده است، تحصیل حضور قلب به معنای تلاش برای تحقق غایت خلقت انسان است. هر کس می‌خواهد به غایت وجودی خویش برسد و زندگی او بی‌حاصل و بیهوده نباشد باید حضور قلب را تحصیل کند و عبادات را به نحوی که شایسته معبود یگانه و بی‌همتای اوست انجام دهد.

راه تحصیل حضور قلب

چنان که گفتیم علت غفلت از یاد خدا و پریشانی خاطر در هنگام عبادت، غفلت از عظمت معبودی است که در برابر او مشغول عبادت هستیم. بنابراین مهم‌ترین کار برای یافتن حضور قلب، توجه به مقام و موقعی است که در حال عبادت در آن قرار داریم. باید همواره پیش از شروع به عبادت به یاد خود آوریم که به محضر خالق قادر علیم می‌رویم و اجازه سخن گفتن با چنین خداوندی را یافته‌ایم. پس از آن باید بکوشیم که عوامل غفلت را از میان برداریم و عوامل پریشانی حواس را برطرف کنیم. عوامل غفلت دو دسته‌اند: عوامل خارجی و عوامل داخلی. برای از میان بردن عوامل خارجی باید زمان و مکان عبادت را طوری قرار دهیم که عوامل تفرق خاطر وجود نداشته باشد. مثلاً زمان انجام عبادت، باید به عبادت اختصاص داشته باشد و با کارهای روزمره تداخل نداشته باشد. کسی که نماز خود را در بین کارهای روزانه انجام می‌دهد و نگران وظایف شغلی خود است، نمی‌تواند حضور قلب داشته باشد.

پس باید وقتی کافی و زمانی مناسب را به عبادت اختصاص داد و در آن زمان به هیچ وجه به کارهای دیگر نپرداخت.

مکان عبادت نیز این گونه است. به هنگام نماز و دعا باید مکانی را برگزید که رفت و آمد و سرو صدا نباشد در چشم انداز عبادت کننده نباید چیزهایی باشد که ذهن او را از توجه به خدا منحرف کند و یا خدای نکرده صحنه‌های گناه و غفلت را در برابرش قرار دهد.

عامل داخلی پریشانی خاطر و غفلت، تعلقات قلبی ماست. آن چه غیر خداست دنیای مذموم است. اگر دل متوجه امور دنیای باشد علاقه و شیفتگی او به امور دنیای مانع از توجه به معبود است. کسی که همت خود را دستیابی به ثروت و مقام و قدرت دنیای قرار دهد و بالاتر از تحصیل دنیا چیزی برای خود شناسد در همه لحظات عمر به دنیا که معبود دروغین اوست متوجه می‌شود و از معبود حقیقی و قبله واقعی دل‌ها غافل می‌شود

و از این غافل خواهد بود که میل او به کسب ثروت و قدرت و مقام به خاطر گرایش فطری او به کمال مطلق است. پس چه بهتر که از این معبودهای زوال‌پذیر رو گرداند و به کمال مطلق که تنها حقیقت زوال‌ناپذیر است متوجه شود. برای تحصیل حضور قلب باید به ناپایداری و اندکی دنیا و مطاع دنیا توجه نمود و این حقیقت را همواره در گوش قلب خود خواند که همه هستی تحت اراده خداوند است و رسیدن به دنیا هم بدون اراده و رضایت پروردگار ناممکن است. دنیا فانی است و اعمال و نیات ما باقی است. ما با اعمال خود محشور خواهیم شد و اعمالی موجب سعادت اخروی است که به انگیزه الهی صورت گیرد، نه آن چه به انگیزه دنیاطلبی است. پس از پیراستن محیط و دل از عوامل خارجی و داخلی پریشانی ذهن باید کوشید معنای آن چه را بر زبان جاری می‌کنیم و یا با اعضاء و جوارح خود انجام می‌دهیم در قلب حاضر کنیم مثلاً در نماز به معنای کلمات و جملاتی که می‌گوییم متوجه باشیم و مقصود از اعمالی را که انجام می‌دهیم بدانیم.

معنای کلی همه سخنان و رفتارهایی که در عبادت انجام می‌دهیم ثناگویی پروردگار است. در هر لحظه از لحظات عبادت مشغول ثنای خداوند قادر متعال هستیم. هیچ گاه نمی‌توان ثنای کسی را در حال غفلت از او گفت. حتی اگر معنای دقیق کلماتی را که بر زبان می‌آوریم ندانیم باز هم اگر متوجه باشیم که این کلمات در هر صورت ثنای پروردگارند قلب ما متوجه ممدوح مهربان و بی‌نظیرمان خواهد شد و چون با او سخن می‌گوییم و او را ستایش می‌کنیم از چیزهای دیگر غافل خواهیم شد و به مرتبه‌ای از مراتب حضور قلب خواهیم رسید.

حفظ حضور قلب در حالی که معنای تفصیلی سخنان و اعمال خود را ندانیم دشوار است. پس برای حفاظت از حضور قلب باید معنای اجزاء عبادت را آموخت و به قلب خود القاء نمود تا زمینه لازم برای مراقبت از حضور قلب فراهم آید و توجه به حالت ستایش در انسان ماندگار شود. هر چه آگاهی و توجه به معنای اجزاء عبادت بیشتر و عمیق‌تر باشد. مرتبه حضور قلب برتر و ثمر بخش‌تر است.

مراتب حضور قلب

مراتب حضور قلب متناسب با مراتب معرفت عابد است. هر چه معرفت قلبی او افزون‌تر باشد رتبه حضور قلب او نیز برتر است. بحث از مراتب حضور قلب، نیازمند آگاهی از مقدماتی است که در این جا امکان ذکر آن نیست؛ ولی به طور مختصر مراتب حضور قلب از این قرار است:

اول توجه به آن که عبادت، ستایش‌گری و ثناگویی پروردگار است بدون آن که عابد معنای تفصیلی اقوال و اعمالی را که انجام می‌دهد بداند؛ ولی از آن جا که خداوند خود به گفتن و انجام این الفاظ و اعمال امر فرموده است، عابد می‌داند که بهترین شیوه ثنای معبود همین است.

دوم توجه به معانی الفاظ است. از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند:

من صلی رکعتین یعلم ما یقول فیهما، انصرف و لیس بینه و بین اللّٰه ذنب الا غفرله؛ (۸۷)

کسی که دو رکعت نماز بخواند در حالی که معنای آن چه را می‌گوید می‌داند پس از نماز همه گناهانش بخشوده می‌شود.

سوم شناخت و توجه به اسرار عبادت و معنای هر یک از رفتارها همچون رکوع و سجود و... است. چهارم آگاهی و توجه به این که همه هستی مخلوق خداست و در محضر او حاضر است و همه عبادات و اعمال ما هم در محضر خداست.

مراتب برتر و بالاتری نیز وجود دارد که عالمان عارف با استفاده از معارف اهل بیت عصمت و طهارت آن مراتب را معرفی کرده‌اند، ولی تصور و درک آنها بسیار دشوار و شاید جز برای کسانی که به آن مراتب دست یافته‌اند، تصور آن ممکن نباشد.

آثار عبادت

عبادت‌های خاص در اسلام اصالتاً برای تنظیم رابطه انسان و خداوند هستند، ولی آثار دیگری نیز بر این عبادات مترتب است. آثار عبادت در اسلام متنوع است. آثار تربیتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و عرفانی در عبادات قابل شناسایی است. برای هر یک از این آثار می‌توان نمونه‌هایی را برشمرد.

نماز به عنوان مهم‌ترین عبادت در اسلام، علاوه بر تأثیری که بر رابطه فرد با خالق خویش دارد، موجب پدید آمدن نظم در زندگی فردی و اجتماعی است ایجاد روحیه نظم و نظم‌پذیری را می‌توان اثر تربیتی نماز دانست. روزه انسان را مسلط بر خویشتن و قادر به مخالفت با شهوات می‌سازد. خویشتن داری اثر تربیتی روزه است. خویشتن داری را اثری تربیتی می‌دانیم، زیرا به خودی خود دارای ارزش مثبت اخلاقی نیست. چه بسا افراد خویشتن دار که از این توانایی خود برای رسیدن به اهداف نادرست اخلاقی بهره می‌گیرند. مثلاً فرد منافقی که برای مقبولیت یافتن در جماعت مؤمنان، از ارضاء شهوات خود چشم‌پوشی می‌کند خویشتن دار است ولی از نظر اخلاقی دچار انحطاط است.

نماز دارای آثار اخلاقی نیز هست. کسی که به نماز می‌ایستد به ملاقات خدا رفته است. چنین فردی باید بکوشد در برابر خدای خود حجل و شرم‌نده نباشد. پس تلاش می‌کند که از گناهان پرهیز می‌کند و اعضاء و جوارح خود را به ارتکاب دروغ و غیبت و... که اعمالی خلاف اخلاق هستند آلوده نسازد.

روزه داران واقعی قبولی روزه خود را در ترک خوردن و آشامیدن نمی‌دانند؛ چرا که خودداری از این امور آسان‌ترین بخش روزه داری است. از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که فرمودند:

ان ایسر ما افترض علی الصائم فی صیامه ترک الطعام و الشراب؛ (۸۸)

آسان‌ترین چیزی که خداوند بر روزه‌داران واجب کرده است ترک خوردن و آشامیدن است.

برای پذیرش روزه، شرط‌های دشوارتری وجود دارد. روزه دار باید همه اعضاء و جوارح خود را از گناه باز دارد. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمودند:

لیس الصیام من الطعام و الشراب أن لا یأکل الانسان و لا یشرب فقط و لکن اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و لسانک و بطنک و فرجک و احفظ یدک و فرجک، و اکثر السکوت الا من خیر وارفق بخادمک؛ (۸۹)

روزه خودداری از خوردن و آشامیدن نیست که انسان فقط نخورد و نیشامد بلکه چون روزه گرفتی باید گوش و چشم و زبان و شکم و فرج تو روزه باشد و دست و فرجت را نگاهدار و سکوتت را بیافزای، مگر به گفتن خیر و با خادم خود مهربانی کن.

روایات آمده است که روزه دار کسی است که از همه منکرات اجتناب کند و در آشکار و نهان از آن چه خداوند نهی فرموده است پرهیز کند. با توجه به این که احکام الهی مجموعه‌ای اخلاقی، اجتماعی، عبادی و... است، این گونه روایات نشان دهنده آثار همه جانبه اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و عرفانی روزه‌اند.

نیز از جمله آثار اجتماعی نماز آن است که محل نماز نمازگزار محل گرفتن وضو، آب وضو و... همه باید مباح باشد و مستلزم تجاوز به حقوق دیگران نباشد. نماز جماعت و جمعه نیز دارای آثار اجتماعی هستند. در این عبادات همدلی جماعت مؤمنان افزوده می‌شود و روح جمعی در جامعه اسلامی تقویت می‌شود.

نمازهای جمعه و جماعت و حج، آثار سیاسی ارزشمندی به همراه دارند. اتحاد و یکدلی مسلمانان و هماهنگی و هم پیمانی مسلمین در این گونه عبادات شکل می‌گیرد و فرصت مناسب برای تبادل افکار و چاره جویی برای معضلات جوامع اسلامی فراهم می‌آید. همایش بزرگی همچون حج، عده مسلمین را در چشم دشمنان به نمایش می‌گذارد و تأثیر مسلمین در جامعه جهانی را تقویت و تثبیت می‌کند.

تمامی این آثار در پیوند با اثر اصیل عبادات، یعنی اثر عرفانی و معنوی آنهاست. هر چه عبادت به حقیقت خود که ستایش پروردگار است نزدیک‌تر شود و درجه حضور قلب در آن بالاتر باشد، این آثار نیز قوی‌تر و آشکارتر خواهد بود. نماز همه منکرات اخلاقی و اجتماعی را از نمازگزار دور می‌کند:

ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر؛

همانا نماز از زشتی و بدکاری باز می‌دارد.

مشروط بر آن که نماز با حضور قلب و به قصد تقرب به خداوند انجام شود. اگر نماز را چنین به پا داریم، آن گاه آثار ارزشمندی همچون مواردی که امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۹۹ نهج‌البلاغه بر می‌شمارند به دست خواهد آمد.

ایشان در خطبه‌ای بلیغ به اصحاب خود سفارش می‌کند که به نماز اهمیت دهند و شرایط و اوقات آن را محافظت کنند و نماز را بسیار به پا دارند که نماز بر مؤمنان در اوقات مشخصی واجب شده است. آن گاه می‌فرمایند: آیا جواب اهل آتش را نمی‌شنوید آن گاه که پرسیده می‌شوند: چه چیز شما را در آتش در آورد؟ و آنان پاسخ می‌دهند که: ما از نمازگزاران نبودیم در این بخش از خطبه، امیرالمؤمنین (ع) تأثیر نماز را در دوری انسان از عذاب جهنم بیان فرموده‌اند. در ادامه آثار دیگری را مطرح می‌فرمایند که بخشی از آن را نقل می‌کنیم:

نماز گناهان را مانند برگ درخت می‌ریزد و گردن‌ها را از ریسمان گناه آزاد می‌کند. پیامبر خدا نماز را به چشمه آب گرمی که در خانه شخص باشد و روزی پنج نوبت خود را در آن شستشو دهد تشبیه فرمود. آیا با چنین شستشوها چیزی از آلودگی بر بدن باقی می‌ماند؟ (۹۰)

در این بخش از خطبه، امیرالمؤمنین(ع) بر آثار گسترده نماز تأکید می‌کنند. زیرا گناهان در همه ابعاد زندگی انسان وجود دارند و دوری از آنها به معنای اصلاح همه ابعاد زندگی است و سرانجام پاکی از گناه، بعد بندگی و رابطه انسان با خالق جهان را اصلاح و بنده را در مسیر کمال حقیقی قرار می‌دهد.

پی‌نوشتها

- ۷۷- ذاریات، ۵۶.
- ۷۸- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۲۳۷.
- ۷۹- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۷.
- ۸۰- نهج‌البلاغه، خطبه ۱.
- ۸۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۴۹.
- ۸۲- تحریر تمهید القواعد، ص ۷۸۳ به نقل از التوحید و نفی التشبیه، حدیث ۱۵.
- ۸۳- همان، به نقل از التوحید، باب صفات الذات و الافعال، حدیث ۷.
- ۸۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۴۹.
- ۸۵- شرح چهل حدیث، ص ۲۲۴، به نقل از: فروع کافی ج ۳، کتاب الصلاة.
- ۸۶- سرالصلوة، ص ۳۶.
- ۸۷- شرح چهل حدیث، ص ۴۳۲، به نقل از ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۶۷.
- ۸۸- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۱۸.
- ۸۹- همان.
- ۹۰- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۹.

اخلاص

اخلاص یعنی عمل را مخصوص چیزی کردن، یعنی عمل را فقط برای یک چیز انجام دادن و در این جا به معنای انجام عمل فقط برای خدا می‌باشد. هر عملی دو جنبه دارد یکی ظاهر و دیگری باطنی. ظاهر هر عمل همان حرکات و اقوالی است که محسوس است و آن را با یکی از حواس ظاهر و گاه با حس باطنی می‌توان مشاهده کرد. نماز، انفاق و جهاد و امثال آنها همه پیکری ظاهری دارند که به حواس ظاهر قابل مشاهده است. رکوع و سجود، اعطاء مال و رزم و پیکار قابل مشاهده‌اند. ذکر که در دل ذاکر ادا می‌شود نیز پیکری دارد که فقط بر خود گوینده ذکر مشهود است.

باطن عمل همان نیت عامل است. کسی که نماز می‌گذارد و رکوع و سجود و قنوت به جای می‌آورد، ظاهر عملش همین رفتارها و گفتارهاست و باطن عمل او نیت اوست. اخلاص ویژگی باطن عمل است. اگر کسی نیت خود را از هر آلودگی پیراسته کند، عمل او خالص می‌شود. برای روشن شدن مطلب توضیح مختصری درباره نیت لازم است.

انسان به تناسب نیازها و مطلوب‌هایی که دارد به سوی اعمالی برانگیخته می‌شود. انگیزه چیزی است که انسان را به سوی عمل تحریک می‌کند. انگیزه‌های انسان، همان چیزهایی هستند که او آنها را برای خود مفید یا لذت آور می‌داند. اگر کسی اموری را که به سودمندی و لذت آوری آنها معتقد است محبوب خود قرار دهد، همه اعمال او برای دستیابی به آن امور خواهد بود. چیزی که انسان را تحریک به عمل می‌کند همین مطلوبیت و محبوبیت است اگر کسی به این انگیزش پاسخ مثبت دهد و تحریک این عامل را پذیرا شود، عملی را نیت کرده است. در اطراف ما محرک‌های بسیاری وجود دارد ولی همه آنها موجب تحریک بالفعل ما نمی‌شوند؛ زیرا ما فقط به محرک‌هایی پاسخ مثبت می‌دهیم که با معرفت و محبت ما سازگار باشند پس نیت در واقع پاسخ آگاهانه یا ناخودآگاهانه به محرک است. پس از نیت، عمل آغاز می‌شود اگر کسی معتقد به خداوند یکتا باشد و نیز باور کند که مقصد حقیقی زندگی، قرب خداوند و کسب رضایت اوست باید عمل او به انگیزه تقرب باشد.

عمل خالصانه عملی است که فقط به نیت تقرب صورت می‌پذیرد. اگر در نیت کسی، مقاصد دیگری نیز اضافه شود، عمل او خالص و مخصوص خدا نیست در نیت او شریکی وارد شده است پس نقطه مقابل اخلاص، شرک است. آن چه در نیت شریک قصد قربت می‌شود، گاه انسان‌های دیگر و مدح و ذم آنان است. چنین عملی را ریا می‌گویند؛ و گاه چیزهای دیگری است. مثلاً اگر کسی روزه را به قصد سلامت جسم بگیرد، اخلاص ندارد. اگر کسی برای آشنایی با صاحبان فرهنگ‌های گوناگون به حج رود خالص نیست و...

بنابراین آن چه که ارزش واقعی عمل را در پیشگاه خداوند معلوم می‌کند، پیکره ظاهری عمل نیست باطن عمل یعنی نیت عامل است. از همین روست که در حدیث آمده است:

النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ وَالْإِثْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ؛ (۹۱)

نیت برتر از عمل است، آگاه باش! که عمل همانا نیت است.

اهمیت اخلاص

اهمیت هر عمل متناسب با تأثیر آن در اهداف است. انسان موحد که هدف زندگی را قرب خداوند می‌داند، بالاترین اهمیت را برای اخلاص قائل است چرا که هیچ چیز جز عمل خالص انسان را به خداوند نزدیک نمی‌کند. در حدیث قدسی آمده است:

انا اغنی الشركاء عن الشركة؛

من بی‌نیازترین شریک از شرکت هستم. (۹۲)

انسان‌ها در اعمال خود برای خداوند شریک می‌گیرند؛ یعنی اعمالی را که در اصل برای خداست به نیت بهره‌های دنیوی از لذت و شهرت و غیر آن انجام می‌دهند. خداوند می‌فرماید من از این شرکاء بی‌نیاز هستم و فقط عملی را می‌پذیرم که خالص از برای من باشد. در حدیث قدسی دیگری آمده است که خداوند فرموده است:

الاخلاص سر من اسراری استودعه قلب من احببته من عبادی؛ (۹۳)

اخلاص رازی از رازهای من است که در قلب بنده‌ای که دوستش دارم جای می‌دهم.

این عبارت گویای دشواری اخلاص است و همچنین راه رسیدن به اخلاص را نشان می‌دهد. در روایات آمده است: |الابقاء علی العمل حتی یخلص، اشد من العمل (۹۴) هر عمل از لحظه آغاز تا پایان و حتی پس از پایان در خطر آلوده شدن به شرک و از میان رفتن اخلاص است. درستی و نیکویی عمل در گرو اخلاص است.

اخلاص چیزی است که انسان را از آزمون الهی سرفراز بیرون می‌آورد. در ذیل آیه مبارکه: الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور (۹۵) روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است ایشان فرمودند: خداوند انسان‌ها را به کثرت عمل امتحان نمی‌کند، بلکه آنها را می‌آزماید تا معلوم شود که کدامین شما درست‌ترین عمل را انجام می‌دهد و سپس فرمودند: درستی عمل به خشیت خدا و نیت خوب و صادق است. (۹۶)

راه نجات از آتش جهنم و رسیدن به حضرت الهی، اخلاص است:

الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا باللّٰه و اخلصوا دینهم له فاولئک مع المؤمنین و سوف یتوّٰ اللّٰه المؤمنین اجرًا عظیمًا؛ (۹۷)

مگر کسانی که توبه کردند و عمل خود را اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که در نتیجه آنان با مؤمنان خواهند بود و به زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید.

راه کسب اخلاص

همان طور که در حدیث قدسی آمده است خداوند اخلاص را در قلب بندگان محبوب خویش جای می‌دهد. برای مخلص شدن باید محبوب خدا شد و محبوب خدا شدن ریشه در محب خدا بودن دارد. کسی که محب پروردگار

است، خود را به گونه‌ای که خدا دوست دارد می‌سازد و عمل خود را عملی قرار می‌دهد که مورد رضایت محبوب حقیقی است. پرهیز از اعمالی که مورد رضایت خدا نیست در اولین گام خالصانه به سوی خدا پدید می‌آید. اجتناب از محرّمات از یک سو نشانه و شرط اخلاص در عقیده است و از سوی دیگر موجب محبوب خدا شدن و رسیدن به مقام اخلاص در عمل است:

من قال لااله الاالله مخلصا دخل الجنة و اخلاصه ان تحجزه لاله الاالله عما حرم الله عزوجل (۹۸)
کسی که لااله الاالله را با اخلاص بگوید وارد بهشت می‌شود و اخلاص او به آن است که لااله الاالله او را از آن چه خدای عزوجل حرام کرده است باز دارد.

پس راه رسیدن به اخلاص، از معرفت آغاز می‌شود. نخست باید عقیده را اصلاح و خالص نمود سپس از محرّمات دوری کرد و محبوب خدا شد. محبوب خدا شدن نیز تنها با اطاعت محض از او امکان‌پذیر است. کسی می‌تواند در اطاعت محض خدا باشد که ملکات نفس خود را اصلاح کرده باشد؛ زیرا هر کس آلوده به رذایل نفسانی باشد خواه ناخواه اعمال او از آن رذایل نشأت می‌گیرد و نیت او به غیر خدا آلوده می‌شود. کسی که جاه طلب و دوستدار مقام است، ناخود آگاه اعمال خود را به نیت رسیدن به محبوب خود انجام می‌دهد:

کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه هواه (۹۹)

کسی که هوای نفسش بر او چیره است، چگونه به اخلاص توانا شود؟!

آثار اخلاص

اخلاص در عقیده انسان را بهشتی می‌کند: من قال لااله الاالله مخلصا دخل الجنة کسی که خالص باشد از فریب شیطان مصون است.

قال فبعزتک لا غوینهم اجمعین، الا عبادک منهم المخلصین؛ (۱۰۰)

شیطان گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می‌برم مگر آن بندگان خالص تو را.

هر چه درجه اخلاص انسان در عمل بالا رود آرزوهای آخرتی او بیشتر برآورده می‌شود:

کلما اخلصت عملا بلغت من الاخرة املأ؛ (۱۰۱)

هر گاه عملی را خالص کنی به آرزویی در روز بازپسین می‌رسی.

اخلاص حتی موجب برآمدن حاجت دنیایی انسان نیز می‌شود. امام صادق(ع) می‌فرماید:

حق الله الا کبر علیک فان تعبدته لا تشکر به شیئاً، فاذا فعلت ذلک باخلاص، جعل لک علی نفسه ان یکفیک امر الدنيا و الاخرة؛ (۱۰۲)

بزرگ‌ترین حق خدا بر تو آن است که او را عبادت کنی و به او شرک نورزی و چون این کار را با اخلاص انجام دهی خداوند بر خود کفایت دنیا و آخرت تو را واجب کرده است.

اخلاص موجب قرب خداوند و لقاء اوست کسی که امید لقاء پروردگار خود را دارد باید اخلاص پیشه کند:

فمن كان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادۃ ربه احداً (۱۰۳)
پس هر کس به لقای پرورگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

اخلاص علم را به قلب انسان هدیه می کند و چشم انسان را به نور حقیقت می گشاید: عند تحقق الاخلاص تستنیر الضمائر (۱۰۴) در روایت دیگری از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که فرمودند:
ما من عبد یرخص العمل لله تعالی اربعین يوماً الا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه؛ (۱۰۵)
کسی که چهل روز عمل خود را برای خدا خالص سازد چشمه های حکمت او قلب او بر زبانش آشکار می شود.
شاید بتوان از این روایت استفاده کرد که ثمره اخلاص علاوه بر تابیدن نور علم و حکمت بر قلب انسان، توفیق به بیان حقایق الهی و در حقیقت توفیق به جانشینی پیامبر اکرم (ص) در بیان و تعلیم حکمت به انسان هاست.

پی نوشتها

- ۹۱- شرح چهل حدیث، ص ۳۲۱.
- ۹۲- محجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۳۰.
- ۹۳- محجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۲۵.
- ۹۴- شرح چهل حدیث، ص ۳۲۲.
- ۹۵- ملک، ۲.
- ۹۶- شرح چهل حدیث، ۳۲۲.
- ۹۷- نساء، ۱۴۶.
- ۹۸- مراحل اخلاق در قرآن، به نقل از توحید صدوق، ص ۲۷.
- ۹۹- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۶۵.
- ۱۰۰- ص، ۸۳.
- ۱۰۱- غررالحکم، ج ۲، ص ۵۷۰.
- ۱۰۲- محجة البیضاء، ج ۳، ص ۴۴۸.
- ۱۰۳- کهف، ۱۱۰.
- ۱۰۴- غررالحکم.
- ۱۰۵- محجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۲۶.

توکل

توکل یکی از ارکان ایمان است. توکل یعنی در کار خود بر خداوند تکیه کردن و حالتی است در بنده مؤمن که از معرفت او به خداوند و اوصاف و اسماء حسنی او ناشی می‌شود. توکل نوعی رابطه ایمانی میان بنده و معبود است. مؤمن می‌داند که خداوند به نیاز همه بندگان آگاه و بر رفع آن نیازها تواناست، خداوند خیرخواه بندگان است و به آنها رحمت و شفقت دارد و بخیل نیست. پس خداوند هر نیازی را که بنده داشته باشد، مطابق خیر و مصلحت او تامین می‌کند. مؤمن معتقد است هیچ چیزی برای او رخ نمی‌دهد، مگر آن که خداوند مقدر داشته باشد:

قل لن یصیبنا الا ما کتب اللّٰه لنا هو مولینا و علی اللّٰه فلیتوکل المؤمنون؛ (۱۰۶)
بگو: جز آن چه خدا برای ما مقدر داشته هرگز به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست، مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

پس اگر خداوند کسی را یاری کند هیچ کس بر او چیره نخواهد شد و اگر کسی را خوار سازد هیچ کس نمی‌تواند او را یاری کند:

ان ینصرکم اللّٰه فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذالذی ینصرکم من بعده و علی اللّٰه فلیتوکل المؤمنون؛ (۱۰۷)
اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

مؤمن واقعی فقط خداوند را منشأ آثار می‌داند و قدرت‌های دیگر را هیچ می‌شمارد. هر چه هست از اوست پس غیر خدا در کار او سود و زیانی نمی‌رساند و نباید به غیر خدا تکیه کرد.

غیر خدا هم خود اوست و هم انسان‌های دیگر؛ پس نه از دیگران امید سود و زیانی دارد و نه خود را در تحصیل سود و دفع زیان مستقل و توانا می‌بیند:

و لا تدع من دون اللّٰه ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین (۱۰۸)
و به جای خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان که اگر چنین کنی، در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی.

با وجود چنین عقیده‌ای درباره خدا و مخلوقات او انسان مؤمن همواره متوکل است.
پیامبر اکرم(ص) توکل را این گونه تعریف فرموده‌اند:

العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع و لا یعطى و لا یمنع و استعمال الیأس من الخلق، فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوى اللّٰه و لم یرج و لم یخف سوى اللّٰه و لم یطمع فی احد سوى اللّٰه، فهذا هو التوکل؛ (۱۰۹)
توکل یعنی آگاهی از این که مخلوق زیان و سودی نرساند و بخشش و بازداشتی نتواند و نومی‌د از آفریدگان. اگر بنده‌ای این چنین کند، آن گاه برای غیر خدا کاری نکند و به غیر خدا امید نبرد و از غیر خدا نهراسد و جز به خداوند میلی ندارد.

آیا توکل موجب ترک عمل و سستی در کار است؟ برخی تصور می‌کنند که چون انسان‌ها هیچ اراده و نیروی مستقلی ندارند و یگانه موجود مرید و قادر حقیقی خداوند است و خداوند خیرخواه بندگان است پس باید دست از تلاش بشویند و در انتظار امداد و انعام خدا باشند که نعمت‌ها را به آنان ارزانی دارد و ضررها و خطرها را از آنان دور سازد این دیدگاه نادرست است. زیرا توکل ویژگی مؤمن است و مؤمن به سبب اعتماد به خداوند بر او توکل می‌کند. اعتماد به خدا، اعتماد به همه اوصاف او همه مقدرات اوست. خداوند خواسته است که نظام عالم بر اساس نظم استوار باشد و تحقق هر امری را به واسطه اسباب آن تقدیر فرموده است. کسی که به بهانه توکل از اتخاذ اسباب برای وصول به اهداف خودداری کند، گویی سنت الهی را نپذیرفته است و خواهان خروج از نظام مقدر خداست. این انسان را نمی‌توان متوکل دانست. انسان مؤمن متوکل، در برابر همه سنن الهی تسلیم و خاضع است و برای رسیدن به هر هدفی اسباب آن را فراهم می‌کند و در عین حال می‌داند که نه او و نه اسبابی که بر می‌گزیند، هیچ یک در تأثیر و ثمر بخشی مستقل نیستند؛ تأثیر همه آنها در دست خواست و قدرت خداست. اگر خداوند بخواهد، آن اسباب آثار مورد نظر را خواهند داشت و اگر او اراده کند هیچ تأثیری نخواهند داشت و چه بسا اثری خلاف انتظار داشته باشند.

گروهی از اصحاب پیامبر چون آیه مبارکه: *من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب (۱۱۰)* هر کس از خدا پروا کند، خدا برای او راه چاره می‌گشاید و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند نازل شد در خانه نشستند و به عبادت روی آوردند. پیامبر از آنان پرسید: چه چیزی شما را به این کار واداشت؟ گفتند: چون روزی ما تکفل شد به عبادت روی آوردیم. ایشان فرمودند: کسی که این گونه عمل کند دعایش مستجاب نمی‌شود. بر شماست که به طلب روزی برآیید. (۱۱۱)

آیا توکل با اعتماد به نفس منافات دارد؟

اعتماد به نفس اگر به معنای اعتقاد به استقلال انسان در علم و قدرت و اراده باشد بدون شک مطلوب مکتب اخلاقی اسلام نیست. از نظر اسلام همه مخلوقات فاقد هستی، علم، قدرت و اراده مستقل هستند. هیچ کس، نه خود ما و نه اطرافیان ما خارج از قلمرو سلطنت خدا نیست و هیچ کدام از خود تاثیر مستقلی بر امور نمی‌گذارد. پس هم اعتماد به خود و هم اعتماد به دیگران مذموم است. ولی اگر مقصود از اعتماد به نفس این باشد که انسان در به فعلیت رساندن قوای خویش کوشا باشد و از ورود به کارهای دشوار نهراسد و قادر به حل مسائل و مشکلات زندگی خود بدون اتکاء به دیگران باشد، صفتی پسندیده است خانواده و نظام تعلیم و تربیت باید فرزندان جامعه را این گونه تربیت کند تا در عین توان مندی در مقایسه با دیگران همواره بدانند که هیچ یک از این قدرت‌ها و استعدادها و توانایی‌ها از آن آنها نیست و هیچ یک از تدابیر و اعمال آنها بدون اراده و قدرت خداوند تأثیری ندارد.

آثار توکل

توکل به خداوند آرام بخش است. کسی که به خدا توکل می‌کند نتیجه تدابیر و اقدامات خود را هر چه باشد به آسانی می‌پذیرد؛ زیرا بر این باور است که نتیجه کارهای او اگر مطابق پیش بینی او باشد صلاح او چنین بوده

است و اگر خلاف آن باشد نیز مصلحت او را تأمین می‌کند. انسان متوکل از آینده اضطراب ندارد. پس با قوت قلب و استواری به تدبیر امور می‌پردازد و در راه تحقق اهداف خود می‌کوشد.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

اصل قوة القلب التوکل علی الله. (۱۱۲)

و کسی که با چنین اطمینانی به کار و تلاش بپردازد، قدرتمند، غنی و عزیز می‌شود.

امام رضا می‌فرماید:

من احب ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله. (۱۱۳)

امام صادق (ع) نیز فرموده‌اند:

ان الغنی و العز یجولان، فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطنا. (۱۱۴)

توکل رمز موفقیت است و انسان متوکل، موفق، شاداب و پرنشاط است.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

من وثق بالله اراه السرور و من توکل علیه کفاه الامور. (۱۱۵)

انسان متوکل از آینده نمی‌هراسد و خوف فقر و ناتوانی ندارد پس در یاری رساندن به دیگران کوتاهی نمی‌کند.

مهم‌ترین اثر توکل جلب محبت خداست. خداوند کسانی را که به او توکل می‌کنند دوست دارد:

ان الله یحب المتوکلین (۱۱۶)

و آنان را کفایت می‌کند:

و من یتوکل علی الله فهو حسبه. (۱۱۷)

مراتب توکل

توکل ثمره معرفت خدا و ایمان به عمل و قدرت و رحمت اوست و چون ایمان افراد به خداوند مراتبی دارد، توکل آنان نیز دارای مراتب است.

کسی که ایمانی راسخ ندارد و علم و قدرت و خیرخواهی خداوند را باور نکرده است هر گاه اسباب ظاهری برای رسیدن به مقاصد خود را قابل دسترسی بداند، آنها را استخدام می‌کند و از این حقیقت غافل است که این اسباب هیچ‌گونه تأثیری ندارند و اگر خداوند نخواهد او را به مقصد و منظور خود نمی‌رسانند. همین افراد هنگامی که اسباب را مهیا نبینند، به خدا توجه می‌کنند و از او یاری می‌خواهند چنین افرادی در مواقعی که انگیزه کافی برای مقصدی ندارند، به جای استخدام اسباب، به محبت و رحمت خدا توجه می‌کنند. مثلاً در امور آخرتی چون پاداش و عذاب آخرت را باور نکرده‌اند، هیچ‌گونه تلاشی برای رهایی از عذاب و یافتن پاداش آخرتی نمی‌کنند و تنها دل به رحمت و عطوفت خدا می‌بندند و این البته باز هم از روی باور قلبی نیست، بلکه به سبب تنبلی و کاهلی است.

اما کسانی که معتقد به علم و قدرت و رحمت خدا هستند، بر خدا توکل می‌کنند و اگر این اعتقاد در آنان راسخ شده باشد و قلب آنان به این باور رسیده باشد که خداوند دارای چنین صفاتی است، در کارهای خود بر او توکل می‌کنند و از نتیجه کار خود راضی هستند. در روایات نیز به این که توکل مراتبی دارد اشاره شده و در روایتی از امام هفتم یکی از این درجات بیان شده است. از امام موسی بن جعفر درباره این آیه قرآن سؤال شد: و من یتوکل علی الله فهو حسبه (۱۱۸) فرمودند:

توکل بر خدا درجاتی دارد. یکی از آن درجات این است که در همه کارهایت بر خدا توکل کنی و به آن چه خداوند با تو کرد راضی باشی و بدانی که او هیچ نیکی و فضلی را از تو منع نمی‌کند و بدانی که در آن امر فرمان از آن اوست پس بر خدا توکل کن و کارت را به او واگذار کن و به خداوند در همه امور اعتماد کن. (۱۱۹) در کتاب چهل حدیث امام خمینی شرح عرفانی این روایت آمده است. (۱۲۰)

پی‌نوشتها

- ۱۰۶- توبه، ۵۱.
- ۱۰۷- آل عمران، ۱۶۰.
- ۱۰۸- یونس، ۱۰۶.
- ۱۰۹- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۷۶.
- ۱۱۰- طلاق، ۲ و ۳.
- ۱۱۱- همان، ص ۶۸۷.
- ۱۱۲- میزان الحکمه، ص ۶۸۱.
- ۱۱۳- همان، ص ۶۸۱.
- ۱۱۴- همان.
- ۱۱۵- همان.
- ۱۱۶- آل عمران، ۱۵۹.
- ۱۱۷- طلاق، ۳.
- ۱۱۸- طلاق، ۳.
- ۱۱۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰.
- ۱۲۰- شرح چهل حدیث، ص ۲۱۳.

ریا

کسی که در عقیده و عمل خود خالص نیست در مرتبه‌ای از مراتب شرک قرار دارد. یکی از جلوه‌های شرک ریا است. ریا عملی است که به انگیزه کسب محبوبیت در نزد مردم صورت می‌گیرد؛ در حالی که فاعل آن عمل تظاهر می‌کند که انگیزه او جلب رضایت خداست. کسی که عملی را به منظور جلب توجه و مدح مردم انجام می‌دهد ولی چنین تظاهر می‌کند که قصد او از انجام آن عمل تقرب پروردگار است، ریا کار است. اگر آن عمل عبادت باشد، مثل نماز، روزه و حج که شرط قبولی آنها قصد قربت است، عبادت فرد ریاکار باطل و عمل او حرام است. ولی اگر آن عمل عبادت نباشد بلکه عمل مباحی باشد که قصد قربت در آن شرط نیست، عمل مذکور مقرب نخواهد بود، ولی از لحاظ فقهی حرام نیست؛ اگر چه باعث نزدیکی به خدا نمی‌شود و حتی انسان را از خداوند دور می‌سازد.

ریا در عبادت، هم رابطه انسان و خداوند را تضعیف می‌کند و هم به رابطه با دیگران زیان می‌رساند. رابطه انسان و خداوند در اثر ریا دچار ضعف می‌شود زیرا چنین عملی به منزله بازیچه قرار دادن عبادات و استهزاء خداوند است. پس کسی که عبادتی را از روی ریا انجام می‌دهد، از کسی که آن عبادت را ترک می‌کند وضعیت بدتری دارد؛ زیرا اگر تارک عبادت، عبادت واجبی را ترک کند مرتکب یک عمل حرام شده است و اگر ترک عبادت مستحب نماید عمل حرامی انجام نداده است در حالی که عبادت کننده ریاکار، در صورتی که عبادت واجب را از روی ریا انجام دهد دو عمل حرام را مرتکب شده است: نخست ترک واجب کرده است و دیگر آن که مرتکب استهزاء خداوند شده است. اگر حتی آن عبادت مستحب باشد باز هم خداوند و عبادت او را به استهزاء گرفته است که عملی بسیار زشت‌تر است.

رابطه انسان با دیگران نیز در اثر ریا خدشه دار می‌شود چرا که گویی انسان ریاکار به مکر و فریب دیگران روی آورده است و چنین کاری در واقع خروج از معیارهای اخلاق اجتماعی است. ریاکار خواه در عبادت ریا کند و خواه در اعمال دیگر در هر صورت دیگران را دچار فریب کاری خود نموده است در نتیجه به طور کلی می‌توان گفت ریا کاری باعث تزلزل روابط انسانی و اجتماعی است. ریا هم قلب انسان ریاکار را تیره می‌کند و مانع رشد و کمال او می‌شود و هم روابط اجتماعی را آسیب‌پذیر می‌سازد؛ زیرا باعث از بین رفتن حس اعتماد در جامعه می‌شود و انسان‌ها را دچار سوءظن می‌سازد سوءظن خود مانع از سهولت و سلامت روابط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... است و فضای جامعه را ناخوشایند و غیر قابل تحمل می‌کند.

با توجه به تعریفی که ارئه نمودیم، ریا همواره عملی مذموم است. برخی از عالمان اخلاق، ریا را در دو نوع دانسته‌اند: ریا مذموم و ریا محبوب در نظر این عالمان، افعالی همچون پوشیدن لباس زیبا و زینت کردن خود در صورتی که متناسب با شأن فرد باشد ریا است، اما ریا محبوب است. این عمل را به این دلیل ریا می‌خوانند که فرد با پوشیدن لباس زیبا و تزیین خود، خواستار مقبولیت نزد مردم است و یا حداقل می‌خواهد مورد نگرش و عیب‌جویی مردم واقع نشود؛ پس نیت او توجه و رضایت مردم است.

به نظر می‌رسد با توجه به بعضی روایات که هر ریایی را شرک معرفی می‌کنند بهتر است ریا به گونه‌ای تعریف شود که ریا، محبوب را نتوان در آن جای داد. به عبارت بهتر تعریف ریا به گونه‌ای باشد که نتوان افعال مطلوب و غیر مذموم را مطلوب و ممدوح است، پس بهتر است آن را ریا نخوانیم چرا که در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که: کل ریا شرک (۱۲۱) بدون شک هیچ عمل شرک آلودی نمی‌تواند مذموم نباشد و پوشیدن لباس زیبا و متناسب با شأن انسان، هرگز عملی مذموم نیست و نمی‌توان آن را شرک دانست.

منشأ ریاکاری

ریا کار مانند هر فرد دیگری اعمال اختیاری خود را به انگیزه جلب منفعت و یا دفع ضرر انجام می‌دهد. فرد ریاکار می‌خواهد در ذهن و قلب مردم دارای منزلت بالایی باشد. او برای جلب نظر و رضایت مردم رضایت خداوند را نادیده می‌گیرد و گویی مردم را بر خداوند مقدم می‌شمارد او دو خطای بزرگ دارد: اولاً غافل است که قضاوت مردم درباره او به خواست و اراده الهی بستگی دارد و تأثیری آن اعمال در خوش آمد یا تنفر مردم به دست خداوند است. اگر خدا بخواهد آن اعمال موجب جلب نظر و قضاوت خوب مردم نسبت به او می‌شود و اگر نخواهد همان اعمال موجب تنفر مردم از وی می‌شود پس ریاکار در اعتقاد به توحید افعالی دچار تزلزل و گمراهی شده است. ثانیاً ریاکار گمان می‌کند مردم در رساندن سود یا دفع ضرر از او مستقل هستند و توجه ندارد که تأثیر اعمال مردم در رساندن سود و جلوگیری از ضرر به اراده خداوند وابسته است و آنان در تأثیر اعمال خود مستقل نیستند. این غفلت و بی‌توجهی نیز به معنای بی‌توجهی به توحید افعالی است که موجب می‌شود فرد ریاکار به دایره شرک پا گذارد.

آثار ریا

ریا موجب دوری از خداوند و نابودی عمل است. انسان را از خدا دور می‌کند زیرا ریاکار از قدرت خداوند غافل می‌شود و به جای توسل به او در انجام کارهای خود به غیر خدا متوسل می‌شود. عمل را نابود می‌کند زیرا کسی که عملی را برای غیر خدا انجام دهد پاداش آن را نیز باید از غیر خدا طلب کند و غیر خدا از دادن پاداش ناتوان است. خداوند در روز قیامت به ریاکاران می‌گوید: پاداش کارهایتان را از کسانی طلب کنید که برای آنها کار کرده‌اید پس بنگرید که آیا در نزد آنها پاداشی برای شما وجود دارد؟! (۱۲۲)

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند:

لا یقبل الله تعالی عملاً فیہ مثقال ذرۃ من ریا (۱۲۳)

خداوند عملی را که در آن ذره‌ای ریا باشد نمی‌پذیرد.

در حدیث قدسی آمده است: من بهترین شریک هستم کسی که عملی را برای من و غیر من انجام دهد آن عمل را به آن غیر می‌دهم. و نیز فرموده است فقط عملی را می‌پذیرم که تنها و تنها برای من انجام شده باشد. (۱۲۴)

من عمل لغیراللہ و کله اللہ الی عمله یوم القیامۃ (۱۲۵)

کسی که برای غیر خدا عمل کند خداوند او را در روز قیامت به عملش وا می‌گذارد.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است:

کل ریاء شرک، انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله (۱۲۶)

هر ریایی شرک است کسی که برای مردم کار کند پاداش او بر عهده مردم است و کسی که برای خدا کار کند پاداش او بر خداست.

اگر ریاکار در جلب نظر مردم موفق شود و تا مدتی مردم از او به نیکی یاد کنند به تدریج از خدا غافل تر می‌شود و گمان می‌کند که این خود اوست که می‌تواند نیک نامی را برای خودش فراهم آورد. غافل از آن که خداوند ستارالعیوب، زشت کاری و ریاکاری او را پوشانده است. این غفلت موجب می‌شود او در ارتکاب این گناه اصرار ورزد و تیرگی قلب خود را افزایش دهد.

یکی از آثار ریا این است که ریاکار قبل از هر کس دیگری دچار سوء ظن می‌شود او مانند هر خطا کار دیگری دیگران را به کیش خود می‌پندارد در نتیجه اعمال مردم صالح را با بدگمانی می‌نگرد و احتمال می‌دهد که آنان نیز همچون او ریاکار باشند. چنین فردی از آثار مثبت همنشینی با صالحان محروم می‌شود و از فواید حضور در اجتماعات معنوی بی‌بهره می‌ماند.

اثر دیگر ریا در صورتی است که ریا کاری ریاکاران آشکار شود؛ در این صورت فضای بی‌اعتمادی در اجتماع پدید می‌آید و محیط برادری و اعتماد آلوده می‌شود.

درمان ریا

مؤثرترین درمان ریا، بازنگری و تأمل ریاکار در عقیده خود نسبت به خداوند است. اگر فرد ریاکار به یاد آورد که فقط خداوند، عالم و قادر علی الاطلاق است و دیگران هیچ علم و قدرتی از خود ندارند، در خواهد یافت که فقط خداوند از نیکی‌ها و بدی‌های نیت و عمل او آگاه است و فقط او قادر است منافع بنده خویش را تامین و ضررها را از او دفع نماید. پس به جای توسل به مخلوقات ممکن و ناتوان به خداوند واجب الوجود قادر مهربان روی می‌آورد و رفاه و نیک نامی و سعادت دنیا و آخرت را از او می‌خواهد؛ چرا که هر موجودی غیر از خداوند متعال ضعیف است. چنان که خداوند متعال در آیه ۷۳ سوره حج می‌فرماید:

ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولوا اجتماعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یتنقدوه منه ضعف الطالب و المطلوب؛

کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز حتی مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای آفریدن از آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌توانند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

یکی دیگر از راه‌های مبارزه با ریا، توجه ریاکار به آثار سوء ریاست و این که در یابد حاصل ریاکاری چیزی جز تیرگی قلب، دوری از خدا، نابودی عمل، حسرت آخرت و بی‌بهرگی از همنشینی با مؤمنان نیست. برای مثال

ریاکاران در ذهن خود عالم آخرت را ترسیم کنند و تصور کنند که انسان‌های گناهکار هم از آنان وضعیت بهتری دارند در حالی که ریاکاران در زمره مشرکان و خلد در عذاب هستند، گناهکاران از عذاب شرک ورزی در امان هستند و امید رهایی دارند. و یا این که تصور کنند انسان‌های مخلص، با زحمت کم به پاداش فراوان دست یافته‌اند و آنان با عمل بسیار، چیزی جز عذاب نمی‌بینند. تصور این صحنه‌های حسرت بار می‌تواند فرد را از ریاکاری باز دارد.

راه دیگر درمان ریاکاری، آگاهی و توجه به پاداش عظیم اعمال خالصانه است. اگر کسی مقام مخلصان را بداند، انگیزه او در کسب مقام اخلاص بیشتر می‌شود و به جای تلاش ریاکارانه خواهد کوشید مراتب اخلاص خویش را بیافزاید.

و در پایان چه درمانی از این بالاتر که ریاکار بداند و بیندیشد که در اثر ریا از مصاحبت و دوستی با محبوب حقیقی محروم می‌شود و هدایای او حتی اگر کوچک‌ترین شائبه ریا داشته باشد از سوی خداوند سریع الرضا و پروردگار خطاپوش مهربان باز پس فرستاده می‌شود. باید از خداوند مهربان خواست تا او خود لذت خلوص را در کام ما قرار دهد و اخلاص را به ما عطا کند. توسل به خداوند و اولیاء مخلص او و به کارگیری راه‌های درمان ریا، می‌تواند این تیرگی و ظلمت را از دل بزدايد. ان شاء الله.

پی‌نوشتها

۱۲۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، کتاب ایمان و کفر، باب ریا، حدیث ۳.

۱۲۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۸۷.

۱۲۳- همان.

۱۲۴- همان، صص، ۳۸۹ - ۳۸۸.

۱۲۵- همان، ص ۳۸۸.

۱۲۶- اصول کافی، کتاب الایمان الکفر، باب ریا، حدیث ۳.

خوف و رجاء

خوف و رجاء یا بیم و امید، دو حالت یا انفعال نفسانی هستند. خوف که در زبان فارسی ترس خوانده می‌شود از جمله هیجانات روانی است. حالت ترس در همه انسان‌ها کم یا بیش پدید می‌آید. انسان در طی مراحل رشد از دوره نوزادی و کودکی تا بزرگسالی، همواره حالت ترس را تجربه می‌کند. ترس انسان از آغاز تولد تا دوره بزرگسالی یکسان نیست؛ زیرا تجارب و آگاهی‌های او تغییر می‌کند و انسان از چیزی می‌ترسد که برایش ناخوشایند و مضر باشد. یعنی به گونه‌ای از ناخوشایندی و ضرر رسانی آن چیز آگاه باشد. بنابراین ترس هر کس از چیزها به تجارب و آگاهی‌های گذشته او بستگی دارد. زمانی که انسان با امری ناخوشایند یا با یک ضرر و یا احتمال یک ضرر روبرو می‌شود، در شرایطی از آن می‌ترسد. این شرایط عبارتند از: مقدار ناخوشایندی آن چیز و یا ضرری که از آن چیز به انسان می‌رسد، میزان احتمال پدید آمدن آن چیز و مقدار توانایی فرد در دفع آن.

اطلاع از این سه امر، گاه در اثر تجربه شخصی حاصل می‌شود و گاه با محاسبات علمی و عقلی به دست می‌آید. گاهی هم با اخبار دیگران و از طریق منابع موثق از این امور مطلع می‌شویم.

ممکن است کسی بگوید انسان در برخورد با امور ناشناخته که هیچ انسانی آنها را تجربه نکرده است دچار ترس می‌شود پس نمی‌توان ترس را وابسته به تجارب و آگاهی‌های انسان دانست زیرا انسان گاه به سبب ناآگاهی و عدم تجربه از یک چیز می‌ترسد در پاسخ می‌گوییم هر امر تجربه نشده‌ای، ترس‌آور نیست اگر انسان با امر نوظهوری مواجه شود که در تجارب او موردی مشابه آن وجود ندارد با آن چیز محتاطانه برخورد می‌کند. این حالت احتیاط‌آمیز را ترس تعبیر می‌کنیم. بنابراین تجارب و آگاهی‌ها همواره در پدید آمدن حالت ترس مؤثراند؛ زیرا حتی در چنین مواردی رجوع به تجارب و آگاهی‌ها تعیین کننده حالت احتیاط‌آمیز در فرد است.

ترس در انسان آمادگی مقابله با امور ناخوشایند را پدید می‌آورد. تا زمانی که ترس از حد معینی تجاوز نکند و به اضطراب بدل نشود، انسان می‌تواند امکانات خود را برای مقابله با امور آسیب‌زننده و ناخوشایند بسیج کند. بنابراین، ترس به خودی خود یک هیجان سودمند است، ولی اگر کسی از امور موهوم بترسد، ترس او سودمند نیست؛ زیرا او را از زندگی باز می‌دارد.

ترس از امور موهوم و چیزهایی که مقابله با آنها محال است سودمند نیست. مثلاً ترس از مرگ ترس بیهوده‌ای است زیرا هیچ کس نمی‌تواند جلوی مرگ را بگیرد. بیهوده بودن ترس از مرگ با طبیعی بودن آن منافاتی ندارد. عده‌ای از مرگ می‌ترسند چون مرگ را نابودی می‌شمارند و عده‌ای به این دلیل که حوادث پس از مرگ را نمی‌شناسند. دسته‌ای نیز از مرگ می‌ترسند چون اعمال خویش و جزایی که در انتظار آنهاست برایشان نامعلوم، یا معلوم ولی رنج‌آور است.

ترس از مرگ، به بعضی از این معانی، سودمند و حرکت آفرین است و به بعضی دیگر از معانی بی‌فایده است. ترس از مرگ وقتی سودمند است که عمل انسان را اصلاح کند و او را برای حساب آخرت آماده سازد و گرنه هیچ کس را گریزی از مرگ نیست.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

فما ینجو من الموت من خافه و لا یعطی القاء من احبه (۱۲۷)

پس نه آن که بیم مرگ دارد از آن رهد، و نه آن که زندگی جاودانه خواهد بدان رسد.

رجاء که در فارسی امید گفته می‌شود حالتی نفسانی است امید و امیدواری، نسبت به امور خوشایند پدید می‌آید انسان به اموری که برای خود خوشایند و مفید می‌شناسد امید دارد. یعنی با تصور امور خوشایند و لذت و رضایت حاصل از به دست آوردن آنها حالت امید در انسان پدید می‌آید.

این حالت نفسانی در اثر تصور یا اطمینان از حصول آن امر خوشایند حاصل می‌شود، ولی انسان معمولاً نسبت به عوامل و شرایط پدید آورنده آن امر خوشایند نیز ابراز امیدواری می‌کند. برای مثال کسی که در بیابانی خشک راه گم کرده و به شدت تشنه است در جستجوی آب بر می‌آید. وقتی تصور می‌کند که تلاش او به نتیجه خواهد رسید و تشنگی او برطرف خواهد شد در او حالت امید پدید می‌آید. همچنین وقتی به خاطر می‌آورد که نیروهای کمکی درصدد یافتن او هستند می‌گوید من به نیروهای کمکی امید دارم. در این جا او به وسایط رفع تشنگی امید دارد ولی امید حقیقی او نسبت به آب است که نوشیدن آن برایش خوشایند است.

حالت امید وقتی پدید می‌آید که انسان احتمال به دست آوردن امری خوشایند را بدهد، یعنی شرایط و امکانات را برای رسیدن به آن چیز آماده ببیند. کسی که به امور نامحتمل و یا امور بسیار نادر امیدوار است حالت طبیعی ندارد. بنابراین امید انسان به آگاهی‌ها و تجارب او درباره مطلوبیت امور و توانایی‌های خود و شرایط و امکانات بستگی دارد.

امید در انسان انگیزه تلاش را پدید می‌آورد. کسی که امیدی ندارد ادامه زندگی برای او کسالت آور و حتی نامطلوب می‌شود؛ انسان ناامید انگیزه‌ای برای کار و تلاش ندارد و از حرکت به سوی کمال باز می‌ماند.

بنابر آن چه تاکنون گفتیم حرکت به سوی کمال فقط با وجود خوف و رجاء امکان‌پذیر می‌شود؛ زیرا هر حرکت ارادی در صورتی به شکل صحیح انجام می‌گیرد که اولاً انگیزه و نیروی حرکت موجود باشد و ثانیاً موانع و خطرات برطرف شود. کسی که در دل خود احساس خوف دارد، همواره آماده مقابله با موانع حرکت و خطرات مسیر است. با وجود این آمادگی، امکان از میان برداشتن موانع فراهم می‌شود. مبارزه با موانع و خطرات، با امید رسیدن به مقصد و امید به توانایی در رفع موانع ممکن می‌شود. پس امید به آینده‌ای بهتر و اعتماد به توانایی‌های خود در رفع موانع انسان را به حرکت می‌آورد با توجه به این مقدمات در می‌یابیم که حضور همزمان خوف و رجاء حرکت به سوی کمال را ممکن می‌سازد.

امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند:

خیر الاعمال اعتدال الخوف و الرجاء (۱۲۸)

بهترین عمل اعتدال خوف و رجاء است.

خوف و رجاء حالاتی است که در پی‌گیری هر هدف مهمی پیش می‌آید. بنابراین در همه روابط انسان، امکان بروز حالت ترس و امید وجود دارد. در رابطه انسان با خدا، انسان با محیط و حتی در رابطه انسان با خود، بروز این حالات ممکن است. این سه بخش از کتاب به بررسی خوف و رجاء در رابطه انسان با خداوند می‌پردازد.

خوف و رجاء و ایمان خدا

خوف و رجاء انسان در برابر خداوند نتیجه معرفت و ایمان به خداوند و صفات جمال و جلال اوست امام صادق(ع) فرموده‌اند:

من كان بالله عارفاً، كان من الله خائفاً و اليه راجياً و هما جناحا الايمان... (۱۲۹)

هر کسی که خداوند را بشناسد از او خائف و به او امیدوار است، خوف و رجاء دو بال ایمان هستند. در روایت دیگری فرموده‌اند:

لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون خائفاً راجياً (۱۳۰)

مؤمن تا زمانی که بیمناک و امیدوار نسبت به خداوند نباشد مؤمن نیست.

انواع خوف در رابطه انسان و خداوند

۱- خوف از گناه

انسان با محبت به خداوند متعال و شناخت صفات جمال و جلال او از او فرمانبرداری می‌کند و به این وسیله به سوی کمال حرکت می‌نماید کمال انسان همان تقرب او به پروردگار است. قرب خداوند نیازمند تلاش همیشگی انسان در فرمانبرداری از خداوند و دوری از نافرمانی است. این تلاش همیشگی انگیزه‌ای پایدار را می‌طلبد. کسی که قرب خداوند را می‌خواهد و محبت او را در دل دارد تبعیت از فرامین خداوند و پیروی از دستورات اولیای دین را یگانه راه رسیدن به مقصد خود می‌داند. انسان در مسیر فرمانبری دچار لغزش و خطا می‌شود. این لغزش‌ها موجب پدید آمدن حالاتی روحی در انسان می‌شود. برخی از انسان‌ها پس از هر خطا و لغزش به انتقام و عذاب خداوند اندیشه می‌کنند و چنان شرمسار و نگران می‌شوند که امید رستگاری را از دست می‌دهند. از میان رفتن امید به منزله از دست دادن یکی از دو بال حرکت است. امید به موفقیت، و هوشیاری در برابر موانع موفقیت دو بال پرواز به سوی هر مقصدی است.

برخی دیگر از انسان‌ها هنگامی که به لغزش و خطا مبتلا می‌شوند به رحمت و مغفرت پروردگار می‌اندیشند و در نتیجه امید خود را زنده نگه می‌دارند. این دسته از انسان‌ها اگر با اندیشیدن به رحمت و مغفرت پروردگار از مجازات پروردگار غافل شوند، رفته رفته به گناه و خطا عادت می‌کنند و از مسیر کمال باز می‌مانند. این افراد بال دیگر پرواز یعنی هوشیاری در برابر موانع موفقیت را از دست داده‌اند.

بهترین حالت روحی، از آن انسان‌هایی است که همزمان با امید به رحمت و مغفرت به انتقام و عذاب خداوند نیز فکر می‌کنند. چنین افرادی هر دو بال پرواز را در اختیار دارند. امام صادق(ع) از پدر بزرگوارشان نقل کرده‌اند که ایشان فرموده‌اند:

انه ليس من عبد مؤمن الا وفى قلبه نوران: نور خيفة و نور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا، و لو وزن هذا لم يزد على هذا؛ (۱۳۱)

در قلب بنده مؤمن دو نور است، نور بیم و نور امید؛ اگر این دو نور اندازه‌گیری شوند هیچ یک بیشتر از دیگری نیست.

امیرالمؤمنین (ع) در موعظه‌ای فرموده‌اند:

و ان استطعتم ان يثتد خوفكم من الله و ان يحسن ظنكم به فاجمعوا بينهما، فان العبد انما يكون حسن ظنه بربه على قدر خوفه من ربه و ان احسن الناس ظنا بالله اشد هم خوفا لله؛ (۱۳۲)

و اگر توانستید که هم از خدا سخت ترسید و هم بدو گمان نیک برید این دو را با هم فراهم آورید که گمان نیک بنده نسبت به پروردگارش به اندازه ترس او از پروردگار است و خوش گمان‌ترین مردم به خداوند، هراسنده‌ترین آنها از خداست.

انسان‌هایی که بیم و امید را به یک اندازه دارند، از سویی امیدوارند و انگیزه و انرژی حرکت را در خود حفظ می‌کنند و از سوی دیگر دچار غفلت و غرور نیستند و در نتیجه در صدد جبران خطای گذشته بر می‌آیند.

خوف از گناه و حفظ امید به بخشایش و دستگیری خداوند، حرکت انسان به سوی کمال و قرب پروردگار را بیمه می‌کند. چنین انسانی مشمول دعای امیرالمؤمنین (ع) است که فرمود:

رحم الله امرء... راغب ربه و خاف ذنبه، (۱۳۳)

خدا پیامرزد کسی را که... خدا را حاضر دید و از گناه ترسید.

امیرالمؤمنین (ع) در وصف یاران پیامبر می‌فرماید:

اذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جيوبهم و مادوا كما يميمد الشجر يوم الريح العاصف خوفا من العقاب و رجاء للثواب؛ (۱۳۴)

اگر نام خدا برده می‌شود چندان می‌گریستند که گریبان‌هاشان تر گردد و می‌لرزیدند چنان که درخت در روز تند باد می‌لرزد، از کیفی که بیم آن داشتند و از امیدی که به پاداش خداوند داشتند.

۲- خوف از غفلت و کوتاهی

کسی که عظمت خداوند را می‌شناسد حتی اگر شناخت او اجمالی باشد به خوبی می‌داند که هرگز نمی‌تواند اعمالی را انجام دهد که در خور عظمت پروردگار باشد. چنین انسانی می‌داند که عمل او در برابر فضل و رحمت پروردگار بسیار ناچیز است. او می‌داند که هرگز نمی‌تواند شکر نعمت‌های پروردگار را به جای آورد. از سوی دیگر می‌داند که اگر در حد توان خویش به طاعت و عبادت خداوند قیام کند پروردگار مهربان کمبودهای عمل او را به لطف خویش جبران می‌کند. چنین بنده‌ای از این خائف است که در قیام به طاعت و عبادت پروردگار کوتاهی کرده باشد و در اثر ناآگاهی یا غفلت آن چه را در توان داشته ترک کرده باشد. چون احتمال چنین غفلتی همواره وجود دارد، بنده مؤمن هیچ گاه اعمال خود را کافی نمی‌داند و در هراس از غفلت به سر می‌برد. این هراس او را درباره گذشته و آینده بیمناک می‌کند. درباره غفلتی که احتمالاً در گذشته رخ داده از خداوند طلب بخشایش می‌کند و درباره غفلتی که ممکن است پیش آید به خدا پناه می‌برد.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه همام درباره انسان متقی می‌فرمایند:

یبت حذراً... حذراً لما حذر من الغفله؛ (۱۳۵)

شب در حالت ترس به سر می‌برد... ترسان از غفلتی که مرتکب شده است.

انسان متقی چنان از احتمال غفلت می‌هراسد که حتی در حال انجام اعمال صالح خائف است که مبادا در اثر غفلت نتواند عمل خویش را آن گونه که شایسته است انجام دهد.

امیرالمؤمنین (ع) درباره انسان متقی فرموده‌اند:

یعمل الاعمال الصالحه و هو علی وجل (۱۳۶)

اعمال صالح را در حالی انجام می‌دهد که در هراس است.

این هراس از آن روست که احتمال می‌دهد برخلاف گمان او اعمالش نادرست و ناصالح باشد او از این که زیان کار باشد بیم دارد و می‌ترسد مشمول این سخن پروردگار باشد که فرمود:

قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (۱۳۷)
بگو: آیا شما را از زیانکاران مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی هستند که تلاششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند.

۳- خوف از عاقبت بد

ایمان به خداوند ارزشمندترین چیزی است که دنیا و آخرت انسان را زیبا و آباد می‌گرداند. انسان مؤمن رستگاری خود را در گرو حفظ و رشد ایمان خود می‌داند. کسی که می‌خواهد از هر خوفی رها شود و غم و اندوه، او را آزار ندهد باید ایمان خود را حفظ کند و اعمال صالح انجام دهد:

من أمان بالله والیوم الآخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون (۱۳۸)

هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، پس بیم و اندوهی نخواهد داشت.

ولی حفظ ایمان کار دشواری است. ایمان انسان در مسیر زندگی همواره تهدید می‌شود. محبت دنیا و وابستگی به فرزندان و اموال ممکن است انسان را در دو راهی کفر و ایمان قرار دهد و ضعف ایمان موجب انتخاب مسیر و کفر و هلاکت گردد. خداوند متعال در سوره توبه آیات بیستم تا بیست و چهارم کسانی را که ایمان آورده‌اند و از وابستگی‌های خویش به دنیا و محبت مال و فرزند رها شده‌اند و هجرت و جهاد کرده‌اند، رستگار و دارای بالاترین مقامات معرفی می‌فرماید و به آنان رحمت و رضوان و جاودانگی در بهشت را وعده می‌دهد؛ در حالی که کسانی که نمی‌توانند از این وابستگی‌ها رها شوند، در خطر بی‌ایمانی و گمراهی هستند.

قل ان کان اباکم و ابناءکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقتر فتموها و تجارة تخشون کسادها و مسکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتربصوا حتی یأتی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین؛ (۱۳۹)

بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا در آورد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

از دیگر چیزهایی که ایمان انسان را تهدید می‌کند انحرافات فکری است. این انحرافات گاهی در نتیجه وابستگی‌های پنهان به دنیا و شهوات است و گاهی در اثر گناه و کوتاهی در عبادت و اطاعت خداوند پدید می‌آید. این عوامل را با مراقبت می‌توان تا حدودی چاره کرد ولی راهزنان ایمان بسیار زیادند و هر لحظه ممکن است ایمان انسان را برابیند و شقاوت و بیچارگی آخرت را پدید آورند. هر مؤمنی از خود می‌پرسد آیا می‌توانم تا پایان عمر ایمان خود را حفظ کنم و عمل خویش را چنان صالح سازم که اهل سعادت باشم؟ و چون از آینده بی‌خبر است و بر ضعف و ناتوانی خود آگاه است احتمال می‌دهد خداوند عنایت و لطف خویش را از او بگیرد و او قادر به حفظ ایمان خود و پایداری بر عمل صالح نشود. نامعلوم بودن عاقبت انسان را هراسناک می‌کند هراس از عاقبت کار چنان است که حتی برترین اولیاء خدا از عاقبت کار خود خائف هستند. البته مراتب ایمان و خوف آنان با انسان‌های معمولی متفاوت است ولی در این حقیقت با ما مشترکند که باقی ماندن بر طریق صواب، جز با عنایت و لطف خداوند ممکن نیست.

امام علی بن الحسین (ع) با خدای خویش این گونه مناجات می‌کند:

لیت شعری اللشقاء ولدتنی امی ام للعناء ربتنی فلیتها لم تلدنی و لم تربنی، و لیتنی علمت امن اهل السعادة جعلتني و بقربک و جوارک خصصتني فتقر بذلک عینی و تطمئن له نفسی (۱۴۰)

ای کاش می‌دانستم که آیا مادرم مرا زاد تا اهل شقاوت باشم که اگر چنین است پس کاش مرا نزاده بود و تربیت نمی‌کرد و ای کاش می‌دانستم که آیا مرا اهل رستگاری قرار داده‌ای و به قرب و جوار خود مخصوص داشته‌ای که اگر چنین باشد چشم من روشنایی گیرد و نفسم آرام شود.

نامعلوم بودن عاقبت انسان و در تهدید همیشگی بودن آن خود نعمتی برای انسان است که او را همواره آماده و هوشیار نگاه می‌دارد تا در برابر خطرات مقاومت بخند و اسباب رستگاری را در هر لحظه زندگی جستجو کند و نیروی خویش را برای تحصیل آن اسباب بسیج نماید.

۴- خوف از جهان پس از مرگ

از لحظه مرگ و تسلیم جان تا هنگام محاسبه قیامت و تا زمانی که انسان‌ها جزای زندگی دنیایی خویش را می‌بینند و می‌گیرند همه این مراحل احوالی است که تصور آنها انسان را بیمناک می‌کند. کسی که معتقد است دنیا مزرعه آخرت است تمام شدن فرصت برای برداشت توشه را خوش نمی‌دارد و از لحظه پایان این فرصت می‌هراسد کسی که ضعف خویش را می‌داند و بر لغزش‌های خود آگاه است و بر جهل خود نسبت به بسیاری از خطاها و کوتاهی‌ها واقف است می‌ترسد که از پاسخ به نکیر و منکر باز ماند و در هنگام برپایی دادگاه عدل پروردگار از خجلت گناه سرافکننده شود و از رنج حسرت آزوده گردد و بر عذاب خداوند تاب نیاورد که هیچ کس را چنین تاب و توانی نیست.

مرگ دروازه ورود به جهانی است که آغاز آن تسلیم جان است و پایان آن دریافت نتیجه اعمال. تصور همه لحظات این جهان همچون زنگ خطری است که غفلت را می‌زداید و هوشیاری را به ارمغان می‌آورد از همین روست که یاد مرگ احیاگر لحظه‌های حیات است. بدون مرگ زندگی عین مردگی است. کسی که از مرگ و احوال پس از آن بیمناک نباشد در همین جهان می‌میرد، چرا که مرده کسی است که از حرکت باز می‌ماند و

غفلت از مرگ انسان را از حرکت پویا به سوی کمال محروم می‌سازد. از همین روست که در روایات یاد مرگ را گرامی و مبارک داشته‌اند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند:

اوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفلة عنه و کیف غفلتکم عما لیس یغفلکم (۱۴۱)

شما را به یاد مرگ و کاستن از غفلت سفارش می‌کنم و چگونه از چیزی غافل شوید که شما را فراموش نمی‌کند.

قطعیت و حتمیت مرگ از یک سو و نامعلوم بودن آن چه پس از مرگ بر سر ما خواهد آمد از سوی دیگر حقیقی است که به زندگی طراوت می‌بخشد و خوف و رجاء را در دل انسان مؤمن ساکن می‌سازد. مرگ بهترین اندرزگوی انسان است. مشاهده هر مرگ برای چشمان بیدار و قلب‌های سالم همچون زنده شدن دوباره است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند:

فکفی واعظا بموتی عاینتموهم، حملوا الی قبورهم غیر راکبین و انزلوا فیها غیر نازلین (۱۴۲)

مرده‌هایی را که دیدید در موعظه شما بس است. آنان را به سوی قبرهاشان حمل کردند در حالی که خود بر مرکبی سوار نبودند و آنها را در گورها فرود آوردند در حالی که خودشان فرود نیامدند.

تصور صحیح از مرگ و حیات اخروی، معنای زندگی را عوض می‌کند. کسی که به جهان آخرت ایمان ندارد و از مرگ بیمناک نیست هر کوششی می‌کند برای گریز از مرگ است زیرا خوردن، آشامیدن، پوشیدن، ورزش و خلاصه همه کارها را برای ماندن و بهتر ماندن انجام می‌دهد. تلاش برای ماندن، گریز از رفتن است و رفتن همان مرگ است و هیچ کس را از این رفتن گریزی نیست.

کل نفس ذائقة الموت

امیرالمؤمنین (ع) در موعظه‌ای بلیغ می‌فرمایند:

و انتم طرداء الموت ان اقمتم له اخذکم، و ان فررتم منه ادرککم، و هو الزم لکم من ظلمکم. الموت معقود بنواصیکم. (۱۴۳)

شما از ترس مرگ از جا جسته‌اید اگر بایستید شما را می‌رباید و اگر بگریزید شما را در می‌یابد مرگ از سایه‌هاتان با شما همراه‌تر است، مرگ به پیشانی شما چسبیده است.

کسی که به قطعیت فرا رسیدن مرگ اندیشه کند و به جهان آخرت ایمان داشته باشد، کوشش او برای گریز از مرگ نیست بلکه هر کوششی به معنای پذیرش مرگ و شتافتن به سوی مرگ است تلاش چنین انسانی برای آبادانی آخرت است پس هر چه بیشتر در طریق عمل صالح و اخلاص می‌کوشد گامی استوارتر و با آرامش‌تر به سوی مرگ بر می‌دارد و خود از این حقیقت آگاه است که می‌خواهد مرگ را به راحتی در آغوش کشد. پس عمل او گریز از مرگ نیست. او چنین کار بی‌حاصلی انجام نمی‌دهد بلکه این حقیقت را پذیرفته است و برای سرای باقی در کار و تلاش شده است. خطاب امیرالمؤمنین (ع) را چنین انسانی به گوش جان می‌شنود و در پی عمل صالح بر می‌آید آن جا که فرمود:

فسابقوا - رحکم الله - الی منازلکم الی امرتم ان تعمروها والتی رغبتم فیها و دعیتم الیها؛ (۱۴۴)

پس بر یکدیگر پیشی گیرید خدا شما را بیامرزاد به سوی منزلی که به آن آبادانی آن امر شده‌اید و به سوی آن چه که خواستار آن هستید و به سوی آن دعوت شده‌اید.

ایشان در جای دیگری می‌فرمایند:

و بادروا الموت و غمراته، امهدوا له قبل حلوله، و اعدوا له قبل نزوله، فان الغایة القیامه، و کفی بذلک و اعطا لمن عقل و معتبرا لمن جهل (۱۴۵)

به استقبال مرگ و سختی‌های آن بروید و پیش از آن که در رسد آماده پذیرائیش باشید و تا نیامده است مهیا شوید که پایان کار قیامت است و این برای پند خردمند بس است و برای عبرت جاهل کافی است.

هراس مرگ و احوال پس از آن، در دل کسی جای می‌گیرد که به عالم پس از مرگ ایمان داشته باشد و به آن اندیشه کند و امید به پاداش آخرت و لذت قرب و جوار پروردگار نیز از آن کسی است که به عالم آخرت ایمان آورده و در سایه هراس از جهان پس از مرگ عمل خویش را الهی کرده باشد. بشارت‌هایی که در قرآن کریم و روایات اهل بیت عصمت آمده است، امید را در دل پرهیزکاران زنده می‌کند و آنان را مهبیای توشه‌گیری از این دنیا برای آخرت می‌سازد.

امیرالمؤمنین (ع) در کلامی با اشاره به آیه ۷۳ سوره زمر امید را در دل‌ها زنده می‌کند:

«و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا قد أمن العذاب، و انقطع العقاب و زحزحوا عن النار، و اطمانت بهم الدار و رضوا المثوی والقرار. الذین کانت اعمالهم فی الدنيا زاکیة، و اعینهم باکیة و کان لیلهم فی دنیاهم نهارا، تخشعا و استغفارا، و کان نهارهم لیلا توحشا و انقطاعا. فجعل الله لهم الجنة مآبا، و الجزاء ثوبا و کانوا احق بها و اهلها فی ملک دائم، و نعیم قائم»؛ (۱۴۶)

و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند نه ترس عذاب دارند و نه بیم عقاب از آتش دور و در خانه امن آرام، و از جایگاه خود و آسودن در آن خشنودند. آنان که در دنیا کارهایشان پاک و چشمانشان گریان بود و شب آنان در دنیا روز بود با خشوع کردن و مغفرت طلبیدن و روزشان شب بود با بریدن از مردم، پس خدا بهشت و جایگاهشان و ثواب را پاداششان قرار داد. و آنان شایسته آن ثواب در ملکی همیشگی و نعمتی پایدار بودند.

خوف از آن چه پس از مرگ پیش خواهد آمد به بهترین شکل در مناجات حضرت سجاد دیده می‌شود؛ آن جا که این گونه مناجات می‌کنند:

فمالی لا ابکی، ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمة قبری، ابکی لضیق لحدی، ابکی لسؤال منکر و نکیر ایای، ابکی لخروجی من قبری عربانا ذلیلا حاملا ثقلی علی ظهری... (۱۴۷)

۵- خوف دوری از خدا

آن چه تاکنون از انواع خوف در قلمرو رابطه انسان و خدا گفتیم به آینده انسان مربوط می‌شود. انسان از گناه می‌هراسد زیرا آینده گناهکار را هولناک می‌بیند، از غفلت بی‌مناک است زیرا آینده انسان غافل تیره و تار است و از مرگ و حوادث پس از آن می‌ترسد چون مرگ و جهان آخرت آینده گریزنناپذیر اوست ولی بندگان برگزیده خدا و اولیاء معصوم او در دل خود خوفی دارند که از هر خوفی برتر و در عین حال زیباترین جلوه بندگی انسان

در برابر خداست. ولی خدا در هر لحظه به رضای خدا و به قرب و بعد خویش از خداوند می‌اندیشد و از این تصور که شاید خداوند از او راضی نباشد و شاید اکنون دور از خدا به سر برد بیمناک می‌شود. او خدا را دوست دارد و دوری از خدا و سخط خدا را خوش نمی‌دارد. این نارضایتی و بعد در هر لحظه برای او ناخوشایند است خواه اکنون و در این جهان باشد و خواه پس از مرگ و در صحنه قیامت او را اگر به آتش عذاب بسپارند به رنج حاصل از آتش نمی‌اندیشد، بلکه دوری از خدا او را می‌آزارد.

امیرالمؤمنین (ع) وقتی عقوبت خدا را تصور می‌کند با خدای خویش چنین می‌گوید:

فلئن صیرتنی للعقوبات مع اعدائک و جمعت بینی و بین اهل بلائک و فرقت بینی و بین احبائک و اولیائک فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک؛ (۱۴۸)

اگر مرا همراه دشمنان به عقوبت‌ها دچار سازی و مرا با اهل عذاب همراه سازی و میان من و دوستان و اولیائت جدایی افکنی؛ ای معبود من! و ای آقا و مولای و پروردگار من! گیرم که بر عذاب تو شکیباً باشم ولی چگونه می‌توانم دوری تو را تاب آورم.

برگزیدگان خداوند و امامان معصوم چنان محبت خدا را در دل دارند که چون تصور آتش و عذاب جهنم را می‌کنند باز هم از دوستی خدا می‌گویند:

و لئن ادخلتنی النار لاخبرن اهل النار بحبی لک؛ (۱۴۹)

و اگر مرا به آتش درآوری هر آینه جهنمیان را از محبت خود به تو آگاه سازم.

این سخنان که در حال مناجات با خداوند بیان شده است نشان می‌دهد که مهم‌ترین چیز در نزد اولیاء خداوند رضایت اوست. آنان خواستار نزدیکی به پروردگار خویشند و هیچ عذابی را بالاتر از دوری از خداوند نمی‌شناسند. ترس از بعد؛ مخصوص آینده نیست. هر لحظه زندگی می‌تواند در قرب و بعد از خدا سپری شود. پس اولیاء الهی می‌خواهند همواره به خدای خویش نزدیک باشند و در هر لحظه هراس دارند که مبادا در بعد از او به سر برند.

پی‌نوشتها

- | | |
|--|-----------------------------|
| ۱۲۷- نهج‌البلاغه، خطبه ۳۸. | ۱۴۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۸. |
| ۱۲۸- الحیاء، ج ۱، ص ۴۰۶. | ۱۴۵- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۰. |
| ۱۲۹- الحیاء، ج ۱، ص ۴۰۷. | ۱۴۶- همان. |
| ۱۳۰- همان. | ۱۴۷- دعای ابوحمزه ثمالی. |
| ۱۳۱- الحیاء، ج ۱، ص ۴۰۶. | ۱۴۸- دعای کمیل. |
| ۱۳۲- نهج‌البلاغه، نامه ۲۷. | ۱۴۹- دعای ابوحمزه ثمالی. |
| ۱۳۳- نهج‌البلاغه، خطبه ۷۶. | |
| ۱۳۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۹۷. | |
| ۱۳۵- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳. | |
| ۱۳۶- همان. | |
| ۱۳۷- کشف، ۴ و ۱۰۳. | |
| ۱۳۸- مانده، ۶۹. | |
| ۱۳۹- توبه، ۲۴. | |
| ۱۴۰- مناجات خمس عشره، مناجات الخائفین. | |
| ۱۴۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۸. | |
| ۱۴۲- همان. | |
| ۱۴۳- نهج‌البلاغه، نامه ۲۷. | |

خوف از خدا

همه انواع ترس که تاکنون از آن سخن گفته‌ایم رابطه انسان و خداوند را دگرگون می‌کنند. ترس از غفلت، ترس از گناه، ترس از عذاب و ترس از بعد، همه ترس از نادرستی رابطه انسان با خداست. بنابراین همه این ترس‌ها را می‌توان ترس از خدا نامید. ترسی که ریشه هوشیاری انسان است و همه قدرت و فرصت انسان را به سوی کسب رضایت او تجهیز می‌کند و به راستی شایسته‌ترین کس خداست که از او بترسیم؛ ترسی آمیخته با محبت و امیدواری. خداوند پیامبران را همین گونه توصیف می‌فرماید:

الذین یبلغون رسل الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله (۱۵۰)

آنان که پیام‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند.

خداوند خود خویشتن را در خورترین کس معرفی فرموده است که باید از او هراس داشت. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

و تخشی الناس والله احق ان تخشیه... (۱۵۱)

و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.

منشأ ترس از غیر خدا، شیطان است و به عبارت دیگر ترس از غیر خدا ترس شیطانی است و انسان را از خدا دور می‌کند. مؤمنان فقط از خدا می‌ترسند و کسانی از غیر خدا می‌ترسند که از خدا دورند و دوستی شیطان را برگزیده‌اند:

ذلکم الشیطن یخوف اولیائه فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین؛ (۱۵۲)

این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس اگر مؤمنید از او مترسید و از من بترسید.

خدا ترسی شرط ایمان است. چنان که خداوند فرموده است:

فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین؛ (۱۵۳)

خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید.

آثار خوف از خدا

خوف از خداوند آثار بسیاری دارد که تا این جا برخی از آنها را به طور کلی و به صورت مختصر بیان کردیم و اکنون تفصیل آنها را می‌آوریم:

مهم‌ترین و کلی‌ترین اثر خوف چنان که قبلاً گفته شد آمادگی برای مقابله با موانع رستگاری و کمال و یافتن انگیزه برای جمع آوری توشه راه کمال و سعادت آخرت است. این اثر مهم و کلی از آن جا ناشی می‌شود که خداترسان بیشترین آمادگی را برای پذیرش انذار و تذکر دارند.

۱- پذیرفتن انذار و تذکر

خداوند قرآن را که نامه هدایت بشر است فرستاد تا فطرت خدایی انسان را به یاد او آورد. کسی که از این سخن یادآور فطرت خویش می‌شود که در دل خود، ترس خدا داشته باشد:

طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى (۱۵۴)

ای پیامبر قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج آفتی آن را فقط برای یادآوری کسانی که از (خدا) می‌ترسند نازل ساختیم.

خداوند پیامبر خود را امر می‌کند مردم را تذکر دهد و فایده این تذکر را از آن مردم خداترس معرفی می‌کند: فذکر ان نفعت الذکری سیدکر من یخشی؛ (۱۵۵)

پس پند ده اگر پند دادن مفید باشد به زودی کسی که از خدا می‌ترسد متذکر می‌شود.

آیات دیگری هم در این زمینه وجود دارد. همچون «انما انت منذر من یخشاها» (۱۵۶) و یا آیه مبارکه «انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب» (۱۵۷) این آیات نیز نشان می‌دهند که انذار پیامبر بر کسانی مؤثر است که خداترس باشند و از روز قیامت و برپایی عدل الهی هراس داشته باشند.

۲- اقدام به عمل

انسان از هر چیز بترسد خود را برای مقابله با آن آماده می‌سازد. ترس انسان از هر چیزی را به آسانی می‌توان شناخت و درستی آن را دریافت، جز ترس او از خداوند را که به فرموده امیرالمؤمنین (ع) نیازمند دلیل و نشانه است. امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه می‌فرماید:

چگونه است که بنده هر گاه از خلق خدا بیمناک می‌شود خود را مهیا می‌سازد و چون از خدا می‌ترسد آمادگی خویش را به بعد و او می‌گذارد و وعده می‌دهد که در آینده عمل خویش را اصلاح می‌کنم. (۱۵۸)

امیرالمؤمنین (ع) با این سخن نشان می‌دهند که هر ترسی را نمی‌توان ترس واقعی از خدا دانست. ترس واقعی از خدا، علت اقدام به عمل است و هر گاه معلول آن موجود نباشد، یعنی عمل بنده درست و صالح نگردیده باشد، معلوم می‌شود که علت هنوز موجود نیست. امام علی خود نشانه‌ها و آثار خوف را بیش از هر کس دارا بودند و در یکی از نامه‌هایشان می‌فرمایند:

و انما هی نفسی أروضها بالتقوی لتأتی آمنه یوم الخوف الاکبر؛ (۱۵۹)

و من نفس خود را با پرهیزکاری پرورش می‌دهم تا در پریمی‌ترین روزها در امان باشد.

و در ادامه همین نامه در توصیف اعضای حزب خداوند (حزب الله) که همان رستگاران هستند می‌فرماید:

خوشا کسی که آن چه پروردگارش بر عهده وی نهاده، پرداخته است و در سختی‌اش شکیبایی کرده و خواب شب را از چشمش گرفته و چون خواب بر او چیزه شده خوابگاهی پهن نکرده بر روی زمین خفته و کف دست را بالش خود ساخته و در جمعی قرار دارد که از بیم روز معاد، شب‌ها بیدارند و پهلوهایشان را از خوابگاه جدا کرده‌اند و لبهایشان به یاد پروردگار گویاست و گناهانشان به سبب استغفار بسیار، بخشوده است. آنان حزب خدایند و بدانید که حزب خدا رستگار هستند.

در این عبارات، خوف روز بازگشت، عامل تهجد، عبادت و استغفار به درگاه خداوند معرفی شده است در نامه دیگری مولای متقیان برای دعوت به دوری از زشتی‌ها و اقدام به واجبات و نیکی‌ها می‌فرمایند: از آن چه زشت می‌دانی دوری کن و خود را به انجام واجبات الهی وادار؛ در حالی که امید به پاداش آن داری و از عقاب آن ترسان هستی. (۱۶۰)

در قرآن کریم نیز خداترسی یکی از علل مبادرت به عمل صالح و پیشی گرفتن در خیرات معرفی شده است. در آیات ۵۷ تا ۶۱ سوره مؤمنون آمده است:

ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون والذین هم بایات ربهم یؤمنون والذین هم لا یشرکون والذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسرعون فی الخیرات و هم لها سبقون؛ (۱۶۱)

در حقیقت کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند و کسانی که آن چه را دارند در راه خدا می‌دهند در حالی که دلپایشان ترسان است و می‌دانند که به سوی پروردگارشان باز خواهند گشت، آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنانند که در انجام آنها سبقت می‌جویند.

۳-هدایت

خوف و خشیت بنده از خداوند علاوه بر آن که او را پندپذیر و عامل به خیرات می‌سازد هدایت یافتن او را در پی دارد. بسا انسان‌هایی که می‌خواهند به سبب ترسی که دارند عملی انجام دهند که از ترس و ناامنی به امنیت و آرامش برسند ولی راه گریز را نمی‌شناسند. انسان مؤمن که به رسالت انبیاء ایمان دارد و پیام پیامبران را پذیرفته است در صورتی که خشیت خداوند را در دل داشته باشد، راهنمایی دین خدا را به درستی دریافت می‌کند و امیدوار است که در راه درست حرکت کند و به مقصد صحیح راه یابد و هدایت شود. در قرآن کریم خداترسی در زمره عواملی معرفی شده است که هدایت یافتگی را موجب می‌شوند:

انما یعمر مساجدالله من امن بالله والیوم الاخر و اقام الصلوة واتی الزکوة و لم یخس الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین؛ (۱۶۲)

مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز بر پا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند؛ پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.

۴-مغفرت

کسی که خدا ترس است افزون بر این که انذار پیامبر را پذیرا می‌شود، مشمول بخشایش پروردگار است و پاداشی نیکو می‌یابد.

انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب فبشره بمغفرة و اجر کریم؛ (۱۶۳)

بیم دادن تو، تنها کسی را سودمند است که کتاب حق را پیروی کند و از خدای رحمان در نهان بترسد. چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پرارزش بشارت ده.

انسان خداترس از آن رو مشمول مغفرت الهی است که اعمال خود را با نیت درست انجام می‌دهد. او در نهان از خدا می‌ترسد، یعنی درون خود و نیت خود را که بر همگان پوشیده است خالص می‌کند؛ چون خدا را بر

پنهانی‌های دل خویش آگاه می‌داند و از این که مبدا در نیت او خللی وارد شود می‌ترسد. چنین شخصی اعمال خود را به نیت الهی انجام می‌دهد. اکنون اگر خطایی بر عمل او عارض شود چون نیت او خالص است خداوند لغزش عملی او را می‌بخشاید و اگر عملی را کمال انجام دهد و هیچ خللی در کار او پدید نیاید، پاداش الهی شامل حال او می‌شود. همین مضمون در آیه دیگری نیز تکرار شده است:

ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرةٌ و اجر کبیر؛ (۱۶۴)

آنانی که در نهان از پروردگارشان می‌ترسند، آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود.

چنان که پیداست در هر دو آیه بر ترس بنده از خداوند در نهان تأکید شده است. ترس نهانی ترسی است که همواره با انسان خداترس همراه است و او را در برابر انگیزه‌های نفسانی و شهوانی محافظت می‌کند و حسن فاعلی عمل را تضمین می‌نماید و در حسن فعلی عمل نیز تأثیری به سزا دارد.

۵- آخرت نیکو

ترس از خدا انسان را به راه راست هدایت می‌کند و از اعمال نادرست باز می‌دارد و انگیزه عمل صالح را پدید می‌آورد. طبیعی است چنین انسانی خانه آخرت خویش را آباد می‌کند و در بهشت الهی از روزی‌های پاکیزه بهره‌مند می‌شود در آیات ۴۱ و ۴۰ سوره نازعات چنین می‌خوانیم:

و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی؛ (۱۶۵)

و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس بازداشت پس جایگاه او همان بهشت است.

۶- رضایت خداوند

خجسته‌ترین و زیباترین نتیجه‌ای که از خداترسی هدیه بنده مؤمن می‌شود کسب رضای خداست:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه جزاؤهم عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداء رضی اللّٰه عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه؛ (۱۶۶)

همان کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند آنان بهترین آفریدگانند پاداش آنان نزد پروردگارشان باغ‌های بهشت جاودان است که از زیر درختان آن نهرها روان است همیشه در آن می‌مانند هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند؛ و این مقام والا برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

روش تحصیل خوف

چنان که در تعریف خوف معلوم شد، حالت خوف وقتی پدید می‌آید که از وقوع یک امر ناخوشایند و خطرناک که ناخوشایندی و ضرر آن زیاد و دفع آن دشوار است آگاه می‌شویم. پس آگاهی مهم‌ترین شرط پدید آمدن خوف است هر چه قوت آگاهی بیشتر و یقین افزون‌تر باشد احساس خوف قوی‌تر و آثار خوف بیشتر پدیدار می‌شود. به این ترتیب گسترش و تقویت آگاهی از امور ترس آور در رابطه انسان با خدا، مرتبه خوف را بالاتر می‌برد. هر چه یقین خود را به انواع امور ترس آور که در انواع خوف گفته شد افزایش دهیم خوف ما پایدارتر و

شدیدتر خواهد بود یقین به روز جزا و وجود عذاب آخرت وقوف به گناهکار بودن خود، یقین به امکان بروز غفلت در هر لحظه زندگی و یقین به دگرگونی احوال انسان و احتمال سوء عاقبت هر یک به تنهایی می‌تواند خوف را در دل زنده کند و آثار خوف را پدید آورد. بنابراین یک روش برای تحصیل و تقویت خوف آگاه شدن و تقویت یقین است.

روش دیگر رجوع پی در پی به آگاهی‌ها و یادآوری امور ترس آور است که این روش را تذکر می‌نامیم. تذکر به شیوه‌های مختلفی امکان‌پذیر است مهم‌ترین اصل این است که انسان خود را در معرض امور تذکر دهنده قرار دهد. حضور در مجالسی که از خوف خود را در معرض امور تذکر دهنده قرار دهد. حضور در مجالسی که از خوف خدا و احوال قیامت سخن می‌گویند، یا مطالعه آیات و روایاتی که قیامت و دیگر امور ترس آور را مطرح می‌کنند مجالست با انسان‌هایی که به راستی خوف خدا را در دل دارند و امثال این موارد، می‌تواند خوف را در دل تجدید کند، یکی از کارهایی که خوف را در دل پایدار می‌کند عمل به مقتضای خوف است. اگر کسی از امور اخروی هراسناک شود و در پی عمل صالح برآید و از گناه پرهیز کند، خوف خود را حفظ و آن را تحکیم می‌کند؛ ولی اگر گناه کند و عمل صالح را ترک نماید، رفته رفته حالت خوف در او زائل می‌شود.

ایمنی

نقطه مقابل خوف، امن است. کسی که از چیز نمی‌هراسد خود را در برابر آن چیز در امنیت می‌بیند. نرسیدن از یک چیز به علل مختلفی پدید می‌آید. ممکن است کسی به این دلیل از چیزی هراس نداشته باشد که اساساً وجود آن چیز را منکر است و آن را امری موهوم و خیالی می‌داند. یا به این علت که آن را در ایجاد حالتی ناخوشایند ضعیف و ناتوان می‌داند و خود را در مواجهه و مقابله با آن چیز قدرتمند و توانا می‌داند. خدا ترسی کامل در دل کسی پدید می‌آید که: اولاً خدا را با همه صفاتش باور داشته باشد، ثانیاً به قدرت خدا در قهر نسبت به بندگان و عذاب آنان معتقد باشد و ثالثاً بر ضعف و غفلت خود آگاه باشد و بداند که قدرت او در برابر خدا ناچیز و بلکه هیچ است.

اگر هر یک از این باورها از میان برود، خوف از دل بنده خارج می‌شود و خداترسی او زایل می‌گردد. با زوال خداترسی همه آثار آن نیز از میان می‌رود و راه کمال و سعادت بر بنده مسدود می‌گردد. اگر کسی فقط رحمت و مغفرت خدا را باور کند و خشم و غضب و انتقام او را فراموش کند، در حقیقت شرط اول خداترسی را از دست داده است؛ یعنی برخی صفات خدا را منکر شده است و خدانشناسی او ناقص است و به خداوندی که جامع صفات کمال است باور ندارد. چنین فردی به کفر نزدیک است و اگر ایمنی او به سبب غفلت نباشد و به سبب انکار اوصاف جلاله پروردگار باشد او را نمی‌توان مؤمن نامید.

کسی که خود را از مکر خدا در امان می‌بیند در خسران است:

أفأمنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون (۱۶۷)

آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستید؟ با آن که جز مردم زیانکار کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند.

مقصود از مکر چیست؟ مکر رساندن ضرر یا امری ناخوشایند به دیگری است در حالی که او غافل است کسی که به هر دلیل خود را در امان می‌بیند و خوفی در دل ندارد و درصدد عمل بر نمی‌آید و جلب رضای خدا نمی‌کند. چنین فردی ممکن است هر لحظه مشمول عذاب خداوند واقع شود و انتقام الهی او را در بر گیرد و چون خود را در ایمنی می‌بیند از این عذاب و انتقام نیز غافل است و چاره‌ای برای رهایی از آن نمی‌اندیشد. در نتیجه وقتی عذاب خداوند بر او نازل شود دچار خسران ابدی می‌شود و تنها اگر خداوند به او لطف نماید، شاید وسیله تذکر و تنبه را برای و فراهم می‌آورد. از امام صادق (ع) روایت شده است که:

إذا اراد الله عزوجل بعبد خيراً فأذنب ذنباً تبعه بنقمة و يذكره الاستغفار؛ (۱۶۸)

هر گاه خداوند برای بنده‌ای نیکی خواهد پس چون آن بنده گناه کند در پی آن گناه او مصیبتی می‌رساند و طلب آمرزش را به یاد او می‌آورد.

اگر بنده این لطف الهی را قدر داند و آمرزش طلبد نجات می‌یابد و اگر باز هم غفلت او را فرا گیرد و از راه صواب خود باز نگردد، بر جرم و گناه خود افزوده است. هر گاه بنده‌ای گناه کند و حادثه و مصیبتی در زندگی او رخ ندهد، باید اندیشناک شود؛ چرا که ممکن است خداوند او را مهلت داده باشد تا بار گناه خویش را سنگین‌تر کند. چنان که در قرآن کریم آمده است:

و لا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خيرا لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثماً عذاب مهين؛ (۱۶۹)

و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه خود بیفزاید و آن گاه عذابی خفت آور خواهند داشت.

از همین روست که امیرالمؤمنین (ع) ما را این گونه موعظه می‌فرماید:

يا بن آدم اذا رأيت ربك سبحانه يتابع عليك نعمة و انت تعصيه فاحذره؛ (۱۷۰)

ای پسر آدم! چون دیدی پروردگارت نعمت‌هایش را پی در پی به تو می‌رساند و تو او را؛ ذذ نافرمانی می‌کنی، از او بترس.

احساس ایمنی از مکر خدا، مانع کمال انسان است و احساسی مذموم است؛ زیرا خوف را به کلی از دل زایل می‌کند. ولی حالت اطمینان، بسیار پسندیده است و کسی که چنین حالتی ندارد دچار اضطراب می‌شود؛ یعنی خوف او از حد مفید و سودمند تجاوز می‌کند و از چیزهایی می‌ترسد که نباید ترسید و عقل سلیم آنها را ترسناک نمی‌داند. اطمینان نیز در صورتی حاصل می‌شود که شخص، دفع ضررها و مقابله با چیزهای ترسناک را امکان‌پذیر بداند. کسی که به لطف، رحمت و مغفرت خداوند باور دارد و امید را در دل خود زنده نگاه می‌دارد به اطمینان می‌رسد.

پی‌نوشتها

- | | | | | | |
|---------------------|-------------------|-----------------------------|---------------------|--------------------------------|-----------------------------------|
| ۱۵۰- احزاب، ۳۹. | ۱۵۴- طه، ۱-۳. | ۱۵۸- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۰. | ۱۶۲- توبه، ۱۸. | ۱۶۶- بینه، ۸-۷. | ۱۶۹- آل عمران، ۱۷۸. |
| ۱۵۱- احزاب، ۳۷. | ۱۵۵- اعلیٰ، ۱۰-۹. | ۱۵۹- نهج‌البلاغه، نامه ۴۵. | ۱۶۳- یس، ۱۱. | ۱۶۷- اعراف، ۹۹. | ۱۷۰- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۲۵. |
| ۱۵۲- آل عمران، ۱۷۵. | ۱۵۶- نازعات، ۴۵. | ۱۶۰- البلاغه، نامه ۵۹. | ۱۶۴- ملک، ۱۲. | ۱۶۸- سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۴۲. | |
| ۱۵۳- توبه، ۱۳. | ۱۵۷- نازعات، ۴۵. | ۱۶۱- مؤمنون، ۶۱-۵۷. | ۱۶۵- نازعات، ۴۱-۴۰. | | |

رجاء یا امیدواری در رابطه با خداوند

چنان که گفتیم رجاء نیز همچون خوف حالتی روانی است. این حالت زمانی رخ می‌دهد که انسان پدید آمدن حالتی خوشایند را انتظار داشته باشد که وقوع آن حالت خوشایند قطعی نیست. رجاء در یک معنی به همه حالات توقع و انتظار گفته می‌شود؛ حتی اگر انتظار امری ناخوشایند باشد. به همین دلیل برخی مفسرین این کلمه را در آیه «ما لکم لاترجون لله و قارا» به معنای خوف تفسیر کرده‌اند (۱۷۱) و معنای آن را چنین گفته‌اند: شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید؟ ولی رجاء هر گاه در برابر خوف به کار رود به معنای انتظار امری خشنود کننده است. هر چه احتمال و انتظار حصول امر خوشایند بیشتر باشد، اشتیاق انسان افزون‌تر است و انگیزه تلاش برای حصول آن بالاتر می‌رود. همه چیزهایی که به عنوان انواع خوف از آنها یاد کردیم، به امور ناخوشایند مربوط می‌شد اضداد آن امور ناخوشایند اموری خوشایند و مسرت بخش هستند. کسی که انتظار این امور خوشایند را داشته باشد با نشاط و امیدوار است و می‌کوشد به آنها دست یابد و با موانع حصول آنها مبارزه می‌کند. خوشایندترین چیزی که انسان مؤمن انتظار آن را می‌برد، رسیدن به رضای پروردگار و لقای اوست. و چون به رحمت و مغفرت خداوند ایمان دارد، در هر شرایطی این امید و انتظار را در دل خود می‌پرورد و برای تحقق آن تلاش می‌کند و حتی اگر گناهکار و از عذاب پروردگار خائف باشد، باز هم امیدوار است که مشمول مغفرت خداوند واقع شود و توفیق جبران کاستی‌ها را پیدا کند. انسان مؤمن به بشارت خداوند دل خوش می‌دارد که فرمود:

واسئلوا الله من فضله ان الله كان بكل شيء عليمًا؛ (۱۷۲)

و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیز داناست.

یا آن جا که فرمود:

اذا سألك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان؛ (۱۷۳)

هر گاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، بگو من نزدیکم، و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.

امام سجاد(ع) خطاب به خداوند می‌گوید: «ای مولا! این از صفات تو نیست که بندگان را امر کنی تا از تو درخواست کنند و چون درخواست کردند عطای خود را از آنان دریغ نمایی.» و چون درهای دعا و درخواست از خدا گشوده است و می‌دانم که تو آماده برای اجابت خواست امیدواران هستی»، چشمه‌های امید به تو سرشار است و در نتیجه: راه کسی که به سوی تو سفر می‌کند کوتاه است با چنین امیدی است که انسان مؤمن بلکه مؤمن‌ترین انسان‌ها در حالی که خود را خطا کار و مستوجب ندمت خدا می‌داند و بر کوتاهی و گناه خود اعتراف می‌کند، بالاترین و برترین مقامات را نیز از خداوند درخواست می‌کند. امام زین العابدین (ع) در دعای ابوحمزه ثمالی، نخست خود را با این عبارات توصیف می‌کند:

من کسی هستم که در خلوت از تو حیا نکردم... من آنم که بر مولای خود جرأت نموده و خداوند جبار را عصیان نموده و بر معصیت‌های بزرگ اقدام کرده و چون مژده گناهی را شنیده به سوی آن شتافته و چون او را مهلت

داده‌ای و گناهانش را پوشانده‌ای حیا نکرده و معصیت پیشه کرده و از حد تجاوز نموده تا آن که تو او را از نظر ساقط کرده‌ای ولی باز هم باک نداشته...

سپس از خداوند درخواست می‌کند او را اهل یقین قرار دهد و به رضا و لقاء خود مشتاق و موفق دارد. درخواست‌های مکرر که بالاترین مقامات را از خداوند می‌خواهد از سوی بنده‌ای صورت می‌گیرد که خود را آن گونه توصیف می‌کند. این گونه توصیف‌ها و درخواست‌ها نمونه عینی اجتماع خوف و رجاء در بالاترین حد ممکن در قلب یک انسان واحد است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که:

خف الله خيفة لو جئته ببر الثقلين لعذبك و ارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلين لرحمك؛ (۱۷۴)

از خدا چنان بیم داشته باش که اگر حتی با نیکی‌های جن و انس بر او وارد شوی تو را عذاب خواهد کرد و چنان به خداوند امیدوار باشد که اگر با گناهان جن و انسان بر او وارد شوی تو را رحم خواهد نمود.

اکنون که با کوله‌باری سنگین از گناهان بزرگ می‌توان مقامات بلند را از خدا خواست، چگونه نمی‌توان امید بخشایش گناهان و نجات از غفلت داشت و چگونه نمی‌توان به حسن عاقبت چشم داشت؟ از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمودند:

سلوا الله الدرجات العلی فانما تسألون کریماً (۱۷۵)

از خداوند درجات بلند را بخواهید، چرا که از کریم درخواست می‌کنید. و در روایت دیگر فرموده‌اند:

اذا سألتهم الله فاعظمو الرغبة و اسألوا الفردوس الاعلی فان الله لا يتعاضمه شیء (۱۷۶)

چون از خدا درخواست می‌کنید خواسته خود را بزرگ دارید و فردوس اعلی را بطلبید، زیرا هیچ چیز در نزد خداوند بزرگ نیست.

نشانه و اثر رجاء

اغلب آثاری که برای خوف برشمردیم، وقتی پدید می‌آیند که خوف و رجاء با هم در دل بنده جمع باشد. در نتیجه می‌توان رجاء را نیز بخشی از علت آنها معرفی کرد. ولی مهم‌ترین اثر مشترک خوف و رجاء عمل است. این اثر چنان مهم است که هر کس مدعی رجاء یا خوف شود و این اثر در او پدیدار نشود ادعایش نادرست است. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه می‌فرمایند:

یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب و العظیم، ما باله لا یتبین رجاءه فی عمله؟ فکل من رجا عرف رجاءه فی عمله؛ به گمان خود دعوی دارد که به خدا امیدوار است. به خدای بزرگ که دورغ گوید، پس چرا امیدواری او در کردارش پدیدار نیست؟ هر که امیدوار است امید او در کردارش آشکار است.

از امام صادق (ع) نیز روایت شده است:

من رجا شیئاً عمل له و من خاف شیئاً هرب منه؛ (۱۷۷)

کسی که امید چیزی را دارد برای آن می‌کوشد و کسی از چیزی می‌هراسد از آن می‌گریزد.

در قرآن کریم نیز هجرت و جهاد در راه خدا نشانه رجاء معرفی شده است:
ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّٰه اولئک یرجون رحمۃ اللّٰه واللّٰه غفور رحیم؛ (۱۷۸)
آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنان به رحمت خدا؛ زرز امیدوارند، و خداوند آمرزنده مهربان است.

کسی که امید به رحمت و مغفرت خدا دارد، بخشایش گناهان را امید می‌برد و حتی امیدوار است که خداوند سیئات او را به حسنات بدل کند. او پروردگار مهربان را کریم العفو می‌شناسد. کریم العفو خداوندی است که در او کرامت و بزرگواری افزون بر بخشایش گناهان، خطای خطاکاران را در شمار کارهای نیک قرار می‌دهد و کاستی‌های بندگان را برای رسیدن به مقامات بلند جبران می‌نماید.
در خاتمه باید بر این نکته تأکید کرد که هیچ یک از خوف و رجاء نباید به میزانی باشند که آثار مثبت آنها از میان برود. امام صادق (ع) می‌فرماید:

ارج اللّٰه رجاء لا یجرنک علی معاصیه، و خف اللّٰه خوفا لا یؤیسک من رحمته؛ (۱۷۹)
به خداوند چنان امیدوار باش که تو را بر ارتکاب گناهان دلیر نسازد، و از خداوند چنان بیم داشته باش که تو را از رحمت او مأیوس نسازد.

پی‌نوشتها

- ۱۷۱- ر. ک. معجم مقابیس اللغه، ج ۲، ص ۴۹۴.
- ۱۷۲- نساء، ۲۲.
- ۱۷۳- بقره، ۱۸۶.
- ۱۷۴- اصول کافی، ج ۲، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۱.
- ۱۷۵- محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۶۷.
- ۱۷۶- همان.
- ۱۷۷- محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۵۱.
- ۱۷۸- بقره، ۲۱۸.
- ۱۷۹- الحیاء، ج ۱، ص ۴۰۷.

ناامیدی از رحمت خدا

منشأ ناامیدی

یأس از رحمت خدا و بخشایش او، نقطه مقابل رجاء و امیدواری به پروردگار و منشأ آن در باور نادرست است. اگر کسی عقیده‌اش نسبت به خداوند ناقص باشد و رحمت بی‌پایان و قدرت بی‌نهایت او را نشناسد ناامید می‌شود. چنین نقصی در خداباوری، انسان را به کفر می‌کشاند و حتی می‌توان گفت یأس کامل فقط برای کافر قابل تصور است و هیچ مؤمنی دچار آن نمی‌شود. در قرآن کریم آمده است:

لا تائسوا من روح الله انه لا یأئس من روح الله الا القوم الکافرون (۱۸۰)

از رحمت خدا نومید نباشید، زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

دومین باور نادرستی که به یأس می‌انجامد، اعتقاد به این است که اعمال ما مستقلاً موجب رستگاری ما می‌شوند. خداوند، جهان را به گونه‌ای آفریده است که نظم آن از طریق رابطه علی برقرار است و سنت او بر این است که امور را به واسطه اسباب آنها پدید آورد. ولی توحید راستین از آن کسی است که معتقد است تأثیر اسباب و وسایط وابسته به اراده خداوند است؛ به طوری که اگر اراده او تعلق نگیرد اسباب، تأثیر خود را از دست می‌دهند. اگر کسی معتقد شود که رستگاری انسان نتیجه قطعی عمل اوست، از دو حال خارج نمی‌شود: یا به عمل صالح روی می‌آورد که در این صورت در خطر عجب و ایمنی از مکر خداست. چنان که در روایت آمده است:

لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو شر من الذنوب، قیل ما هو؟ قال: العجب؛ (۱۸۱)

اگر گناه نمی‌کردید بر شما از چیزی بدتر از گناهان بی‌مناک می‌شدم پرسیدند آن چه از گناه بدتر است چیست؟ فرمود: عجب.

و یا عمل صالح را ترک می‌کند، که در این حالت چون خود را از دست خالی می‌بیند و علت رستگاری را مفقود می‌داند نومید می‌شود. علت اصیل و واقعی رستگاری، خداوند است و عمل ما واسطه و بهانه جریان اراده خداوند است. وساطت این واسطه نیز به اراده خداست. اگر خدا بخواهد اعمال ما در رستگاریمان اثر خواهد گذاشت. این بدان معنا نیست که خداوند در بخشودن بندگان و رستگار کردن آنان نیازمند واسطه است، بلکه اگر اراده او تعلق گیرد بدون مهیا بودن اسباب، انسان رستگار می‌شود. در روایت آمده است:

اعملوا و أبتروا و اعلموا ان احداً لن ینجیه عمله؛ (۱۸۲)

عمل کنید و شاد باشید و بدانید که هیچ کس را عملش نجات نمی‌دهد.

این روایت می‌تواند به دو نکته اشاره داشته باشد: اول آن که اعمال ما در مقایسه با عظمت خداوند و نعمت رستگاری او چنان ناچیز، یا ناقص و ناخالص است که نمی‌توان آن را سبب نجات دانست؛ دوم این که عمل هیچ

کس بدون اراده خداوند تأثیری ندارد و این خداوند مهربان است که می‌خواهد اعمال انسان‌ها موجب رستگاریشان باشد.

عوامل ناامیدی

چند عامل را می‌توان در پدید آمدن حالت یأس مؤثر دانست:

الف: گناه و اصرار بر آن:

کسی که زیاد گناه می‌کند و یا زیاد توبه می‌شکند در صورتی که ایمانی راسخ به صفات رحمت و لطف پروردگار نداشته باشد در معرض یأس از رحمت خدا قرار می‌گیرد.
ب: استعجال:

کسی که دعا می‌کند و از درگاه خداوند درخواستی دارد چون خواسته‌اش برآورده نمی‌شود و دعایش مستجاب نمی‌گردد، ممکن است گمان کند که نظر رحمت خداوند از او برگشته است و ناامید گردد. امام صادق (ع) می‌فرماید:

لا يزال المؤمن بخير و رضاء و رحمة من الله، مالم يستعجل فيقنط، فيترك الدعاء قلا له: كيف يستعجل؟ قال: يقول: قد دعوت منذ كذا و كذا و لا اري الاجابة؛ (۱۸۳)

مؤمن پیوسته در نیکی و راحتی و مهربانی خداست تا زمانی که استعجال نکند پس چون استعجال کند نومید می‌شود و دعا را ترک می‌کند. راوی می‌گوید: از ایشان پرسیدم: چگونه استعجال می‌کند؟ فرمودند: با خود می‌گوید مدتی طولانی دعا کردم و اجابت نشد.

این عوامل در صورتی مؤثر واقع می‌شوند که زمینه اعتقادی فرد نادرست و خدانشناسی او ناقص باشد. به عبارت دیگر در صورتی که منشأ اعتقادی یأس و قنوط فراهم نباشد، یأس بر بنده عارض نمی‌شود و اگر در گذرگاه زمان لحظاتی احساس نومیدی بر او چیزه شود قابل درمان است.

آثار ناامیدی

۱- ترک توبه و استغفار: کسی که از رستگاری ناامید است در فکر جبران گذشته بر نمی‌آید زیرا جبران آن را ناممکن می‌داند.

۲- فرو رفتن در گناه: کسی که از رحمت خدا نومید باشد و امید رستگاری نداشته باشد با خود می‌گوید من که آخرت بدی دارم؛ پس لااقل نباید لذات دنیا را از خود دریغ کنم. با این اندیشه نادرست ارتکاب گناه برای او آسان می‌شود و در دریای عصیان غرقه می‌گردد.

۳- کفر یا تباهی دنیا: کسی که به دلیل اطمینان از آخرت بد خود، به گناهان لذت آور روی

می‌آورد بسا که از لذات دنیایی هم بهره‌ای نداشته باشد؛ زیرا اگر همچنان به قیامت و محاسبه آخرت معتقد باشد تصور آخرت دهشتناکش شیرینی هر لذتی را بر او تلخ می‌کند و یا در اثر زشت‌کاری به کفر و انکار خدا و قیامت مبتلا می‌شود.

۴- تباهی آخرت: طبیعی است که آثار سه گانه گذشته به آخرتی پر از عذاب و رنج منتهی می‌شوند. انسان مأیوس از رحمت خدا، افزون بر کیفری که برای گناهانش می‌کشد، کیفری هم برای یأس خود تحمل خواهد کرد؛ زیرا یأس و قنوط از رحمت خدا گناهی کبیره محسوب می‌شود.

درمان ناامیدی

یأس حالتی روحی است که در هر زمینه‌ای که پدید آید باید با آن مقابله کرد و به فکر درمان آن بود. انسانی که در رسیدن به اهداف دنیای مأیوس است از کار و تلاش باز می‌ماند و زندگی او دچار رکود و افسردگی می‌شود. نتیجه این رکود و افسردگی، رنج‌هایی است که خود فرد مأیوس تحمل می‌کند و سختی‌هایی که به دیگران تحمیل می‌نماید. چون این رنج‌ها و سختی‌ها به زودی آشکار می‌شوند، فرد مأیوس و اطرافیان او به فکر درمان می‌افتند. این درمان‌ها گاه از طریق اصلاح نگرش فرد به زندگی صورت می‌گیرد و گاه به وسیله دارو انجام می‌پذیرد. بدون شک اعتقاد فرد به خداوند و ایمان به صفات جمال و جلال او از بروز یأس در امور دنیوی پیش‌گیری می‌کند و در فرض بروز این حالت، درمان آن را آسان می‌سازد. ولی آن چه بسیار مهم است یأس فرد در پی‌گیری اهداف اخروی و اصلاح رابطه خود و خداست. چنین یأسی از یک سو بالاترین ضرر را که هلاکت اخروی است در پی دارد و از سوی دیگر نشانه‌های آن به زودی آشکار نمی‌شود. در نتیجه ممکن است فرد بسیار دیر به فکر درمان آن بیافتد. به همین جهت باید در اندیشه پیشگیری از این بیماری بزرگ بود. پیشگیری و درمان اصیل این بیماری، تنها با از بین بردن منشأ آن امکان‌پذیر است. بنابراین اندیشیدن به رحمت و مغفرت خداوند و نقص و ضعف عمل همه آدمیان در تأمین سعادت آنها، پیشگیری و درمان این بیماری را ممکن می‌سازد.

دیگر روش درمان که در همان روش نخست ریشه دارد، یادآوری سخنانی است که در قرآن کریم و روایات اهل بیت وارد شده است و از یأس و نومیدی نهی نموده است. خداوند در قرآن کریم فرموده است:

قل یعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم؛
(۱۸۴)

بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خود نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

در آیه ۷۸ سوره یوسف نیز که قبلاً ذکر شد دیدیم که قرآن کریم از نومیدی نهی کرده و نومیدی از رحمت خدا را ویژه کافران معرفی نموده است. در آیه دیگری آمده است که نومیدی از رحمت خداوند ویژه گمراهان است.

و من یقنط من رحمه ربه الا الضالون (۱۸۵)

چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟! همین که بدانیم نومیدی نشانه کفر و گمراهی است از ناامیدی پرهیز خواهیم کرد. در روایات نیز بزرگی گناه و یأس یادآوری شده است. در روایتی از امام علی نقل شده است که ایشان خطاب به کسی که به سبب زیادی گناهان نومید شده بود فرمود:

یا هذا! یأسک من رحمۃ اللّٰه اعظم من ذنوبک؛ (۱۸۶)

بدان که نومیدی تو از رحمت خداوند بزرگ‌تر از گناهان توست.

نومیدی از رحمت پروردگار، سوءظن به اوست. خداوند در قرآن کریم فرمود:

و یعذب المنفقین و المنفقت و المشرکین و المشرکت الظانین باللّٰه ظن السوء علیهم دائرۃ السوء و غضب اللّٰه علیهم و لعنهم و اعدلهم جهنم وساءت مصیرا؛ (۱۸۷)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند آری حوادث ناگواری که برای مؤمنان انتظار می‌کشند تنها بر خودشان نازل می‌شود. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خدا دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده، و چه بد سرانجامی است.

هر چه سوءظن به خدا مذموم است، حسن ظن به خداوند ستوده و سازنده است. حسن ظن به خداوند محبت انسان به خداوند را متسحکم می‌کند و انسان را به عمل برای رضای خدا مشتاق می‌سازد. حسن ظن به خداوند اطمینان و آرامش لازم برای زندگی پرنشاط و اعمال صالح را فراهم می‌آورد در روایات، حسن ظن به خداوند، بسیار توصیه شده است.

در روایتی نقل شده است که پیامبر فرمودند:

قسم به آن که معبودی جز او نیست به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشد مگر به سبب حسن ظن و امید او به خداوند و خوش خلق بودنش و خودداری از غیبت مؤمنان. قسم به آن که جز او معبودی نیست هیچ مؤمنی پس از توبه و استغفار عذاب نشد، مگر به سبب سوءظن او به خداوند و کوتاهی در امید بستن به خدا و بدخلقی و غیبت مؤمنان. قسم به آن که جز او معبودی نیست، گمان هیچ بنده مؤمنی به خداوند نیکو نشود مگر آن که خداوند همراه گمان بنده مؤمن خود باشد همان طور با او رفتار کند که گمان او بوده است زیرا خداوند کریم است و نیکی‌ها به دست اوست و حیا می‌کند از این که بنده مؤمنش به او گمان نیک برد و او خلاف گمان او و امید بنده با او رفتار کند.

سپس فرمود:

فاحسنوا باللّٰه الظن و ارجبوا الیه؛ (۱۸۸)

پس به خدا خوش گمان باشید و به سوی او راغب شوید.

مقصود از حسن ظن به خداوند، آن نیست که فرد زیاده از حد امیدوار شود از تلاش برای کمال خود و رسیدن به رضوان الهی غفلت کند. حسن ظن به خداوند یعنی این که با نگاه مثبت به خود، جهان و آینده انگیزه کوشش را در خود بپروریم و اقدام به عمل را آسان سازیم. حسن ظن، غافل شدن از گناه نیست، بلکه به این

معناست که حتی گناهکارترین انسان‌ها نیز راه بازگشت و امکان رستگاری دارند. امام صادق(ع) در روایتی خوش گمانی به خدا را این گونه معنا می‌کنند:

حسن الظن بالله ان لا ترجوا الا الله و لا تخاف الا ذنبا؛ (۱۸۹)

خوش گمانی به خداوند آن است که جز به خداوند امیدوار نباشی و جز از گناهانت نهراسی. در خاتمه این مبحث، روایتی از امیرالمؤمنین(ع) نقل می‌کنیم که در بردارنده نگرشی کامل و همه جانبه به مسأله خوف و رجاء است و در متن آن مبانی اعتقادی هماهنگی خوف و رجاء بیان شده است. امیرمؤمنان علی(ع) مردی را دیدند که خوف بر او اثر کرده بود پرسیدند: تو را چه می‌شود؟ پاسخ داد از خدا می‌هراسم. فرمودند ای بنده خدا! از گناهانت بترس و از عدل خداوند درباره حقوق بندگان بهراس، و در آن چه تو را تکلیف نموده او را اطاعت کن و در آن چه به صلاح توست او را معصیت مکن. آن گاه از خدا مهراس، زیرا او به هیچ کس ظلم نمی‌کند و هرگز کسی را بیش از استحقاقش عذاب نمی‌کند ولی از بدعابتی همچنان بیمناک باشد شاید که وضع تو دگرگون شود. پس اگر می‌خواهی که خداوند تو را از بدعابتی نیز در امان دارد، بدان نیکی‌هایی که انجام می‌دهی به فضل و توفیق خداوند است و بدی‌هایی که مرتکب می‌شوی مهلت و فرصتی است که خداوند به تو می‌دهد و حلم و بخشایشی است که نسبت به تو دارد.

پی‌نوشتها

- ۱۸۰- یوسف، ۸۷.
- ۱۸۱- محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۶۴.
- ۱۸۲- محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۶۵.
- ۱۸۳- الحیاء، ج ۱، ص ۴۰۳.
- ۱۸۴- زمر، ۵۳.
- ۱۸۵- حجر، ۵۶.
- ۱۸۶- محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۵۳.
- ۱۸۷- فتح، ۶.
- ۱۸۸- اصول کافی، ج ۲، باب حسن الظن.
- ۱۸۹- اصول کافی، ج ۲، باب حسن الظن.

شکر

شکر حالتی نفسانی است که در نتیجه معرفتی خاص حاصل می‌شود و رفتاری خاص را موجب می‌گردد. معرفتی که پدید آورنده این حالت نفسانی است، شناخت نعمت و نعمت دهنده و شناخت این حقیقت است که این نعمت از سوی آن منعم عنایت شده است. شکر خداوند به این معناست که بدانیم هر نعمتی که به ما می‌رسد از سوی خداست و هر چیز دیگری که واسطه رسیدن نعمت‌ها به ماست نیز به اراده خداوند واسطه رسیدن نعمت شده است. حالت روحی خاصی که در اثر این معرفت حاصل می‌شود شکر نامیده می‌شود.

در این جا لازم است توضیحی درباره نعمت داده شود. از دیدگاه الهی هر چیز یا حالت یا حادثه‌ای که بتوان از آن برای تقرب به خداوند استفاده کرد نعمت است. بنابراین نعمت بودن هر امری، وابسته به نحوه روبرو شدن ما با آن امر است، همسر، فرزند، قدرت، امکانات رفاهی، موفقیت‌های زندگی، حوادث ناگوار و هر امر دیگری در نظر فرد مؤمن، وسیله‌ای برای تقرب به خداوند، زیرا مؤمن هیچ یک از این امور را باعث غفلت قرار نمی‌دهد بلکه از آنها وسیله‌ای برای توجه، ذکر و اطاعت خداوند می‌سازد مؤمن در برخورد با مصیبت صبر می‌کند و به این وسیله رحمت خداوند و قرب او را برای خویش فراهم می‌نماید. پیامبر اکرم(ص) هر گاه با امری شادی آفرین مواجه می‌شدند می‌گفتند: الحمد لله علی هذه النعمه و چون با امر ناخوشایند و غمگین کننده روبرو می‌شدند می‌گفتند الحمد لله علی کل حال این روش پیامبر بزرگوار به ما نشان می‌دهد که هر حادثه‌ای چه خوشایند و چه ناخوشایند می‌تواند وسیله نزدیک شدن به خداوند باشد؛ زیرا سپاسگزاری از پروردگار حاصلی جز نزدیکی به او ندارد.

پس از آن که به نعمت و نعمت دهنده معرفت یافتیم، حالتی از خشنودی و شادمانی در درون خود حس خواهیم کرد، زیرا وقتی نعمتی به ما روی می‌آورد و ما را به نزدیکی بیشتر به خداوند قادر می‌سازد، می‌دانیم که خداوند اراده نموده است که این نعمت به ما برسد. هیچ شادمانی و رضایتی بالاتر از این نیست که احساس کنیم خداوند قادر متعال با همه عظمتش به ما که بنده‌ای ناچیز هستیم توجه نموده است و ما را شایسته عنایت خویش شمرده است. این شادمانی، زمانی الهی است که از اطلاع بر عنایت خداوند ناشی شده باشد و مقرب بودن امر شادی آور باعث شادمانی ما شده باشد. بسیاری از نعمت‌های الهی می‌توانند موجب نزدیکی به پروردگار شوند و ما را شاد می‌کنند؛ ولی اگر منشأ این شادمانی لذت و منفعت مادی آنها باشد و با خرسندی ناشی از تقرب به خداوند همراه نباشد، الهی نیست و ارتباطی با شکر خداوند ندارد.

خرسندی حاصل از پیش آمدن نعمتی الهی، وقتی خرسندی حقیقی است که به بهره برداری عملی از نعمت منجر شود و در عمل انسان آشکار گردد. بهره برداری عملی به سه شکل صورت می‌گیرد: اول آن که فرد شاکر در قلب خود قصد کند به کمک نعمت خداوند اعمال خیر را انجام دهد و نعمت دهنده که منعم را تحمید و تمجید کند و او را تعظیم نماید و سپاس گوید و به جمیع بندگان او احسان کند. دوم آن که سپاس و تحمید و

تمجید و تعظیم مقصود خویش را به زبان آورد و اعمالی همچون امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد. سوم آن که از نعمت‌های الهی برای انجام طاعات و پرهیز از معاصی استفاده کند. به هر یک از اشکال سه گانه بهره‌برداری شکرآمیز از نعمت‌های خداوند نیز شکر گفته می‌شود؛ همان طور که به حالت روحی و نفسانی فرد به هنگام معرفت از نعمت و منعم حقیقی شکر گفته می‌شود. وقتی معنای شکر و پی‌آمدهای آن را دانستیم، معنای مقابل آن را کفران است می‌توانیم بیان کنیم. کفران وقتی صورت می‌گیرد که از نعمت بودن نعمت‌ها غافل باشیم و ندانیم که این نعمت‌ها از سوی منعم حقیقی یعنی خداوند است. با آن که از این که نعمت‌های خداوند می‌توانند موجب قرب به او شوند شادمان نشویم و از منعم سپاسگزاری زبانی و عملی نکنیم و از آنها برای انجام طاعات و ترک معاصی بهره نگیریم.

عوامل زمینه ساز شکر

با توجه به تعریف شکر و پی‌آمدهای آن در قلب و زبان و جوارح انسان، می‌توان عوامل زمینه ساز شکر را به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته اول عوامل نظری و دسته دوم عوامل عملی هستند. عوامل نظری مربوط به آگاهی انسان است. شناخت خداوند و این که همه نعمت‌ها از اوست، مهم‌ترین زمینه ساز احساس شکر و سپاسگزاری نسبت به نعمت‌های الهی است. شناخت نعمت‌ها دومین عامل مربوط به آگاهی است که زمینه شکر را پدید می‌آورد. سومین عامل زمینه ساز، عوامل یادآوری کننده و تذکر دهنده است. چه بسا انسان‌هایی که به خداوند و نعمت‌های او آگاهند، ولی دچار غفلت می‌شوند و وسایط رسیدن نعمت را مستقل می‌پندارند. یادآوری فقر و ضعف خویشتن و دیگر مخلوقات و همچنین بازنگری در عملکرد خود و حوادث زندگی، این تذکر را می‌دهد که بسیاری از حوادث زندگی می‌توانسته‌اند موجب تقرب انسان شوند؛ مشروط بر آن که تفسیر درستی از آنها صورت گرفته باشد. عوامل عملی نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی جنبه تربیتی و تحصیل ملکات زمینه ساز دارند و گروهی دیگر امکانات و شرایط خارجی ما هستند. گروه نخست ملکاتی همچون صبر و شکیبایی هستند. کسی که نمی‌تواند در برابر مصائب صبور باشد و به زودی به شکایت از قضای پروردگار زبان می‌گشاید، هرگز نمی‌تواند رنج و زحمت اطاعت و عبادت خداوند را تحمل کند هرگز نمی‌تواند فرصت‌ها و امکانات فراهم آمده برای عبادت را قدر شناسد و با انجام طاعات و عبادات، شکر عملی این نعمت‌ها را به جای آورد. همین طور اگر کسی در برابر گناهان ضعیف باشد و ناشکیبایی کند پیش آمدن صحنه گناه برای او نعمت نیست زیرا او نمی‌تواند از این فرصت وسیله‌ای برای نزدیکی به خداوند بسازد. گروه دوم امکانات و شرایطی است که پیرامون ماست. امکانات و شرایطی همچون صحت بدن و ثروت و قدرت کسی که نگرش درستی به جهان دارد و به این امکانات و شرایط همچون نعمت‌هایی گذرا می‌نگرد، مفید است زیرا او قادر است آنها را در جهت نزدیکی بیشتر به خداوند به کار گیرد.

اکنون که عوامل زمینه ساز شکر را شناختیم می‌توانیم موانع سپاسگزاری از نعمت‌ها را این گونه معرفی کنیم: جهل نسبت به خداوند و نعمت‌های او غفلت از نعمت‌های الهی، نگرش نادرست به حوادث و امکانات و شرایط زندگی، نداشتن توان صبر و شکیبایی در برابر آلام و مسائب و صبر بر طاعات و معاصی.

یکی از عوامل بسیار شایع که مانع شکرگزاری است، غفلت از نعمت‌هایی که ما را فرا گرفته است از جمله نعمت‌هایی که غفلت از آنها بسیار پیش می‌آید، نعمت‌هایی است که همواره و در همه حال با ماست و اکثر مردم از آنان بهره‌مند هستند. نعمت‌هایی همچون هوا و آب تازمانی که در اختیار ما هستند از آنها غافل می‌شویم و برای آنها سپاس نمی‌گوییم. سلامتی و اعضاء و جوارح سالم و طبیعی نیز، چون همیشه همراه و در اختیار انسان سالم هستند، از آنها غافل می‌شویم و شکر خداوند را به جای نمی‌آورد. یکی دیگر از عواملی که انسان را غافل می‌کند و نعمت‌ها را از یاد او می‌برد، مقایسه خود با کسانی است که نعمت‌هایی را در اختیار دارند که او در اختیار ندارد. این مقایسه باعث می‌شود همواره در اندیشه نقایص و کمبودها باشیم در حالی که روش درست اندیشه این است که احتمال دهیم اولاً در اختیار نداشتن برخی از نعمت‌ها ممکن است خود نعمتی باشد که خداوند به ما ارزانی داشته است، زیرا شاید اگر آن نعمت در اختیار ما بود قادر به شکرگزاری عملی و زبانی آن نبودیم ثانیاً به جای مقایسه خود با کسانی که از نعمت‌های خاصی بهره‌مند هستند بهتر است دارایی‌های خود را به خاطر آوریم و خود را با کسانی که از این نعمت‌ها محرومند مقایسه کنیم؛ آن گاه بر داشته‌های خود شاکر می‌شویم و قدر آنها را می‌دانیم.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

و اکثر ان تنظر الی من فضلت علیه فان ذلک من ابواب الشکر؛ (۲۰۵)

به کسی که از او برتری، فراوان بنگر زیرا این کار دری به سوی سپاسگزاری است.

اقسام شکر

شکر نیز اقسامی دارد؛ گاهی با ستایش خداوند و گفتن الحمد لله تحقق می‌یابد، چنان که امام صادق (ع) فرموده‌اند:

شکر کل نعمه و ان عظمت ان تحمدالله؛ (۲۰۶)

سپاس هر نعمتی هر چه قدر بزرگ باشد، ستایش خداوند است.

و نیز فرموده‌اند:

و تمام الشکر قول الرجل: الحمد لله رب العالمین (۲۰۷)

شکر کامل، گفتن الحمد لله رب العالمین است.

گونه دیگر شکرگزاری دوری گزیدن از گناه است؛ چنان که امام صادق (ع) فرموده‌اند:

شکر النعمه اجتناب المحارم (۲۰۸)

حتی اگر خداوند بر نافرمانی خود بیم نداده بود مطمئناً واجب بود به شکرانه نعمت‌هایش نافرمانی نشود.

شکل دیگر شکرگزاری خداوند عبادت است. عبادت پروردگار آن گونه که آزادگان انجام می‌دهند، به انگیزه سپاسگزاری از نعمت‌های اوست:

و ان قوما عبدوا لله شکرًا فتلك عبادة الاحرار؛ (۲۰۹)

و گروهی خداوند را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

آثار شکر

آثار شکر دو دسته است: دسته مربوط به روابط انسان با انسان‌های دیگر است و دسته‌ای به رابطه انسان و خداوند ارتباط دارد.

شکرگزاری از نعمت‌های خداوند، عادت و حالتی در نفس انسان پدید می‌آورد که همواره می‌تواند نعمتی‌هایی را که در اختیار او قرار می‌گیرد بشناسد و با شناخت نعمت‌ها، مجاری رسیدن آنها به خود را شناسایی کند. این ویژگی موجب می‌شود فرد مؤمن، سپاسگزاری از انسان‌هایی که مجاری رسیدن خیری به او بوده‌اند را فراموش نکند و در هر سپاسگزاری دو نکته را در نظر آورد: اول آن که سپاسگزاری از واسطه‌ها در واقع سپاسگزاری از خداست و دوم این که همواره به اقتضای ایمان توحیدی خویش می‌داند که واسطه‌ها همه به اراده خداوند مجرای رسیدن نعمت به او بوده‌اند و از خود هیچ گونه استقلالی ندارند.

سپاسگزاری از انسان‌های دیگر وقتی با این دو آگاهی همراه باشد از شائبه دورویی پیراسته خواهد زیرا سپاسگزاری انسان مؤمن به انگیزه تملق و چاپلوسی نیست. انسان چاپلوس به انگیزه جلب نظر و کسب منافع بیشتر به بندگان خدا روی می‌آورد و آنها را می‌ستاید و سپاس می‌گوید؛ ولی انسان مؤمن برای بندگان هیچ قدرتی در افزودن و کاستن نعمت‌ها نمی‌شناسد و برای تلاش خود نیز استقلالی در جلب محبت و نظر دیگران قایل نیست. اثر اجتماعی دیگر عادت به سپاسگزاری آن است که شکرگزاری از دیگران با انگیزه الهی، مشوق دیگران در کارهای خیر است و به گسترش فضای نیکوکاری در اجتماع کمک می‌کند.

دسته دوم از آثار شکرگزاری مربوط به رابطه انسان با خداست. شکرگزاری از خداوند توفیقی است که به لطف خداوند نصیب انسان می‌شود و خود شکر دیگری را می‌طلبد. اگر انسان شاکر به این نعمت مضاعف آگاه باشد، محبت خدا در دلش افزون می‌شود و شکر دیگری می‌گوید و ذکر خدا در دل او زنده می‌ماند.

شکرگزاری موجب افزایش نعمت می‌شود و افزایش نعمت نیز شکری دیگر را اقتضا می‌کند و محبت خدا را در دل بنده استقرار بیشتری می‌بخشد، زیرا هر نعمت نشانه عنایت محبوب حقیقی به محب است و محب چون از عنایت محبوب با خبر شود بیشتر مشتاق او می‌گردد. خداوند تبارک و تعالی فرمود:

لئن شکرتم لا زیدنکم؛ (۲۱۰)

اگر واقعا سپاسگرای کنید نعمت شما را افزون خواهیم کرد.

پیامبر بزرگوار فرموده‌اند:

ما فتح الله علی عبد باب الشکر فخرن عنه باب الزیاده؛ (۲۱۱)

خداوند در سپاسگزاری را بر بنده‌ای نگشود که در افزایش به رویش بسته شود.

امیرالمؤمنین (ع) نیز عباراتی نزدیک به همین حدیث را فرموده‌اند از جمله در نهج البلاغه آمده است:

من اعطى الشکر لم یحرم الزیاده؛ (۲۱۲)

کسی که سپاس عطا شد از افزایش محروم نمی‌ماند.

این اثر تکوینی، یعنی افزایش که به اراده خداوند صورت می‌گیرد، اثر تربیتی بزرگی دارد که همان افزایش محبت بنده به خداوند منعم است.

یکی از آثار شکرگزاری، تکمیل و استمرار نعمت است، و کفران یا کمی شکر، موجب ناقص ماندن و عدم استمرار نعمت است. امام علی فرموده‌اند:

اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر؛ (۲۱۳)

چون طلیعه نعمت‌ها به شما رسید، با ناسپاسی دنباله آن را مبرید.

امام صادق (ع) فرموده‌اند:

اشکر من انعم علیک، و انعم علی من شکرک فانه لا زوال للنعماء اذا شکرک و لا بقاء اذا کفرت. الشکر زیاده فی النعم و امان من الغیر؛ (۲۱۴)

هر کس بر تو انعام کرد، او را شکرگزار و بر هر کس که تو را شکر گزارد انعام کن، زیرا نعمت‌ها را چون سپاس گویی زایل نمی‌شوند و چون کفران کنی باقی نمانند. شکر موجب افزایش نعمت‌ها و ایمنی از دگرگونی آنهاست.

این اثر نیز پی‌آمدی تربیتی دارد که مشابه تأثیر تربیتی افزایش نعمت است یعنی موجب افزایش محبت بنده به پروردگار می‌شود.

یکی از آثار سپاسگزاری از خداوند، مصونیت از عذاب خداست. خداوند فرموده است:

و لئن کفرتم ان عذابی لشدید؛ (۲۱۵)

و اگر ناسپاسی کنید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

همچنین فرمود:

ما یفعل الله بعدابکم ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکراً علیماً؛ (۲۱۶)

اگر سپاس گزارید و ایمان آورید خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟ خداوند همواره سپاس‌پذیر داناست.

پی‌نوشتها

۲۰۵- نهج البلاغه، نامه ۶۹.
۲۱۵- ابراهیم، ۷.

۲۰۶- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۳۶.
۲۱۶- نساء، ۱۴۷.

۲۰۷- همان.
۲۰۸- اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الشکر، حدیث ۱۰.

۲۰۹- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۹۰.

۲۱۰- ابراهیم، ۷.

۲۱۱- اصول کافی، ج ۲، باب الشکر.

۲۱۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۵.

۲۱۳- همان، کلمات قصار، ۱۳.

۲۱۴- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۴۱.